



سهند

SAHAND

۲۶

آنچه در این شماره می خوانید

سرآغاز  
بی تفاوتی تا کی؟  
نوروز - رستاخیز بهاری  
به یاد مانده‌ها  
سواد نامه تقدیمی به احمدی نژاد  
خیام فیلسوف  
گوشه‌هایی از تاریخ مشروطه ایران  
نام نیک رفتگان ضایع مکن  
تاریخچه ائتلافهای سیاسی ایران  
فریب و دروغ بزرگ  
قرآن را بخوانیم (بخش سوم)  
ایرانیان و آمریکائیان  
سخن از سخن خیزد

پاریس - اسفند ماه ۱۳۸۶  
مارس ۲۰۰۸

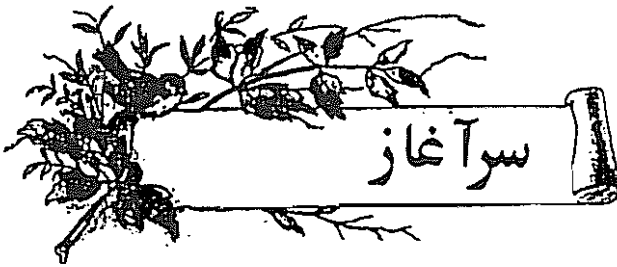
لطفاً قبل از مطالعه شماره ۲۶ سهند اشتباهات زیر را اصلاح نمائید.

درست	نادرست	خط	برگ
نمایند	نمائید	۶	۱۲
نخست‌وزیر و پست‌های	نخست‌وزیری و سمت‌های	۵	۶۸
بوده است)	بوده است	۲۴	۶۸
آنچه به	آنچه را که به	۱۱	۷۵
محقق	محق	۱۵	۷۵
دیگران در	دیگران رفته و در	۱	۷۶
ستم‌دیده است».	ستم‌دیده است.	۲۰	۷۶
تهران منصور	تهران منصور	۱۳	۸۱
(شماره ۴)	(شماره...)	۱۴	۸۲
تاریخ کشور	تاریخ تفکر	۱۱	۸۵
اشکار	اشکار	۱۰	۱۲۱
نصاری	انصاری	۸	۱۲۵
فعالیت‌ها	که سابقه فعالیت‌ها	۱۲	۱۳۲
اشکار	اشکار	۱	۱۳۶
آفریدند	آفریند	۷	۱۳۷
میکنند	میکنند	۶	۱۳۹
یکدندگی	یکدنگی	۱۰	۱۳۹
ایرانیان میان	ایرانیان که میان	۱	۱۴۰

# فهرست

الف	شورای نویسندگان	سرآغاز
۱	رحیم شریفی	بی تفاوتی تا کی؟
۱۴	نوا آبتین	نوروز - رستاخیز بهاری
۱۹	محمد مشیری یزدی	به یاد مانده‌ها
۲۲	زین‌العابدین مؤمنی	سواد نامه تقدیمی به احمدی نژاد
۲۵		از عجایب
۲۷	صادق هدایت	خیام فیلسوف
۴۶	احمد کسروی	گوشه‌هایی از تاریخ مشروطه ایران
۶۷	نیو نابت	نام نیک رفتگان ضایع مکن
۹۴	شادروان حسین ملک	تاریخچه ائتلاف‌های سیاسی ایران
۱۰۷	لطف آبادی	فریب و دروغ بزرگ
۱۱۴	مهران قوام	قرآن را بخوانیم (بخش سوم)
۱۲۷	نیو نابت	ایرانیان و آمریکائیان
۱۴۳	فرامرز گیلانی	سخن از سخن خیزد





جامعه بشری در نخستین نیمه سده بیستم گواه رشد سیستم‌های انحصارطلب و ضدآزادی و توتالیتر بود. بلیه‌ای که طی دو جنگ بین‌المللی جهان را در موقعیتی تعیین کننده و خطرناک قرار داد. از آن پس مقابله جهان آزاد با بقایای سیستم‌های زیان‌بار همچنان به شکل جنگ‌های گرم و سرد ادامه یافت. سرانجام با فروپاشی بخش مهم اردوگاه کمونیسم (شوروی و اقمارش)، رشد دموکراسی شتابی فزاینده پیدا کرد. این پیروزی بزرگ، سهل‌انگاری‌ها و بی‌توجهی‌هایی نیز به همراه داشت. سیستم عقب‌مانده و بسیار مقاوم انتگریم اسلامی، به بهای شرکت در فروپاشی کمونیسم جان تازه‌ای گرفت. دنیا بویژه جهان اسلام از آن پس تبدیل به مراکز آشوب و شرارت شد. ایران از نخستین قربانیان این موج بود. ولی بی‌آنکه دچار جر و بحث شویم نیاز ما به درس گرفتن از راه کجی که پیموده‌ایم آشکار می‌شود.

اساس بحران کنونی ما، در بی‌توجهی و حتی بی‌خردی بسیاری از روشنفکران و صاحب‌نظران و گردانندگان کشور در این چند دهه است. ما نتوانستیم به حدی معقول و متناسب و ممکن از رویارویی قدرت دولت و آزادی فردی و گروهی برسیم. رشد نهادهای دموکراسی، همراهی با آهنگ پیشرفت

جهانی و در عین حال تیمار هستی و کشورمان و ایرانی بودن قربانی فساد و دیکتاتوری و سلطه افکار عقب‌مانده و ایدئولوژی‌ها شد و دیدیم که سیستم ضد ملی چگونه فرمانفرما گشت.

در ایران، بررسی تاریخچه یکصد ساله اخیر مقابله دولت‌ها و حکومت‌ها با اپوزیسیون حاکی از آنست که عناصر زبده اپوزیسیونی پیشرو که نقش عمده‌ای در بنیان‌گذاری اساس آزادی‌خواهانه انقلاب بزرگ مشروطیت و احاطه و آشنایی و عشق به ایران و ایرانی داشتند با ضربات ناشی از دیکتاتوری، عاقل و باطل و خانه‌نشین و یا نابود شدند و یا در بهترین حالات بصورت مشاوران و مجریان پروژه‌های ترقی‌خواهانه محدود تحلیل رفتند. کیست که نقش این خبرگان و دلسوختگان را در یکایک تغییرات بزرگ و کوچک زمان رضاشاه نشناسد.

بدیهی است با تضعیف درونمایه مترقی جنبش مشروطه، همان مرتجعان و پاسداران سنتی شرع و استبداد همراه با مدافعان ایدئولوژی‌های ضد ملی وارداتی آماده فعالیت شدند.

با افول دیکتاتوری، ایرانی که در اشغال بیگانه بود، ایران ضعیف و بلاذفاع، محل تاخت و تاز و رشد قارچ مانند دار و دسته‌های ضد ملی و ضد آزادی شد و حتی کشور تا لبه سقوط واقعی به سوی تجزیه پیش رفت. پرنسز کوتاه‌نهدت ملی نیز نتوانست آثار آن مداخله خارجی را از میان ببرد. کشور با ورود به دوره جدیدی از دیکتاتوری فردی که بهر حال کیفیتی معقول‌تر از اپوزیسیون عقب‌مانده و معتقد به افکار و ایدئولوژی‌های توتالیتیر و مخرب داشت آسیب‌پذیرتر در آستانه انقلاب سیاه ۵۷ قرار گرفت تا اینکه ضربه مهلک‌تر با

هماهنگی میان اپوزیسیون ضد ملی و ضد آزادی و فرصت‌طلبان بیگانه وارد گشت. شیادان دستاربند و عوام‌فریب، گوی رقابت را از همقطاران چپ انقلابی و ملی‌نمایان و دیگر فرق التقاطی ربوده و بر جان و مال مردم مستولی شدند. پیروزمندان ناسپاس، رفقای چپ و دیگر خام‌طبعان و اشتباه‌کاران را یا نابود کرده یا به اختفا و فرار واداشتند و یا در خدمت مستقیم و غیرمستقیم خود گرفتند. تلاش پرارزش ولی محدود امثال بختیار نیز نتوانست راه خروجی فراهم کند. شرکت‌کنندگان در انقلاب ننگین سال ۱۳۵۷، برنده یا بازنده، از آن لحظه تاکنون چه بر اریکه قدرت و چه در فرار و زندان از یک مهم غافل نشده‌اند و آن نگهداری ارج و قرب آن ماجرای شرم‌آور انقلاب اسلامی است.

هنوز آن همقطاران انقلابی بازنده و درهم‌شکسته به نمایش مضحک حفظ دستاوردهای انقلاب عظیم شکوهمندشان و ادامه مبارزه با اپوزیسیون ملی و واقعی و جهان آزاد مشغولند.

در باره زیان‌کاری حکومت اسلامی و علت ادامه استیلایشان نکته ناگفته‌ای نمانده ولی علت اصلی را در پیگیری‌شان برای حفظ و پاسداری اصولی، هرچند بی‌مقدار، باید جست. هر چه وعده دادند و وعظ کردند محقق نمودند. اعمال موازین شرعی، جهاد با کفار و مستکبرین در داخل و خارج، اعتقاد به تقیه و کتمان و خدعه و دروغ و ترور و قتل و غارت و انهدام و خندیدن به ریش فرهنگ و تمدن ایران. در مقابل نه آن چپ انقلابی حتی به متون خود که ملاحا را مرتجع معرفی میکرد وفادار ماند و نه آن ملی‌نمایان که هنوز مصدق مصدق می‌کنند قادر به دل‌کندن از انقلاب عزیز نیستند. افواج عضو حزب باد حتی در میان مدعیان روشنگری

و مقامات عالیرتبه و قشونی و امنیتی نظام گذشته نیز که از همان اواخر مراتب عبودیت خود را به نمایش گذاشته بودند آن صحنه‌سازی‌های غم‌انگیز و دشمن شادکن را تکرار کردند و هنوز می‌کنند.

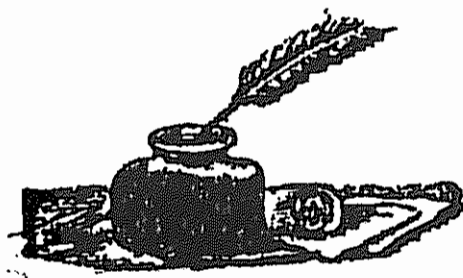
هر قدر حکومتیان نسبت به حفظ اصول بی‌پایه‌شان اصرار دارند. اینان مرتب از رنگی به رنگ دیگر درمی‌آیند و اخیراً پشت ماسک ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی پنهان شده ولی باز همان دعاوی کهنه انقلابی و استبدادی علیه امپریالیزم و مطامع بیگانه. در سر هر بزنگاه باز به زیر عبای همقطاران انقلابی گذشته خود می‌سیروند. اخیراً بنام مبارزه با امپریالیست‌های جنگ‌طلب و با ادعای دفاع از استقلال ملی کم‌نمانده بود که اسلحه هم بدست بگیرند و شیاطین بزرگ و کوچک را ادب کنند. پشت شعارهای ظاهر فریب انتخابات آزاد (بالاخره نفهمیدیم این انتخاب آزاد دیگر چه صیغه‌ایست. انتخاب که از روی آزادی نباشد که انتخاب نیست. مگر نه اینست که آزادی در کلمه انتخاب مستتر است) و رفرا ندوم پنهان شده تا تفاوت خود را با حکومتی‌ها به رخ دیگران بکشند. همچنین به عادت قدیمی و با کپی‌برداری از آن کمیته‌های صلح استالینی و حزب توده‌ای، همه را برای شرکت در این انجمن‌های صلح با دشمن خلق و انقلاب دعوت می‌کنند و دعوی دفاع از مرز و بوم را دارند.

\* \* \*

اما برکنار از اردوگاه مدافعان انقلاب ۵۷، اپوزیسیون واقعی چه می‌تواند انجام دهد؟ آیا راهی جز ادامه و تکمیل جنبش‌های آزادیخواهانه ملی ایران و همگامی با جهان آزاد و شرکت در مبارزه علیه انتگریشن دارد که نماینده و عامل آن در ایران همین حکومت حاضر است؟ آیا جز برقراری نظامی

دمکرات و لائیک و قرار دادن ایران در مجمع ملل و کشورهای آزاد و پیشرفته و متعادل میتواند هدفی را داشت؟ همه اینها نخستین شرطش بستن پرانتز سیاه انقلاب ۵۷ و خصوصاً پشت کردن به مدعیان دروغ پرداز مخالفت با حکومت اسلامی است که دشمن مقدم هرگونه جنبش آزادکننده هستند.

شورای نویسندگان





## بی تفاوتی تا کی؟

یکی از صدها درد بی درمان ما ایرانیان بی تفاوتی در باره رویدادهائی است که گریبان گیر وطنمان میشود و دیگری عدم آگاهی از هویت و گذشته تاریخی و حوادثی است که در گذشته در این سرزمین روی داده است. متأسفانه این بی تفاوتی در حدی است که ذره‌ای احساس مسئولیت در برابر حوادث نمی‌کنیم تا آنجا که فراموش میکنیم که ما در قبال وطنمان و هموطنانمان وظایفی هم داریم. البته عدم آگاهی در این بی تفاوتی بی‌اثر نیست. چندی پیش جوان مبارزی که زاده و پرورش یافته دوران رژیم آخوندی است، از آمریکا تلفن کرد و خواستار مصاحبه‌ای در یکی از رسانه‌ها با نگارنده شد. با این جوان هموطن آشنائی نداشتم ولی به خاطر مبارزاتش با رژیم آخوندی اسم او را بارها در رسانه‌های گروهی شنیده بودم. او از جمله دانشجویانی بود که با فریب خاتمی در ۱۸ تیر کذائی در تظاهرات کوی دانشگاه مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دستگیر شده و سه سال از بهترین دوران عمرش را بجای کسب دانش در دانشگاه در زندانهای انفرادی رژیم با تحمل انواع شکنجه‌ها بسر آورده است و بعد از نجات از زندان دژخیمان جنایتکار رژیم آخوندی به خارج آمده و به مبارزاتش با افشای جنایات رژیم در رسانه‌ها ادامه میدهد. بحث ما در باره واقعه شوم ۲۲ بهمن به جبهه ملی و اشتباهاتش در رابطه با انقلاب و پیوستن به آن و تسلیم به خمینی کشید. متأسفانه دریافتیم که این جوان مبارز با حوادث و جریانات گذشته کشورمان آنقدر بیگانه است که تشکیل جبهه ملی را در دوران نخست‌وزیری

دکتر امینی توسط ارسنجانی میداندا!!! ضمن تأسف بسیار باید اذعان نمود که نه تنها این جوان که اکثریت جوانان این نسل، که بطور کلی اکثریت نزدیک به اتفاق مردم که شاهد و ناظر حوادث آن دوران بوده‌اند بدان توجه چندانی ندارند چون جبهه ملی با تسلیم به خمینی و صدور آن بیعت‌نامه و بشارت‌نامه کذائی و قبول قانون اساسی و تأیید رفتارندم و پیوستن به خمینی اعتبار گذشته خود را از دست داد و از نظر افکار عمومی مردود شناخته شد، معهذا علاقمندان به آشنائی با ذات این پدیده ملی تاریخی و پی بردن به مبارزات گذشته و اشتباهاتش در جریان ۲۲ بهمن می‌توانند در اینترنت: آدرس «nashresahand.com» در سهند شماره ۱۳ به مقاله «در باره جبهه ملی ایران» مراجعه نمایند. متأسفانه نه تنها در این مورد، که در باره حوادث و جریانات خون باری که در طول تاریخ، کشورمان دست به گریبان بوده حتی مدعیان رهبری جامعه هم آگاهی چندانی نداشته و ندارند.

از جمله راجع به انقلاب مشروطیت یقین دارم حتی معدودی از آنها به خود زحمت نداده‌اند که تاریخ مشروطیت و کتابهائی که کسروی و ملک‌زاده و... نوشته‌اند نظری افکنده باشند و هنوز خیلی از هموطنان اصلاً نمیدانند قیام مشروطه در آن زمان که جامعه در جهل و خرافات مذهبی دست و پا میزد چگونه برای استقرار حکومت قانون بوجود آمد و گذشتگان ما چه بهائی پرداختند تا قانون را به جای تصمیمات فردی بنشانند. قرن‌ها بود که شاه مستبد و خوانین زورگو و آخوند خدانشناس ریاکار و طماع و عوام فریب بر جان و مال و ناموس مردم تجاوز میکردند این پدران ما بودند که توانستند به بهای خون خود با برقراری مشروطیت کشور را از سلطه استبداد و حکام مستبد و آخوند مردم فریب بیرون بکشند. افسوس که ما فرزندان ناخلف با بی‌تفاوتی و عدم آگاهی به آسانی آن دستاوردها را دو دستی تقدیم آخوندها کردیم و به قوانین ۱۴۰۰ سال پیش گردن نهادیم که بر اساس ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب مجلس شورای اسلامی که هم اکنون در کشورمان در دست اجراست خونبهای بیضه چپ یک مرد را ۶۶ شتر و برای قتل یک زن ۵۰ شتر تعیین شده است یعنی ارزش یک زن در رژیم اسلامی

به اندازه بیضه چپ یک مرد هم نیست!!! اگر مردم ایران به وقایع گذشته کشور خود آگاهی داشتند نسبت به قیام مشروطیت و دست‌آوردهای آن بی‌تفاوت نمی‌ماندند و دچار این سرنوشت شوم نمی‌شدند که در قرن بیست و یکم به قوانین عهد عتیق گردن نهند. ای کاش مردم کشورمان نیم‌نگاهی به تاریخ می‌افکندند و متوجه میشدند که برای استقرار حکومت قانون چه بهائی پرداخت شده است. به توپ بستن مجلس به تحریک شیخ فضل‌الله نوری بدست محمدعلیشاه و کشتار آزادیخواهان و روزنامه‌نگارانی چون سید احمد سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه روح‌القدس، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و زندانی کردن مشروطه‌خواهان با غل و زنجیر در باغشاه چه ابعادی داشته است. نه تنها در تهران بلکه در تبریز نیز مستبدین و قوای دولتی از هیچگونه جنایتی روی گردان نبودند.

متأسفانه بعد از استقرار رژیم ضد ملی و ضد ایرانی آخوندی، به این بی‌تفاوتی، تقیه و دروغ مصلحت‌آمیز را هم افزودند تا آنجا که در مقابل این همه جنایات و شکنجه و زندان و اعدام مردم آزاده و اشاعه دزدی و فساد و بالاتر از همه تلاش رژیم برای محو فرهنگ دیرپای ایران زمین، هیچگونه عکس‌العملی در باره این همه فجایع از مردم دیده نمیشود. تا آنجا که کوچکترین توجه و عنایتی از جنبش دانشجویان، کارگران و معلمان و زنان نشان نمیدهند و با استفاده از تقیه به ساز رژیم میرقصند و به تداوم این رژیم هستی‌سوز کمک میکنند تا آنجا که رژیم مردم فریب با استفاده از این بی‌تفاوتی دست به کار شده است تا برای سیستم خودکامه ولایت فقیه شناسنامه جعل کند و در اجرای این نیت پلید خود، یک شورای مرکزی و کمیته‌هایی علمی به بهانه صدمین سال مشروطیت راه انداخته‌اند که ثابت کنند مشروطیت ساخته و پرداخته انگلیسی‌ها بوده است و مدعی شده‌اند که انگلیسی‌ها در مقابل قیام مردم ایران برای استقرار «مشروعیت» و حکومت دینی، مشروطیت را راه انداختند. در صورتی که این قیام مردم ایران از ابتدا برای برقراری حکومت اسلامی بودا مردم از همان موقع ولایت فقیه میخواستند ولی انگلیسی‌ها مشروطیت را به مردم تحمیل کردند. رژیم برای

اثبات نظر خود به نغمه‌هایی که در این رابطه توسط بعضی از نویسندگان امثال جلال آل احمد عنوان شده گواه آوردند که از پایه بی‌اساس است. جلال آل احمد و امثال او از خود نپرسیده‌اند که چرا انگلیسی‌ها که به دنبال منافع خود همه‌گونه مصیبت را بر سر ملت‌ها می‌آوردند برای تأمین منافع خود به جای این که با یک خودکامه و صاحب اختیار مطلق طرف شوند. کارشان را مشکل ساخته و به جای یک نفر خود را با یکصد و اندی نماینده مجلس طرف نمایند. عقل سلیم چنین سیاست و روشی را آن هم از انگلیسی‌ها نمیتواند بپذیرد! رژیم آخوندی با استفاده از بی‌تفاوتی و عدم آگاهی مردم آن چه را که برای محو تلاش‌های این ملت برای دستیابی به حکومت قانون ضروری بداند اعمال میکند. در جریان انقلاب ۲۲ بهمن هم از این بی‌تفاوتی و عدم آگاهی بهره فراوان بردند. مدعیان رهبری و روشنفکری و نویسندگان و شاعران حتی برای یک بار کشف‌الاسرار خمینی را نخوانده بودند و نتیجه این شد که به رهبری آخوندی گردن نهادند که از نظر سیاسی و اجتماعی و آشنائی با دنیای امروز در جهل مرکب بسر میبرد احساسات میهنی‌اش را بعد از سالها تبعید در مراجعت به وطن با جمله «هیچ» به نمایش گذاشت از نظر اقتصادی نیز علمی را که امروزه دنیا را به خود مشغول داشته است متعلق به «خر» دانست. زمانی که به قدرت دست یافت و ماهیت اصلی خود را نشان داد و نغمه حکومت اسلامی را سر داد هیچیک از این مدعیان از او نپرسیدند این حکومت اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر چگونه حکومتی است و بر چه پایه‌ای استوار است نه تنها پرسش در این باره نکرده‌اند بلکه از شوق دست‌یابی به دیگ حلیم قدرت قبل از این که خمینی حکومت اسلامی خود را اعلام کند چند ماه زودتر از خمینی، دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی در بیعت‌نامه سه ماده‌ای در پاریس به تاریخ ۱۴/آبان/۱۳۵۷ اعلام نمود که چون اکثریت ملت ایران مسلمان هستند بنابراین حکومت آینده ایران باید اسلامی باشد!!! سایر دست‌اندرکاران هم کوتاه نیامدند عکس خمینی را در ماه دیدند موی ریشش را در قرآن یسافتند. روشنفکری پر مدعا مقاله کذائی اگر امام بیاید را در نشریه جنبش نوشت و

طی اعلامیه‌ای پیشنهاد نمود که همهٔ امرای ارتش از سرتیپ به بالا را باید کشت. شاعری او را به خدا تشبیه کرد آن دیگری او را امام زمان خواند. جبهه ملی آن بشارت‌نامه شرم‌آور را نوشت و برای خوش رقصی نه تنه‌ها هم رزم آزاده و دیرپای خود را از جبهه ملی اخراج کرد برای سقوط دولتش با خمینی همدست شد و تقاضای استیضاح دولت دکتر بختیار را نمود ولی دکتر سعید نایب رئیس مجلس زیر بار نرفت و جاننش را هم در این راه گذاشت متأسفانه این مدعیان هنوز هم دست‌بردار نیستند. ماه گذشته در این رابطه عده‌ای از جوانان جبهه ملی در آلمان از نگارنده دعوت کردند که در جلسه آنها شرکت کرده و به سئوالاتشان راجع به جبهه ملی و دکتر بختیار پاسخ گویم. این جلسه در هشتم دسامبر در شهر کلن برگزار شد جلسه گرم و پرشوری بود آنها ابتدا اطلاعات بیشتری راجع به بختیار خواستند که مختصری از دوران کودکی و جوانی و تحصیلاتش را گفتم سپس خدماتش را در وزارت کار عنوان کردم. فعالیتهای سیاسی‌اش در حزب ایران و جبهه ملی را شرح دادم که با استقبال حاضرین روبرو شد. یکی از پیران استخوان‌دار جبهه ملی اروپا مطلبی را راجع به دکتر بختیار عنوان کرد و نظر داد که اگر دکتر بختیار تک‌روی نمیکرد جبهه ملی با یکپارچگی میتوانست خمینی را عقب بزند و بر اوضاع مسلط شود. به آن فرزانه آزاده یادآوری کردم که دکتر سنجابی حدود پنج ماه قبل از این که بختیار قبول نخست‌وزیری را بکند به جای این که به کانادا برود و در کنفرانس سوسیالیستها شرکت کند بدون اجازه و طرح موضوع در شورای جبهه ملی و کمیته مرکزی حزب ایران، در فرانسه بدیدار خمینی شتافت و با بیعت‌نامه سه ماده‌ای جبهه ملی را در پای خمینی قربانی کرد. با این ترتیب نخست‌وزیری بختیار در ماههای بعد مشکل آفرین نبود زیرا دیگر جبهه ملی نیروئی بحساب نمی‌آمد که بتواند خمینی را به عقب براند. رهبر جبهه ملی به دلیل عدم آگاهی یا بی‌تفاوتی توجه نکرد که در آن زمان تمام جراید خارجی که خوشبختانه در آرشیو روزنامه‌ها و کتابخانه‌ها موجود و در دسترس است جبهه ملی را جانشین شاه میدانستند و اگر جبهه ملی سنگر

را خالی نکرده و تسلیم خمینی نمیشد وضع تغییر میکرد و خمینی به آن آسانی موفق نمیشد برنامه شوم ایران بر باد ده خود را پیاده کند.

در آغاز فتنه خمینی و توطئه برپائی حکومت مشروعه‌الگوی شیخ فضل‌الله نوری، بی‌تفاوتی به حد نهائی رسید و با این که رهبران جامعه یا بهتر بگوئیم مدعیان رهبری جامعه و روشنفکران به خصوص جناح چپ شامل حزب توده و اقمارش که مذهبی نبودند و دین را تریاک جامعه میدانستند و از نقش منفی آخوند و مذهب در جامعه آگاه و از اعمال و رفتار ضد ملی مدعیان روحانیت آگاهی کامل داشتند بدون توجه به نیت شوم آنها در طول تاریخ در نگهداشتن جامعه در جهل و خرافات آنچه را که پدران ما با نثار جان هزاران ایرانی وطن‌پرست و آزادیخواه در مشروطیت از آخوند گرفته بودند دو دستی تقدیم خمینی و دار و دسته‌اش کردند و بر قوانین ۱۴۰۰ سال پیش اعراب گردن نهادند و اجازه دادند آخوندها خود را صاحب فتوا بدانند و در رأس دادگاهها دمار از روزگار مردم درآوردند و راه و رسم دوران جاهلیت در قرن بیست و یکم را به اجرا بگذارند، اشخاص را به عناوین پوچ و واهی دستگیر و در دادگاهها چند دقیقه بدون دادن حق دفاع و داشتن وکیل محکوم و در میداین با جرثقیل در حضور مردم بدون توجه به اثر روحی این جنایات در زنان و کودکان و جوانان و عامه مردم بدار می‌آویزند و قبح آدم‌کشی را از بین می‌برند تا آنجا که مردم عادت کرده‌اند و به تماشا می‌ایستند یا در سنگسار زنان نه تنها نظاره‌گر که با انداختن سنگ به یک موجود زنده بی‌دفاع برای خود صواب آخرت می‌خرند. یکی از وحشیانه‌ترین اعمالی که نمایندگان خدا بر روی زمین با صدور فتوای شرعی در قرن بیست و یکم به اجرا درمی‌آوردند بریدن دست و پاست آنهم در دنیائی که تلاش میکنند برای کسانی که در نتیجه سوانح یا جنگ اعضای بدن خود را از دست میدهند دست و پای مصنوعی بسازند و برای آنها توانائی کار و زندگی بهتری را فراهم سازند. یاد خاطره‌ای افتادم که بازگو کردن آن بی‌ثمر نیست. در روزهای بعد از تسلط رژیم آخوندی باتفاق حاج مانیان سراغ آیت‌الله مطهری رفتیم. او قابل مقایسه با هیچکدام از این آخوندهای اطراف

خمینی نبود عده‌ای در محفل ایشان حضور داشتند حاج مانیان مرا معرفی کرد. در اولین پرسش نظر او را در اجرای قوانین اسلام پرسیدم جواب صریح و روشن بود که قرآن تکلیف همه چیز را روشن کرده است و برای همه مسائل در قرآن دستورالعمل وجود دارد گفتم مسئله قصاص را که مربوط به ۱۴۰۰ و اندی سال قبل است چگونه میخواهید در حال حاضر به اجرا درآورید در باره سرقت و قطع دست چه میکنید؟ شاید این عمل در آن زمان قابل توجیه بود. عربی که کارش غارت و آدم‌کشی بود و برای ۷ عدد خرما آدم می‌کشته و حربه‌اش فقط شمشیر بوده است برای این که نتواند از این حربه استفاده کند دستش را قطع میکردند. که این نوع قوانین ببرد دنیای امروزی نمیخورد چون در دنیای امروز هزاران نفر دستشان توسط ماشین و هنگام کار قطع شده است. در همین تهران حدود ۲ هزار نفر از بیمه‌های اجتماعی غرامت نقص عضو میگیرند که با اجرای قانون قصاص باید لوحه‌ای به گردنشان آویزان کنند که دزدی نکرده‌اند و دستشان در حین انجام کار قطع شده است بعلاوه دزدی زائیده فقر و نوعی بیماری اجتماعی است که به جای قطع دست باید در رفع مشکلات آنها کوشید. آمدیم جوانی در نتیجه فقر دزدی کرد و طبق قانون اسلام دستش را بردند این جوان بنا به توصیه‌های مکرر شماها در منبر مبنی بر این که در توبه باز است و مردم را دعوت میکنید که این درگه ما درگه نومیدی نیست باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ و دعای ندبه و توصیه دائم به گریه کردن را تا آنجا که به حدیسی استناد می‌کنند که هر کس گریه کند یا بگریاند و یا خود را به شکل گریه درآورد بهشت بر او واجب است حتی از گریه مردم هم برای خود سهم قائلند زیرا آن کس که مردم را می‌گریاند جز آخوند کس دیگری نیست می‌بینید که مردم گریه می‌کنند و آخوند از این گریه سهم می‌برد حالا آمدیم با این دستورات و توصیه‌ها کسی که دستش قطع شد توبه کرد و رفت دنبال تحصیل نمی‌گویم دکتر یا مهندس، مجتهد شد این مرجع تقلید و عالم ربانی تمام عمر باید دستش را در زیر عبا پنهان کند و به خاطر یک دزدی به ضرورت احتیاج تمام عمر زجر بکشد پس این عدالت خداوند و رحمان و رحیم بودن به چه

درد می‌خورد. آقای مطهری دید مطلب دارد بیخ پیدا میکند و مریدان بهتر از ده شش‌دانگی گوششان تیز شده است صحبت را برید که این مسائل احتیاج به بحث مفصل دارد و موکول به وقت دیگری نمود.

متأسفانه قرآن خداوند را با دو چهره معرفی میکند یکی خداوند قهار و قاصم‌الجبارین که چشم‌های بندگان را کور و گوش‌هایشان را کر میکند و بر دل‌هایشان پرده میکشد (سوره انعام آیه ۱۵) و بعد آنها را به جهنم میبرد آیه ۷ از سوره بقره و عذاب میکند و دائم چرک و خون به حلقشان میریزد. در چهره‌ای دیگر خداوند بخشنده و مهربان است خطای بندگان را می‌بخشد. به قول سعدی از بسیاری زاری و گریه بندگان شرم دارد گنااهش را می‌بخشد و حاجتش را بر می‌آورد البته چنین خدائی اجازه نمیدهد دست و پائی را که به بندگان عرضه کرده قطع کنند. خمینی هم به این دوگانگی توجه داشت و در نشستی با امامان جمعه آنها را سرزنش میکرد که چرا فقط به آیه‌های رحمت توجه می‌کنید و آیه‌های غضب را نمی‌خوانید و اضافه میکند که پیغمبر شمشیر داشت که آدم بکشد. امامان همه جندی بودند شمشیر داشتند تا آدم بکشند حضرت علی اگر فقط به آیه‌های رحمت توجه میکرد ۷۰۰ نفر افراد بنی قریظه را در یک روز گردن نمیزد!!! همین ماجرای بنی قریظه این بحث را پیش می‌آورد که خداوند پیغمبر را برای هدایت بشر می‌فرستد آیا به او دستور کشتن زن و مرد و کودکان و غارت و تصاحب اموال مردم را هم میدهد آن هم با حکمیت یک فرد دشمن همان قبیله خداوندی که برای مسائل جنسی پیغمبرش مرتب جبرئیل را می‌فرستاد و آیه نازل میکرد نمی‌توانست در این باره راهنمائی و اظهار نظر کند که تو برای وصل کردن آمدی نه برای فصل کردن؟ با این که همه ما بارها جنایات گذشته و حال آخوندها را شنیده و بعد از دست‌یابی به حکومت و قدرت به چشم دیده‌ایم ولی ما ملت ۲۵۰۰ ساله که به قول کانت و توفین‌بی مدنیست را به بشر ارزانی داشته و منشور حقوق بشر را به جهانیان عرضه کرده‌ایم اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که بی‌تفاوت از کنار حوادث ایران بر باد ده. و جنایات آخوند می‌گذریم و همه جلوه‌های انسانی را نادیده می‌گیریم. یکی از آرزوهای



کوروش این بود که خداوند این کشور را از دروغ که گناه بزرگی است مصون دارد ولی بعد از تسلط رژیم آخوندی دروغ گفتن آن هم توسط سران رژیم و مدعیان هدایت اخلاقی جامعه مد روز شده است از ولی فقیه گرفته تا رئیس جمهور و سایر مقامات مثل آب خوردن دروغ می‌گویند یک لباس مذهبی نیز به عنوان دروغ مصلحت‌آمیز بر قامت آن پوشانده‌اند و اخلاق جامعه را به تباهی کشانده و مردم را با تقیه به چهارپای رام شده تبدیل کرده‌اند که بدون تعقل و فکر باید از ولی فقیه تبعیت کنند. سؤال این است تا کی باید این راه را ادامه بدهیم و چشم و گوش بسته زیر سلطه آخوند به این زندگی فلاکت بار تن دهیم. اسلام را به زور شمشیر پذیرفته‌ایم ولی حاضر نیستیم لحظه‌ای در باره آن فکر کنیم و با توجه به هزاران کتاب، کندوکاوی در چند و چون آن بکنیم آیا حکومت اسلامی حاضر و راه و روش خمینی و سایر روحانیون در قدرت نباید شلاقی برای بیداری ما باشد از فردای روز تسلط خمینی شاهد سقوط اخلاقی جامعه بوده‌ایم امرای ارتش را که میلیون‌ها دلار برای تربیت آنها صرف شده بود کشتند و ما بی‌تفاوت نظاره‌گر ماندیم دانشگاهها را بستند قلم‌ها را شکستند حکومت اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر را به ما تحمیل کردند باز بی‌تفاوت ماندیم به زنها یورش آوردند نویسندگان و دانشجویان را به قتل رساندند تماشاگر شدیم هزاران جوان را در زندان‌ها به دستور خمینی اعدام کردند صدایمان درنیامد دزدی‌های میلیاردی، میلیارد را شنیدیم خود فروشی و فحشاء فساد را با گوشت و پوستمان لمس کردیم باز نظاره‌گر شدیم مهم‌تر از همه کم‌کم آنچنان دچار انحطاط اخلاقی شدیم که زشت‌ترین و غیر انسانی‌ترین اعمال رژیم را نظاره‌گر شده مهر بر لب خاموش مانده‌ایم. حتماً در ستون اخبار کیهان لندن این خبر را خوانده‌اید که یک مرد خوزستانی دختر خود را زنده به گور کرد او در بازگو کردن عمل غیر انسانی خود چنین می‌گوید: «صبح زود از خواب برخاستم دخترم را بیدار کردم و گفتم برخیز می‌خواهم ترا بکشم. بیلی برداشتم و راهی بیابان شدیم. من شروع به کندن زمین کردم ولی خسته شدم دخترم بیل را از من گرفت و به کندن گودال مشغول شد وقتی گودال

به قدر کافی گود شد دخترم را در آن خواباندم و خاک رویش ریختم.»  
 نمیدانم آنها که این خبر را خوانده‌اند این عمل وحشیانه غیر انسانی دوران  
 جاهلیت اعراب را که پدران فرزندان دختر خود را زنده زنده دفن میکردند  
 چگونه تحمل کرده‌اند آن هم در جامعه‌ای با آن گذشته درخشان تاریخی و  
 فرهنگی؟ آیا از خود پرسیده‌اند که چگونه یک فرد به خودش حق میدهد که  
 بدون محاکمه و بدون دادن حق دفاع با میل و اراده خود یک انسان آن هم  
 فرزندش را محکوم به مرگ کند و خود حکم را به اجرا بگذارد؟! آیا این  
 رفتارها نتیجه کردار و روش رژیم در دست زدن به اعدام‌ها آن هم در  
 میدان‌ها و با حضور مردم، مشوق افراد در دست زدن به چنین جنایاتی  
 نیست؟

آنچه در این نوشته آمده است شاید صدها بار گفته و نوشته شده‌اند،  
 آیا وقت آن نرسیده است که به دنبال چاره‌ای درد باشیم به خصوص که  
 میدانیم آخوندها همیشه در آرزوی دست‌یابی به قدرت و ثروت بوده و  
 هستند و دائم برای رسیدن به این خواست خود در تلاش بوده‌اند و در ۲۲  
 بهمن ۵۷ در نتیجه ندانم‌کاری و اشتباهات هادیان جامعه و بی تفاوتی مردم  
 توانستند به این آرزوی دیرینه خود دست یابند و جامعه ایرانی را به مصیبتی  
 دچار سازند که رهائی از آن به آسانی میسر نیست. تنها چاره اتحاد و  
 همبستگی همه افراد و نیروهاست که متأسفانه با این که همه ایرانی و  
 مخالف رژیم هستیم و از وضع اسفبار کشورمان رنج می‌بریم باز در این راه  
 قدمی بر نمی‌داریم و به فکر چاره‌جویی برای آنچه خود کرده‌ایم بر نمی‌آئیم.  
 یادمان نرود این خمینی نبود که این بلا را بر سر این ملت آورد این ما بودیم  
 که به دنبال خمینی راه افتادیم بدون این که کوچکترین آگاهی از سابقه و  
 برنامه او داشته باشیم. این ما بودیم که به او قدرت و توانایی دادیم، این ما  
 بودیم که در خیابان‌ها پای کوبان فریاد «فرمانده کل قوا خمینی - هوایی و  
 دریایی و زمینی» را سر دادیم، این ما بودیم که با اعمال نظرات شخصی  
 اسلحه بدست به جان هموطنانمان افتادیم. استقبالی که از این حیوان درنده  
 وحشی (به قول بازرگان) به عمل آوردیم یادمان نرود. می‌بینید که تمام این

بلاها را خودمان به دست خودمان بر سرمان آوردیم حالا هم جز خودمان کس دیگری قادر به تغییر این اوضاع نیست. دل بستن به کمک خارجی هیچ دردی را دوا نخواهد کرد زیرا آنها بدنبال منافع خودشان هستند و کاسه داغ‌تر از آتش نمیتوانند باشند. باید به قدرت لایزال ملت تکیه کنیم و بار دیگر بپاخیزیم. رژیم ضعیف‌تر از آن است که فکر می‌کنیم این همه فشار و خشونت‌ی که اعمال میکند نشانه ترس از سقوط است چون بهتر از هر کس میدانند که در بین مردم پایگاهی ندارد. قدرت خود را دست کم نگیریم. یادمان نرود: پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت در اوست. اگر همه با هم و در کنار هم باشیم یقیناً به پیروزی خواهیم رسید. توجه داشته باشیم که مبارزه تنها حمله مسلحانه و تظاهرات خیابانی نیست راه‌های متعددی هم وجود دارد مردم میتوانند با بهره‌گیری از مبارزات منفی رژیم را به ستوه آورده از پای درآورند. مثلاً در نمازهای جمعه شرکت نکنند در اعدام‌ها به تماشا نایستند و تنها نظاره‌گر نباشند صدای انتقاد و اعتراض خود را بلند کنند. در اجرای حکم سنگسار از پرتاب سنگ خودداری و از دیگران که در این عمل وحشیانه شرکت میکنند انتقاد نمایند، در یورش مأمورین انتظامی به زنان به تماشا نایستند و صدای اعتراض خود را در سرزنش به مأمورین انتظامی بلند کنند. در یورش مأمورین به دانشجویان و جوانان آنها را تنها نگذارند و به کمکشان بشتابند با کارمندان و کارگران همراهی نمایند. پدران و مادران فرزندان‌شان را اگر در خدمت نظام و جزء عملة اکره ظلم سپاه پاسداران و بسیجی هستند به باد انتقاد بگیرند و از آنها بخواهند که از حمله به مردم خودداری نمایند و...

و اما در خارج، متأسفانه اپوزیسیون به معنای واقعی وجود ندارد گروه‌هایی با عده‌ای معدود به نام اپوزیسیون به درون ستیزی مشغولند و عملاً آب به آسیاب رژیم میریزند. گروهی از رسانه‌ها اعم از تلویزیون و رادیو و روزنامه در خدمت رژیم و در جهت خواست آنها قدم برمیدارند و تلاش میکنند مبارزه با رژیم را به بیراهه بکشانند و برای تفرقه‌افکنی به جنگ حیدری و نعمتی دامن میزنند و پای مصدق و شاه را به میان می‌کشند در

صورتی که مشکل فعلی و امروزی ملت ایران و ایرانیان نه مصدق است و نه شاه که هر دو به تاریخ پیوسته‌اند. ایرانیان مقیم خارج به جای توسل به چنین اعمالی میتوانند بزرگترین یاری‌دهنده به هموطنان در داخل باشند و فریاد مردم زیر ستم آخوندی را به گوش جهانیان برسانند. به دستگیری و مبارزه با بد حجابی که فقط برای بیرون راندن زنان از صحنه سیاسی و خاموش کردن آنان با وحشیانه‌ترین روش اعمال میشود اعتراض نمایید. رفتار با دانشجویان، کارگران، کارمندان، اعدام‌ها را به گوش مراجع بین‌المللی برسانند تصور کنید اگر از سه میلیون نفر ایرانی مقیم خارج حداقل ۱۰ هزار نفر به مراجع بین‌المللی نامه بنویسند و به این اعمال رژیم اعتراض کنند چه انعکاس مطلوبی خواهد داشت زیرا دولتهای غربی خود را خادم مردم و برای بر آورده کردن خواسته‌های آنان با رأی مردم به قدرت رسیده‌اند و گوششان به خواست مردم است اگر ایرانیان مقیم خارج بتوانند در کشورهایی که زندگی میکنند افکار عمومی را با نوشتن نامه متوجه جنایات و آنچه در ایران میگذرد، بنمایند دولتهای غربی نمیتوانند نسبت به آنچه در ایران میگذرد بی‌اعتنا باشند. متأسفانه حاضر به انجام این کار کوچک نیستیم. اگر خواننده‌ای کنسرتی بر پا سازد هزارها نفر با خرید بلیط گران به تماشا میروند ولی اگر برنامه‌ای در اعتراض به روش رژیم ترتیب داده شود بیش از ۶۰- ۷۰ نفر را در آن تظاهرات نمی‌بینید. در صورتی که وظیفه اصلی هر ایرانی چه در داخل و چه در خارج این است که به هر طریق ممکن بکوشد تا همه دست در دست هم شتری را که در ۲۲ بهمن با سلام و صلوات بالا برده‌اند به پائین بیاورند این کار با خواست و همت همه مردم شدنی است. به شرط اینکه از بی‌تفاوتی دست برداریم و تلاش همگانی را برای نجات کشورمان آغاز کنیم اگر نه کشور عزیزمان را برای همیشه از دست خواهیم داد زیرا این رژیم از آنچه که به ایران و ایرانی و ایرانیت مربوط است کینه‌ای دیرینه دارد و در صدد عربی کردن آن است و تلاش میکند تنها کشوری را که هجوم اعراب نتوانست زبان و فرهنگ و هویتش را از او بگیرد، عربی کند که از تلاش‌هایی که در این زمینه رژیم اعمال میکند همگی آگاهیم و از بازگو

کردن آنها به دلیل طولانی شدن مطلب خودداری میکنم. فقط اشاره‌ای به گفته‌های مصباح یزدی و جنتی در این رابطه بسنده میکنم که میخواهند حتی پیشوند جمهوری را از جمهوری اسلامی بردارند و همین دیکتاتوری تمام عیار مذهبی را که به نیابت از طرف خداوند قهار و جبار خودشان تحت عنوان ولایت فقیه راه انداخته‌اند چهار میخ‌هانش کنند و این وصله ناجور «جمهوری» را که بوی آزادی و رأی مردم را میدهد از میان بردارند در پایان لازم است به این حقیقت هم اشاره کنم مسئولیت تمام جنایاتی که در این دوران تسلط آخوند بر کشورمان مستولی شده و هنوز ادامه دارد با همه ایرانیانی است اعم از چپ و راست که دست‌اندرکار تسلط آخوند و حکومت مذهبی بودند و آنها که با بی‌تفاوتی به عنوان اکثریت خاموش نظاره‌گر این رخداد خونین شدند باید در مقابل نسل آینده جواب‌گو باشند و برای آسایش وجدان و به حکم وظیفه کمر همت ببندند و برای براندازی این رژیم ایران ستیز تا مرحله پیروزی همکاری و فداکاری نمایند تا شاید اندکی از بار گناهانشان کاسته شود و نسل جوان حداقل به آنچه که پدرانشان در مشروطیت بدست آورده بودند برسند و این پرانتز ننگین و شرم‌آور حکومت اسلامی دست‌آورد خمینی را برای همیشه ببندند.

#### خواننده گرامی

درج و نقل مطالب سهند در نوشتارها، نشریات، رادیو و تلویزیون‌ها و شبکه اینترنت (nashresahand.com) و دیگر دستگاه‌های ارتباط جمعی با ذکر مأخذ موجب سپاسگزاریمست.

## نوا آبتین

### نوروز - رستاخیز بهاری

نوروز بزرگترین جشن ایرانیان از روزگار کهن تا به امروز است و هم‌چنین نمایان‌ترین جشن‌های بهاری جهان به شمار می‌رود. برای توجیه و پیدایش جشن‌ها، اغلب انگیزه‌ها و عللی در تواریخ یاد شده که پاره‌ای از آنها توجیهی از حوادث تاریخی، داستانی و یا ملی و دینی است.

تقدس و احترام و بزرگی نوروز بیش از حد توجه و انتظار است. چون با ماه فروردین که ویژهٔ فرّوشی‌ها و ارواح طیبه است شروع می‌شود و روز اول آن با نام خداوند آغاز می‌گردد و اول بهار و اعتدال ربیعی و رستاخیز طبیعت و زندگی مجدد در جهان است.

#### جشن بهاری و مراسم سوگواری

نوروز، کهن‌ترین جشنی است که آغاز سال را دربر می‌گیرد. هرگاه این آغاز سال در اعتدال ربیعی و آغاز بهار، یا رستاخیز و تجدید زندگی طبیعت باشد، با مفهوم ویژه‌ای در تقارن با اساطیر همراه است و دارای مفهومی خاص می‌شود، - که آیین‌های سوگواری نیز انجام می‌گردد و چنین تقارنی بستگی به زندگی و تمدن شبانی - زراعی دارد. در حالی که اقدام برای ارواح درگذشتگان خود یا فروهرها در آخرین روزهای سال، مراسم سوگ و یادبود و اهدای نذور و صدقات و خیرات برپا می‌کردند، بلافاصله در نخستین روز بهار، مراسم سور و سرور و شادی و جشن آغاز می‌کردند. زمستان و مرگ طبیعت را در آخرین روزهای زمستان به مراسم سوگ می‌پرداختند و روز آغاز بهار را که طبیعت تجدید حیات می‌کرد، جشن

می‌گرفتند. در جابجایی آغاز سال در فصول گوناگون، این کنایت اسطوره‌ای به تدریج به عنوان یک یادمان همراه شد. به همین جهت است که ایرانیان را تقارنی میان مراسم فروردگان و جشن نوروز بود. به همین جهت است که مراسم سوگ و جشن سغدیان در «نوسرد» آغاز تابستان که نوروز در آن قرار داشت با مراسم سوگ سیاوش برگزار می‌شد که شرح آن یاد شده است.

در زمستان، طبیعت می‌مرد و در آغاز بهار رستاخیز کرده و زندگی دوباره می‌یافته است. در پایان زمستان مراسم سوگواری و عزا، و بلافاصله روز نخست از بهار، جشن رستاخیز بوده است. در ایران و پیرامون آن، به ویژه در شرق ایران، آیین‌های سوگواری برای سیاوش در پایان زمستان، یا آغاز تابستان که ایام مرگ و رکود گیاهان است برگزار می‌شود که جریان و مراسم آن میان سغدیهای ایرانی شرح شده است: و بلافاصله مراسم جشن نوروز برگزار می‌شد.

### نخستین طلیعه نوروز و یادمان سیاوش میان زرتشتیان بخارا

«سرود کین سیاوش» مراسم تعزیه و نوحه‌خوانی و سوگواری برای سیاوش بوده است که هر ساله در روز یادمان و رخداد این حادثه، یعنی کشته شدن سیاوش برگزار می‌شده است و در اغلب شهرهای ماوراءالنهر، چنین مراسمی برگزار می‌شد و سوگواران در مجالسی که بدین سبب برپا می‌شد نوحه‌خوانی‌ها را با هم‌سرایی و هم‌آوایی برگزار می‌کردند و در دسته‌ها و هیأت‌ها، با درفش‌ها و پرچم‌ها و شبیه‌سازی‌ها، به مقصد کشتن‌گاه سیاوش حرکت می‌کردند. مدارک و اسناد بدست آمده نشانگر آن است که برخی از سوگواران، از اندام‌های خود با زنش، به یاد خون سیاوش، خون روان می‌کرده‌اند. این مراسم چندین روز ادامه می‌یافت و رسم اهدای نذورات به یاد آن جوان شهید و اطعام سوگواران رایج بود. نیز تصاویری باستانی از این مراسم یافت شده است. شبیه شاهزاده سیاوش را در یک عمارت و جایگاه ویژه که با شکوه می‌ساختند قرار داده و حرکت می‌دادند. هیأت نوازندگان، در کنار این تخت روان می‌نواختند و مشایعان و سوگواران، از زنان و مردان خود

را می‌کوفتند و نوحه‌خوانی می‌کردند.

«کین سیاوش» هم مجموعه‌ای از سرودهای حزن‌انگیز در باره کشته شدن سیاوش بوده است و هم نام یکی از الحان موسیقی ایرانی در ادوار باستان. در «برهان قاطع» آمده که نام لحن بیستم از جمله سی لحن باربد. اما در فهرستی که نظامی در «خسرو و شیرین» آورده، لحن بیست و هشتم از سی و یک لحن باربد است:

چو زخمه راندی از «کین سیاوش»

پر از خون سیاوشان شدی گوش

الحان موسیقی، ویژه سوگندنامه‌ها وجود داشته است که با شرح فوق، با مراسم ویژه، هم‌سرایی و هم‌خوانی شده و در مراسم نمایشی کاربرد داشته است، چنانکه در مورد کشته شدن ایرج نیز سوگندنامه‌ها و غم‌نامه‌هایی وجود داشته و در لحنی ویژه موسوم به «کین ایرج» اجرا می‌شده است. کین ایرج را نام لحن نوزدهم از الحان باربد گفته‌اند. اما نظامی در فهرستی که از الحان باربد، در «خسرو و شیرین» آورده، آن را لحن بیست و نهم از سی و یک لحن باربد معرفی کرده است:

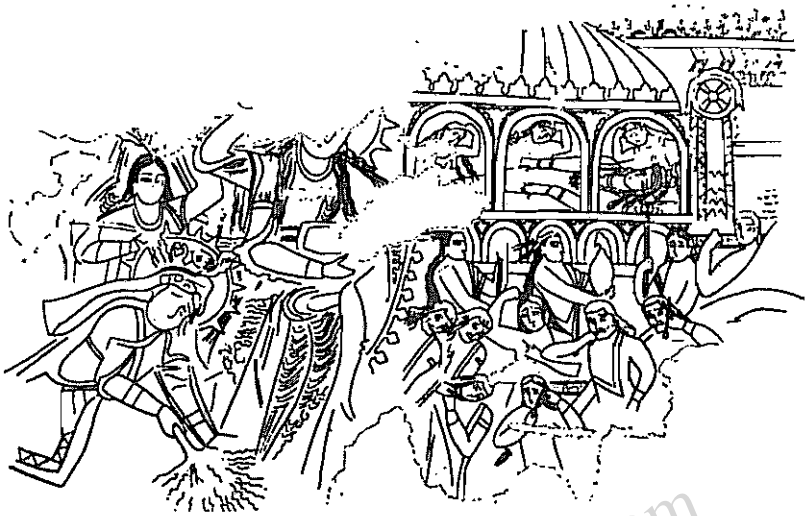
چون کردی «کین ایرج» را سرآغاز

جهان را کین ایرج نو شدی باز

«دیاکونوف» نیز از گروه‌های ویژه نمایشی و تعزیه‌گردانانی یاد کرده است که مراسم نمایشی و نوحه‌خوانی برای سیاوش انجام می‌داده‌اند. نرشخی در تاریخ بخارا می‌نویسد: «و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست. چنان که در همه ولایت‌ها معروف است. و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را «گریستن مغان» خوانند. و این سخن زیادت از سه هزار سال است»<sup>۱</sup>.

۱ - به نقل از کتاب «گاه‌شماره و جشن‌های ایران باستان»، پژوهش و نوشته هاشم رضی، ۱۳۷۱، انتشارات بهجت، تهران، صفحه‌های ۲۱۸-۲۲۱، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۳.





طرح و رسمی از دو صحنه نقاشی دیواری سفیدی - در بیان مراسم مرگ و سوگواری سیاوش و تولد دوباره وی در بهار - اصل نقاشی‌های دیواری در پنج کنت (پنج کنده) بدست آمده که سابقه‌ای ۱۴۰۰ ساله دارد و در محلی میان سمرقند و بخارا بدست آمده است.

\* \* \*

در این زمینه در شماره ۵ و ۶ سهند (بهار ۱۹۸۶) مقاله‌ای زیر عنوان ناب‌گرایی از نیو نابت به چاپ رسید که سوابق مراسم عزاداری در ایران باستان برای سیاوش و ایرج و... و نوع مراسم مطرح شده و در آن از قدمت این مراسم که به پیش از زرتشت برمی‌گردد، سخن رفته است. گفتنی است که زرتشت با انجام این مراسم و گریه و ندبه و سوگواری برای مردگان مخالف بوده است ولی سنت‌های باستانی همچنان پابرجا مانده و هم امروز نیز ادامه دارد. ادعاهای شیعی بودن و اسلامی بودن (در شکل عزاداری حسینی امروزی) و یا ابداع مراکز استعماری و نظایر این استدلالات و نشانه‌گیری‌ها هم نادرست است.

از منابع ایرانی «تاریخ بخارا» یا «مزارات بخارا» از محمدبن جعفر نرشخی به عربی (سده سوم خورشیدی) بدین مهم پرداخته است. این کتاب در اوایل سده ششم خورشیدی توسط ابونصر قبادی به پارسی برگردانده شد. از میان آثار غیرایرانی می‌توان به کتاب بسیار باارزش Geo Widengren (استاد سوئدی) به نام ادیان ایرانی اشاره کرد که در سال ۱۹۶۸ توسط L. Jospin به فرانسه ترجمه شده است (پاریس، انتشارات Fayot).



## به یاد مانده‌ها

شهر تهران سال ۱۳۰۴ شمسی با آغاز سلطنت پهلوی محدود به دروازه‌ها و خندق‌هایی بود که گرد شهر ایجاد شده بود. احداث این دروازه‌ها و خندق‌ها متعلق به دورانی بود که آنها را برای حفاظت شهر در برابر حمله و تجاوز دشمن ایجاد کرده بودند. بخاطر دارم که دروازه دولت را که در شمال خیابان سعدی فعلی قرار داشت شب‌ها می‌بستند. بیرون این دروازه کمی بطرف شرق دروازه شمیران قرار داشت. سراسر شمال تهران را از شرق به غرب خندقی در بر گرفته بود که بعدها این خندق تبدیل به خیابان شاهرضا گردید.

دروازه‌های شهر بمرور برداشته شدند. خیابان بمعنی امروزی در آن روزگار کم بود. خیابان مشهور آن زمان عبارت بود از خیابان ناصریه، چراغ گاز، سپه، امیریه، فرمانفرما، شاه‌آباد، عین‌الدوله، لاله‌زار و اسلامبول - خیابان علاءالدوله که بعدها به نام فردوسی نامیده شد. این خیابان که از میدان سپه بطرف شمال تا خندق ادامه داشت، مقبر سفارت‌خانه‌های بلژیک - آلمان - عثمانی (ترکیه بعدی) انگلستان و روسیه بود. ساکنین این خیابان را غالباً خارجیها، ارامنه تشکیل میدادند. بعدها ساختمان بانک ملی در این خیابان احداث گردید.

اکثر مردم تهران در جنوب شهر و مردم متوسط‌الحال در محله‌ای که مشهورترین آنها سنگلج و عودلاجان بود مسکن داشتند. محله سنگلج که محدوده آن از غرب به خیابان جلیل‌آباد و شرق به خیابان فرمانفرما (شاپور بعدی) و شمال خیابان سپه بود. در دهه اول سلطنت رضاشاه تخریب و

تبدیل به پارک عمومی گردید.

خانه مسکونی رضاشاه قبل از رسیدن به سلطنت سالیانی در محله سنگلج بود.

خانه ما در خیابان فرمانفرما بود و رفت و آمد ما غالباً در جوار محله سنگلج و خیابان سپه انجام میگرفت. مدرسه دخترانه ناموس در این خیابان روبروی سنگلج قرار گرفته بود. این مدرسه از اولین مدارس مدرن دخترانه تهران بود.

بیاید خود را در آن روزگاران قرار دهیم و با هم گردش در خیابان لاله‌زار بنمائیم. میگویند این خیابان بدان جهت لاله‌زار نامیده شده که گردشگاه بیرونی ناصرالدین شاه بوده و به گل و سبزی آن را آراسته بودند. از شمال شرقی میدان سپه وارد لاله‌زار میشویم، بلافاصله دست راست معبر باریکی است که بعدها خیابان اکباتان نامیده شد. هر روز هنگام غروب در این معبر غوغا بود، واگن‌های اسبی شهری به اقامتگاه شبانه خود یعنی گاراژ که در این معبر واقع بود مراجعت میکردند و با زنگ‌های متوالی که به صدا درمی‌آوردند، گوش عابرین را آزرده میساختند.

در خیابان لاله‌زار چند قدمی که بالا میرویم دست چپ کتابفروشی پرویز قرار داشت. این کتابفروشی صاحب کتابهای خارجی و تالیفات جالب فارسی بود و معمولاً عصرها پاتوق ادبائی نظیر دهخدا، تقی‌زاده، سعید نفیسی و عباس اقبال و نظایر آنها می‌بود.

صد قدمی بالاتر به کوچه نکیساً میرسیدیم. شهرت این کوچه به مناسبت حضور عمارت مدرسه سیاسی بود که به همت حسن مشیرالدوله احداث گردیده بود. این مدرسه به منظور تربیت کادر سیاسی برای وزارت خارجه که فاقد آن بود تأسیس شده بود. بعدها رشته‌های قضائی و اقتصادی بدان منضم گردید و به نام مدرسه حقوق و علوم سیاسی نامیده شد.

روبروی کوچه نکیساً در خیابان لاله‌زار مغازه پیرایش احداث شده بود. این مغازه به سبک Grand Magasin‌های اروپائی با مقیاس بسیار کوچک به همت بازرگانی به نام پیرایش تأسیس شده بود. دو طبقه داشت و اشیای

خارجی مخصوصاً البسه فرنگی عرضه میداشت.

بطرف شمال که طی طریق میکردیم دست چپ اولین هتل به سبک اروپائی به نام گراند هتل قرار گرفته بود این هتل پاتوق فرنگ‌رفتگان و روشنفکران آن عصر بود. بعدها این هتل تبدیل به تأثر دهقان و دفتر بعضی از روزنامه‌ها گردید.

بالتر که میرفتیم، در اطراف خیابان مغازه‌هایی بود که غالباً جنس خارجی عرضه میکردند.

پارچه‌فروشی‌های ابراهیمیان و گیو از فروشندگان معروف این خیابان بودند.

سینمای بنام شهر، سینما ایران، در این خیابان مستقر بود و بیشتر فیلم‌های صامت گلدامیر را نمایش میداد. عجیب این است که اولین فیلم ناطق فارسی به نام دختر لر که در هندوستان توسط عبدالحسین سینتا تهیه شده بود در این سینما به معرض نمایش گذاشته شد.

لاله‌زار را که به بالا ادامه میدادیم به چهارراه آن خیابان میرسیدیم که محل تقاطع با خیابان اسلامبول بود این خیابان بدان مناسب اسلامبول نامیده میشد که در جوار شمالی سفارت عثمانی قرار گرفته بود.

خیابان اسلامبول متجددترین خیابانهای آن زمان تهران بود. عرضه اغذیه تازه، میوه‌فروشی، گل‌فروشی، ماهی تازه که در آن روزگاران نایاب بود مخصوص این خیابان بود. کافه‌های نظیر فرنگستان که نوظلمبان و جوانان را به خود جلب مینمود در این خیابان واقع بود و نیز سینما مایاک و آجیل‌فروشی فرد از مراجع معروف این خیابان بودند.

اولین اغذیه‌فروشی به سبک فرنگستان توسط یک ارمنی زنده‌دل به نام خاچیک در این خیابان قرار داشت مشتریان این مکان غالباً فرنگ‌رفته‌ها و با مستفزنگ‌هایی! بودند که در آنجا میگساری مینمودند و به کالباس و ژامبون و سوسیس دسترسی داشتند.

خیابان اسلامبول و نیز لاله‌زار معبر مردان خوش‌گذران و زنهای نیمه‌حجاب جلوه‌فروش و دلخوشی‌گردش‌کنندگان و نظربازی آنان بود.

زین العابدین مؤمنی

## سواد نامه تقدیمی به محضر دکتر محمود احمدی نژاد

نامه‌ای است که به محضر حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمود احمدی نژاد تقدیم داشته‌ام.

سواد آن را برای آن مجله محترم تقدیم میدارم تا در صورت مقتضی امر به درج فرمائید:

به حضور حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمود احمدی نژاد دامت برکاته

جای خوشوقتی است که به برکت انفاس قدسیه و زیر سایه حضرت نایب ولی عصر در راه اسلام ناب محمدی یعنی شیعه اثنی عشری مساعی جناب عالی درخور توجه و تحسین می‌باشد. امید میرود به همت و مجاهدت جنابعالی، مردمان گیتی به آئین مقدس شیعه اثنی عشری نائل و آراسته گردند. انشاءالله تعالی

این مفلس که فدائی خاندان آل علی می‌باشد به حکم امر به معروف و وظیفه دینی خود میداند، پیشنهاداتی به محضر عالی ارائه دهم تا مورد توجه و اجراء قرار گرفته و ذات اقدس ولی عصر خاطرش خشنود و به ظهورش بحول الله تعالی شتاب فرمایند:

۱ - نام جمهوری، لغتی است باب فرنگستان و سرزمین کافران و شایسته مملکت ناب محمدی و آل علی نمی‌باشد. لازم است اسم حکومت از جمهوری به شیعه اثنی عشری مبدل گردد.

۲ - مبدأ تاریخ سرزمین ما هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

می‌باشد. بنابراین ضرورت دارد تقویم رسمی کشور به تقویم قمری مبدل گردد و گاهنامه شمسی که خاصه گبران و شاهان است حذف گردد.

۳ - تاریخ قبل از اسلام از کتب درسی زدوده گردیده و نام ایران محذوف و از بیان آن خودداری شود.

۴ - دانشگاه‌ها تبدیل به مدارس و مکاتب و حوزه‌های شیعه اسلامی شده و رشته‌های تخصصی در باره تربیت روضه‌خوان، زیارت‌نامه‌خوان و محدث تأسیس گردد.

۵ - از انتشار کتب ضالّه فرنگی و ترجمه آنها اکیداً جلوگیری شود و در چاپ و تکثیر مؤلفات حضرت امام خمینی و علامه مجلسی و سایر علمای شیعه و همچنین اقوال و احادیث ائمه اطهار اقدام جدی مبذول گردد.

۶ - از آنجائیکه ما نقصان امامزاده داریم. همانگونه که در احیای چاه جمکران اقدام شده است هر سید اولاد آل پیغمبر وفات نماید برای او امامزاده و زیارت‌گاهی ساخته شود که مردم شیعه از لحاظ زیارت قبور کمبودی نداشته باشند.

۷ - در مورد برگزاری مراسم عاشورا و ضربت خوردن حضرت علی که تاکنون کوتاهی شده است ترتیبی داده شود روضه‌خوانیهای بیشتری برگزار گردیده و مراسم قمه‌زنی و نوحه‌خوانی و تعزیه و شبیه‌خوانی در سراسر کشور شیعه اجراء گردد.

۸ - در مورد پوشش زنها کوتاهی بعمل آمده. لازمست آنها را وادار نمایند خود را با چادر سیاه و مقنعه کاملاً محجّه سازند و اصولاً از تحصیل زنها در مدارس خودداری شود.

۹ - ریش نشانه مسلمانی است. هر مردی که ریش نگذارد او را تعزیر نمائید.

۱۰ - از پوشش کت و شلوار که آئین فرنگی است خودداری گردیده و مردم را وادار به پوشیدن قبا و عبا و شال و عمامه نمایند تا بحول السهی مردمان مسلمان شیعه مشخص گردند.

۱۱ - بمنظور پیش‌گیری از نقصان بنزین و اختلال در امر رفت و آمد

و حمل و نقل از وسائل نقلیه سنتی از قبیل الاغ، شتر، کجاوه، گاری استفاده بعمل آید.

۱۲ - برای این که سرزمین شیعه از شر غلظت جمعیت روزافزون تهران آسوده گردد و نیز از وبال شهری که سالها پایتخت پادشاهان بوده رها شود پیشنهاد می‌نماید که مرکز کشور شیعه به شهر مقدس قم منتقل گردد تا در پناه حضرت معصومه علیهما السلام و در جوار چاه جمکران اقامت گزینند. باشد تا مردم امکان پابوسی یومیه حرم مطهر و سهولت زیارت چاه جمکران را داشته باشند.

از آنجائیکه یکی از ضروری‌ترین احتیاجات یومیه احاد مسلمان شیعه بهره‌وری از مهر و تسبیح است. تهیه آنها جز از به کار بردن تربت مطهر مشهد و قدس ابا عبدالحسین علیه السلام یعنی کربلای معلای بی‌فایده می‌باشد. ضروری به نظر می‌رسد اکنون که بحمدالله تعالی امکان عزیمت و یا پابوسی آن مکان مقدس میسر گردیده است امکانات و وسایل لازم و بودجه کافی برای وارد کردن تربت مطهر فراهم گردد تا شیعیان فدائی حسین بن علی در عسرت نبوده و نیز طبیبان ما برای معالجه و شفا بخشیدن بیماران از طریق نوشاندن آب تربت در مضیقه نبوده باشند.

امید است خداوند تبارک تعالی به ظهور حضرت تسریع فرماید.

انشاءالله

خادم اهل بیت زین‌العابدین مؤمنی





## «از عجایب»

امریکای سرمایه‌داری، دنیای عجایب است، آدمهای عجیبی خلق میکند که در هیچ کجای دنیا چنین رخدادی متصور نیست. آقای بیل گیت در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۵ در شهر سیاتل واقع در ایالت واشنگتن به دنیا آمد. مادرش معلم مدرسه و مباشر کارهای خیریه و پدرش وکیل دادگستری بودند. او در دانشگاه هاروارد تحصیل کرده است. اولین Macrosoft را اختراع نمود و در سال ۱۹۷۵ کمپانی Macrosoft را پایه‌گذاری نمود. این اختراع، غذای کمپیوتر را به بهترین و آسان‌ترین وجهی فراهم میسازد. با این اختراع مردم سراسر جهان در یک لحظه با هم ارتباط یافته و هرگونه اطلاعاتی مبادله میگردد.

کثرت و سرعت فروش محصولات Macrosoft بحدی است که در سال ۲۰۰۶ دارائی آقای بیل گیت به ۵۳ میلیارد دلار بالغ گردیده و نام او در صدر ثروتمندترین مرد جهان ثبت می‌گردد.

خیلی عجیب است ولی عجیب‌تر آن که این مرد همراه همسرش ملیندا بزرگترین مؤسسه خیریه جهان را با ۲۱ میلیارد دلار پایه‌گذاری مینماید. فعالیت این مؤسسه در باره آموزش و بهداشت در کشورهای عقب افتاده مخصوصاً قاره آفریقا است.

آنچه حیرت‌آور است و از همه عجایب، عجیب‌تر است اینکه: اکنون (ژانویه ۲۰۰۸) آقای بیل گیت که در سن ۵۸ سالگی میباشد اعلام نموده است که در ژوئن ۲۰۰۸ از کار تجاری خود کناره‌گیری مینماید و همه ثروت

خود را که بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار است به مؤسسه خیریه اختصاص داده و خودش و همسرش بقیه عمرشان را به خدمات بشردوستانه اختصاص خواهند داد. در این روزگاران که کشورهای بزرگ و ثروتمند جهان در برابر این بلای کهنه بشری یعنی بی‌دانشی و بیماری که میلیاردها مردم بدان مبتلا هستند نمی‌خواهند و یا نمیتوانند کوششی مبذول دارند، کاشکی گشاده‌دستی و بخشندگی و حسن تدبیر آقای بیل‌گیت سرمشق سرمایه‌داران جهان قرار گیرد.

هشدار سعدی شاعر بزرگ ایران درخور عنایت است:

چه رنج‌ها که کشیدند و دیگری آسود

چه گنج‌ها که نهادند و دیگری برداشت!!!



## صادق هدایت

### خیام فیلسوف

فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد. چون این ترانه‌های در ظاهر کوچک ولی پرمغز تمام مسائل مهم و تاریک فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً بلاو تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح میکند. خیام ترجمان این شکنجه‌های روحی شده، فریادهای او انعکاس دردها، اضطراب‌ها، ترس‌ها، امیدها و یأس‌های میلیون‌ها نسل بشر است که پی‌درپی فکر آنها را عذاب داده است. خیام سعی میکند در ترانه‌های خودش با زبان و سبک غریبی همه این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکارا و بی‌پرده حل بکند. او زیر خنده‌های عصبانی و رعشه‌آور، مسائل دینی و فلسفی را بیان میکند. بعد راه حل محسوس و عقلی برایش میجوید.

بطور مختصر، ترانه‌های خیام آئینه‌ای است که هر کس ولو بی‌قید و لایبالی هم باشد یک تکه از افکار، یک قسمت از یأسهای خود را در آن می‌بیند و تکان می‌خورد. از این رباعیات یک مذهب فلسفی مستفاد میشود که امروزه طرف توجه علمای طبیعی است و شراب گس و تلخ مزه خیام هر چه کهنه‌تر میشود بر گیرندگیش میافزاید. بهمین جهت ترانه‌های او در همه جای دنیا و در محیط‌های گوناگون و بین نژادهای مختلف طرف توجه شده است.

هر کدام از افکار خیام را جداگانه میشود نزد شعرا و فلاسفه بزرگ پیدا کرد. ولی رویهمرفته هیچکدام از آنها را نمیشود با خیام سنجید و خیام در سبک خودش از اغلب آنها جلو افتاده است. قیافه متین خیام او را بیش از

همه چیز یک فیلسوف و شاعر بزرگ همدوش لوکرس، اپیکور، شکسپیر و شوپنهاور معرفی میکند.

اکنون برای این که طرز فکر و فلسفه گوینده رباعیات را پیدا بکنیم و بشناسیم ناگزیریم که افکار و فلسفه او را چنانکه از رباعیاتش مستفاد میشود بیرون بیاوریم. زیرا جز این وسیله دیگری در دسترس ما نیست و زندگی داخلی و خارجی او، اشخاصی که با آنها رابطه داشته، محیط و طرز زندگی، تأثیر موروثی، فلسفه‌ای که تعقیب میکرده و تربیت علمی و فلسفی او به ما مجهول است.

اگر چه یک مشت آثار علمی، فلسفی و ادبی از خیام بیادگار مانده ولی هیچکدام از آنها نمیتواند ما را در این کاوش راهنمایی بکند. چون تنها رباعیات، افکار نهائی و خفایای قلب خیام را ظاهر میسازد در صورتی که کتابهایی که به مقتضای وقت و محیط یا بدستور دیگران نوشته حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام میشود و کاملاً فلسفه او را آشکار میکند.

به اولین فکری که در رباعیات خیام برمیخوریم این است که گوینده با نهایت جرات و بدون پروا با منطق بی‌رحم خودش بی‌هیچ سستی، هیچ یک از بدبختیهای فکری معاصرین و فلسفه دستوری و مذهبی آنها را قبول ندارد و به تمام ادعاها و گفته‌های آنها پشت پا میزند. در کتاب «اخبارالعلماء باخبارالحکماء» که در سنه ۶۴۶ تألیف شده راجع به اشعار خیام اینطور مینویسد:

«... باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود و وقتی که مردم او را در دین خود تعیب کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند، از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خود را باز کشید و بزیارت حج رفت... و اسرار ناپاک اظهار نمود... و او را اشعار مشهوری است که خفایای قلب او در زیر پرده‌های آن ظاهر میگردد و کدورت باطن او جوهر قصدش را تیرگی میدهد.»

پس خیام باید یک اندیشه خاص و سلیقه فلسفی مخصوصی راجع به کائنات داشته باشد. حال ببینیم طرز فکر او چه بوده: برای خواننده شکی

باقی نمیماند که گویندهٔ رباعیات تمام مسائل دینی را با تمسخر نگریسته و از روی تحقیر به علماء و فقهائی که از آنچه خودشان نمیدانند دم میزنند حمله میکند. این شورش روح آریائی را بر ضد اعتقادات سامی نشان میدهد و یا انتقام خیام از محیط پست و متعصبی بوده که از افکار مردمانش بیزار بوده. واضح است فیلسوفی مانند خیام که فکر آزاد و خردبین داشته نمیتوانسته کورکورانه زیر بار احکام تبعدی، جعلی، جبری و بی‌منطق فقههای زمان خودش برود و به افسانه‌های پوسیده و دامهای خر بگیری آنها ایمان بیاورد.

زیرا دین عبارتست از مجموع احکام و تکلیفاتی که اطلاعات آن بی‌چون و چرا بر همه واجب است و در مبادی آن ذره‌ای شک و شبهه نمیشود بخود راه داد و یکدسته نگاهبان از آن احکام استفاده کرده مردم عوام را اسباب دست خودشان مینمایند. ولی خیام همهٔ این مسائل واجب‌الرعیهٔ مذهبی را با لحن تمسخرآمیز و بی‌اعتقاد تلقی کرده و خواسته منفرداً از روی عمل و علل پی به معمول و معلول ببرد و مسائل مهم مرگ و زندگی را بطرز مثبت از روی منطق و محسوسات و مشاهدات و جریان مادی زندگی حل بنماید، ازین رو تماشاچی بی‌طرف حوادث دهر میشود.

خیام مانند اغلب علمای آنزمان بقلب و احساسات خودش اکتفا نمیکند، بلکه مانند یک دانشمند بتمام معنی آنچه را که در طی مشاهدات و منطق خود بدست می‌آورد میگوید. معلوم است امروزه اگر کسی بطلان افسانه‌های مذهبی را ثابت بنماید چندان کار مهمی نکرده است، زیرا از روی علوم خود بخود باطل شده است. ولی اگر زمان و محیط متعصب خیام را در نظر بیاوریم کار او بی‌اندازه مقام او را بالا میبرد.

اگر چه خیام در کتابهای علمی و فلسفی خودش که بنا به دستور و خواهش بزرگان زمان خود نوشته، رویه کتمان و تقیه را از دست نداده و ظاهراً جنبهٔ بی‌طرف بخود میگیرد، ولی در خلال نوشته‌های او میشود بعضی مطالب علمی که از دستش در رفته ملاحظه نمود. مثلاً در «نوروزنامه» (ص ۴) میگوید: «بفرمان ایزد تعالی حالهای عالم دیگرگون گشت، و چیزهای نو پدید آمد. مانند آنک درخور عالم و گردش بود.» آیا از جملهٔ آخر، فرمول

معروف Adaptation du milieu استنباط نمیشود؟ زیرا او منکر است که خدا موجودات را جدا جدا خلق کرده و معتقد است که آنها بفراخور گردش عالم با محیط توافق پیدا کرده‌اند. این قاعده علمی که در اروپا ولوله انداخت آیا خیام در ۸۰۰ سال پیش بفراست دریافته و حدس زده است؟ در همین کتاب (ص ۳) نوشته: «و ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمانها و زمینها را بدو پرورش داد.» پس این نشان میدهد که علاوه بر فیلسوف و شاعر ما با یکنفر عالم طبیعی سر و کار داریم.

ولی در ترانه‌های خودش خیام این کتمان و تقیه را کنار گذاشته. زیرا درین ترانه‌ها که زخم روحی او بوده بهیچوجه زیر بار کرم خورده اصول و قوانین محیط خودش نمیرود، بلکه برعکس از روی منطق همه مسخره‌های افکار آنان را بیرون می‌آورد. جنگ خیام با خرافات و موهومات محیط خودش در سرتاسر ترانه‌های او آشکار است و تمام زهر خنده‌های او شامل حال زهاد و فقها و الهیون میشود و بقدری با استادی و زبردستی دماغ آنها را میمالاند که نظیرش دیده نشده. خیام همه مسائل ماوراء مرگ را با لحن تمسخرآمیز و مشکوک و بطور نقل قول با «گویند» شروع میکند:

گویند: «بهشت و حور عین خواهد بود...

گویند مرا: «بهشت با حور خوش است...

گویند مرا که: «دوزخی باشد مست...

در زمانی که انسان را آینه جمال الهی و مقصود آفرینش تصور میکردند و همه افسانه‌های بشر دور او درست شده بود که ستاره‌های آسمان برای نشان دادن سرنوشت او خلق شده و زمین و زمان و بهشت و دوزخ برای خاطر او بر پا شده و انسان دنیای کهن و نمونه و نماینده جهان مهین بوده چنانکه بابا افضل میگوید:

افلاک و عناصر و نبات و حیوان،

عکسی ز وجود روشن کامل ماست

خیام با منطبق مادی و علمی خودش انسان را جام جم نمیداند.

پیدایش و مرگ او را همانقدر بی‌اهمیت میداند که وجود و مرگ یک مگس:

آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟

آمد مگسی پدید و ناپیدا شدا

حال ببینیم در مقابل نفی و انکار مسخره‌آلودی که از عقاید فقها و علما میکند خودش نیز راه حلی برای مسائل ماوراء طبیعی پیدا کرده؟ در نتیجه مشاهدات و تحقیقات خودش خیام باین مطلب برمیخورد که فهم بشر محدود است. از کجا می‌آئیم و بکجا می‌رویم؟ کسی نمیداند، و آنهایی که صورت حق به جانب به خود میگیرند و در اطراف این قضایا بحث مینمایند جز یاوه‌سرایی کاری نمیکند؛ خودشان و دیگران را گول میزنند.

هیچکس به اسرار ازل پی نبرده و نخواهد برد و یا اصلا اسراری نیست و اگر هست در زندگی ما تأثیری ندارد. مثلا جهان چه محدث و چه قدیم باشد آیا به چه درد ما خواهد خورد؟

چون من رفتم، جهان محدث چه قدیم

تا کی ز حدیث پنج و چار ای ساقی؟

به ما چه که وقت خودمان را سر بحث پنج حواس و چهار عنصر بگذرانیم؟ پس به امید و هراس موهوم و بحث چرند، وقت خودمان را تلف نکنیم، آنچه گفته‌اند و بهم یافته‌اند افسانه محض میباشد. معمای کائنات نه بوسیله علم و نه بدستیاری دین هرگز حل نخواهد شد و به هیچ حقیقتی نرسیده‌ایم. در وراء این زمینی که رویش زندگی میکنیم نه سعادت است و نه عقوبتی. گذشته و آینده دو عدم است و ما بین دو نیستی که سر حد دو دنیا است دمی را که زنده‌ایم دریابیم! استفاده نکنیم و در استفاده شتاب نکنیم. به عقیده خیام کنار کشتزارهای سبز و خرم، پرتو مهتاب که در جام شراب ارغوانی هزاران سایه منعکس میکند، آهنگ دلنواز چنگ، ساقیان ماهرو، گل‌های نوشکفته، یگانه حقیقت زندگی است که مانند کابوس هولناکی میگذرد. امروز را خوش باشیم، فردا را کسی ندیده. این تنها آرزوی زندگی است:

حالی خوش باش زانکه مقصود اینست.

در مقابل حقایق محسوس و مادی یک حقیقت بزرگتر را خیام معتقد

است، و آن وجود شر و بدی است که بر خیر و خوشی میچربد. گویا فکر جبری خیام بیشتر در اثر علم نجوم و فلسفهٔ مادی او پیدا شده. تأثیر تربیت علمی او روی نشو و نمای فلسفیش کاملاً آشکار است. به عقیدهٔ خیام طبیعت کور و کسر گردش خود را مداومت میدهد. آسمان تهی است و به فریاد کسی نمیرسد:

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل،

چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است!

چرخ ناتوان و بی‌اراده است. اگر قدرت داشت خودش را از گردش باز میداشت:

در گردش خود اگر مرا دست بدی،

خود را برهاندمی ز سرگردانی

بر طبق عقاید نجومی آن زمان خیام چرخ را محکوم میکند و احساس سخت قوانین تغییرناپذیر اجرام فلکی را که در حرکت هستند مجسم مینماید، و این در نتیجهٔ مطالعهٔ دقیق ستاره‌ها و قوانین منظم آنهاست که زندگی ما را در تحت تأثیر قوانین خشن گردش افلاک دانسته، ولی به قضا و قدر مذهبی اعتقاد نداشته زیرا که بر علیه سرنوشت شورش میکند و از این لحاظ بدبینی در او تولید میشود. شکایت او اغلب از گردش چرخ و افلاک است نه از خدا. و بالاخره معتقد میشود که همهٔ کواکب نحس هستند و کواکب سعد وجود ندارد:

افلاک که جز غم نفزایند دگر...

در نوروزنامه (ص ۴۰) بطور نقل قول مینویسد: «... و چنین گفته‌اند که هر نیک و بدی که از تأثیر کواکب سیاره بر زمین آید به تقدیر و ارادت باریتعالی، به شخصی پیوندد. بدین اوتار گذرد.» نظامی عروضی در ضمن حکایتی که از خیام می‌آورد میگوید که ملکشاه از خیام درخواست میکند که پیشگونی بکند هوا برای شکار مناسب است یا نه و خیام از روی علم هواشناسی *Météorologie* پیشگونی صحیح میکند<sup>۱</sup> بعد می‌افزاید: «اگر چه

۱ - یک کتاب در خصوص همین علم به خیام منسوب است موسوم به «لوازم‌الامکنه»



حکم حجه‌الحق عمر بدیدم، اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی...»  
در رباعی دیگر علت پیدایش را در تحت تأثیر چهار عنصر و هفت  
سیاره دانسته:

ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی،

وز هفت و چهار دایم اندر تفتی

چنانکه سابق گذشت بدبینی خیام از سن جوانیش وجود داشت و این بدبینی هیچوقت گریبان او را ول نکرده. یکی از اختصاصات فکر خیام است که پیوسته با غم و اندوه و نیستی و مرگ آغشته است<sup>۱</sup> و در همان حال که دعوت به خوشی و شادی مینماید لفظ خوشی در گلو، گیر میکند. زیرا در همین دم با هزاران نکته و اشاره، هیکل مرگ، کفن، قبرستان و نیستی خیلی قوی‌تر از مجلس کیف و عیش جلو انسان مجسم میشود و آن خوشی یکدم را از بین میبرد.

طبیعت بی‌اعتنا و سخت، کار خود را انجام میدهد. یک دایه خونخوار و دیوانه است که اطفال خود را میپروراند و بعد با خونسردی خوشه‌های رسیده و نارس را درو میکند. کاش هرگز بدنیا نمی‌آمدیم، حالا که آمدیم، هر چه زودتر برویم خوشبخت‌تر خواهیم بود:

نا آمدگان اگر بدانند که ما،

از دهر چه میکشیم، نایند دگر.

خرم دل آنکه زین جهان زود برفت،

و آسوده کسیکه خود نژاد از مادر.<sup>۲</sup>

این آرزوی نیستی که خیام در ترانه‌های خود تکرار میکند آیا با نیروانه بودا شباهت ندارد؟ در فلسفهٔ بودا دنیا عبارتست از مجموع حوادث بهم پیوسته که تغییرات دنیای ظاهری در مقابل آن یک ابر، یک انعکاس و یا

۱ - نوروزنامه (ص ۳)، «... و دنیا در دل کسی شیرین مباد». (صفحه ۶۹) همین کتاب، «مردان مرگ را زاده‌اند.»

۲ - در رومان پهلوی «یادگار زیران» وزیر گاماسپ میگوید: «خوشبخت کسیکه از مادر نژاد و یا اگر زاد مرد و یا هرگز بدین جهان نیامد»

یک خواب پر از تصویرهای خیالی است:

احوال جهان و اصل این عمر که هست،

خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

اغلب شعرای ایران بدبین بوده‌اند ولی بدبینی آنها وابستگی مستقیم با حس شهوت تند و ناکام آنان دارد. در صورتی که در نزد خیام بدبینی یک جنبه‌ عالی و فلسفی دارد و ماهرویان را تنها وسیله‌ تکمیل عیش و تزیین مجالس خودش میداند و اغلب اهمیت شراب بر زن غلبه میکند. وجود زن و ساقی یکنوع سرچشمه‌ کیف و لذت بدیعی و زیبایی هستند. هیچکدام را به عرش نمیرساند و مقام جداگانه‌ای ندارند. از همه‌ این چیزهای خوب و خوش‌نما یک لذت آنی می‌جسته. ازین لحاظ خیام یکنفر پرستنده و طرفدار زیبایی بوده و با ذوق بدیعیات خودش چیزهای خوش‌گوار، خوش‌آهنگ و خوش‌منظر را انتخاب می‌کرده. یک فصل از کتاب «نوروزنامه» را در باره صورت نیکو نوشته و اینطور تمام میشود:

«... و این کتاب را از برای فال خوب بر روی نیکو ختم کرده آمد.»

پس خیام از پیش‌آمدهای ناگوار زندگی شخصی خودش مثل شعرای دیگر مثلاً از قهر کردن معشوقه و یا نداشتن پول نمی‌نالند. درد او یک درد فلسفی و نفرینی است که بر پایه احساس خویش به اساس آفرینش می‌فرستند. این شورش در نتیجه‌ مشاهدات و فلسفه‌ دردناک او پیدا شده. بدبینی او بالاخره منجر به فلسفه‌ ده‌ری شده، اراده، حرکت و همه چیز بنظرش بیهوده آمده:

ای بیخبران، جسم مجسم هیچ است،

وین طارم نه سپهر ارقم هیچ است

بنظر می‌آید که شوپنهاور از فلسفه‌ بدبینی خودش به همین نتیجه‌ خیام میرسد: «برای کسی که بدرجه‌ای برسد که اراده‌ خود را نفی بکند، دنیائی که به نظر ما آنقدر حقیقی می‌آید، با تمام خورشیدها و کهکشانش چیست؟ هیچ!»

خیام از مردم زمانه ببری و بیزار بوده، اخلاق، افکار و عادات آنها را با زخم زبانهای تند محکوم میکند و بهیچوجه تلقینات جامعه را نپذیرفته است.

از اشعار عربی و بعضی از کتابهای او این کینه و بغض خیام برای مردمان و بی‌اعتمادی به آنان به خوبی دیده میشود. در مقدمهٔ جبر و مقابله‌اش میگوید: «ما شاهد بودیم که اهل علم از بین رفته و بدسته‌ای که عده‌شان کم و رنجشان بسیار بود منحصر گردیدند. و این عدهٔ انگشت‌شمار نیز در طی زندگی دشوار خود همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند. ولی اغلب دانشمندان ما حق را به باطل می‌فروشنند و از حد تزویر و ظاهرسازی تجاوز نمیکنند؛ و آن مقدار معرفتی که دارند برای اغراض پست مادی بکار میبرند، و اگر شخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق و ساعی در رد باطل و ترک تزویر بینند استهزاء و استخفاف میکنند. گویا در هر زمان اشخاص دو رو و متقلب و کاسه لیس و چاپلوس کارشان جلو است»

دیوژن معروف روزی در شهر آتن با فانوس روشن جستجوی یکنفر انسان را مینمود و عاقبت پیدا نکرد. ولی خیام وقت خود را به تکاپوی بیهوده تلف نکرده و با اطمینان میگوید:

گاوِیست بر آسمان، قرین پروین،

گاوِیست دگر بر زبرش جمله زمین؛

گر بینائی چشم حقیقت بگشا:

زیر و زبر دو گاو مستی خسر بین

واضح است در این صورت خیام از بسکه در زیر فشار افکار پست مردم بوده بهیچوجه طرفدار محبت، عشق، اخلاق، انسانیت و تصوف نبوده، که اغلب نویسندگان و شعرا وظیفهٔ خودشان دانسته‌اند که این افکار را اگر چه خودشان معتقد نبوده‌اند برای عوام فریبی تبلیغ بکنند. چیزیکه غریب است، فقط یک میل و رغبت یا سمپاشی و تأسف گذشته ایران در خیام باقی است، اگر چه بواسطه اختلاف زیاد تاریخ، ما نمیتوانیم به حکایت مشهور سه رفیق دبستانی باور بکنیم که نظام‌الملک با خیام و حسن صباح همدرس بوده‌اند. ولی هیچ استبعادی ندارد که خیام و حسن صباح با هم رابطه داشته‌اند. زیرا که بچهٔ یک عهد بوده‌اند و هر دو تقریباً در یک سنه ۵۱۷ - ۵۱۸ مرده‌اند. انقلاب فکری که هر دو در قلب مملکت

مقتدر اسلامی تولید کردند این حدس را تأیید میکند و شاید به همین مناسبت آنها را با هم همدست دانسته‌اند. حسن بوسیدله اختراع مذهب جدید و لرزانیدن اساس جامعه آن زمان تولید یک شورش ملی ایرانی کرد. خیام بواسطه آوردن مذهب حسی، فلسفی و عقلی و مادی همان منظور او را در ترانه‌های خودش انجام داد. تأثیر حسن چون بیشتر روی سیاست و شمشیر بود بعد از مدتی از بین رفت. ولی فلسفه مادی خیام که پایه‌اش روی عقل و منطق بود پایدار ماند.

نزد هیچیک از شعرا و نویسندگان لحن صریح نفی خدا و بر هم زدن اساس افسانه‌های مذهبی سامی مانند خیام دیده نمی‌شود شاید بتوانیم خیام را از جمله ایرانیان ضد عرب مانند: ابن مقفع، به‌آفرید، ابومسلم، بابک و غیره بدانیم. خیام با لحن تأسف‌انگیزی اشاره به پادشاهان پیشین ایران میکند. ممکن است از خواندن شاهنامه فردوسی این تأثیر در او پیدا شده و در ترانه‌های خودش پیوسته فر و شکوه و بزرگی پایمال شده آنان را گوشزد مینماید که با خاک یکسان شده‌اند و در کاخ‌های ویران آنها روباه لانه کرده و جغد آشیانه نموده. قهقهه‌های عصبانی او، کنایات و اشاراتی که به ایران گذشته مینماید پیداست که از ته قلب از راهزنان عرب و افکار پست آنها متنفر است، و سمپاتی او به طرف ایرانی می‌رود که در دهن این ازدهای هفتاد سر فرود شده بوده و به تشنج دست و پا می‌زده.

نباید تند برویم، ایا مقصود خیام از یادآوری شکوه گذشته ساسانی مقایسه بی‌ثباتی و کوچکی تمدنها و زندگی انسان نبوده است و فقط یک تصویر مجازی و کنایه‌ای بیش نیست؟ ولی با حرارتی که بیان میکند جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد. مثلا صدای فاخته که شب مهتاب روی ویرانه تیسفون کوکو می‌گوید مو را به تن خواننده راست میکند:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی،

بر درگه او شهان نهادندی رو،

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای

بنشسته همی گفت که: «کوکو، کوکو؟»

آن قصر که بهرام درو جام گرفت،

آهو بچه کرد و شیر آرام گرفتی؛

بهرام که گور میگرفتی همه عمر،

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

چنانکه سابقاً ذکر شد، خیام جز روش دهر خدائی نمی شناخته و خدائی را که مذاهب سامی تصور میکرده‌اند منکر بوده است. ولی بعد قیافه جدی‌تر به خود میگیرد و راه حل علمی و منطقی برای مسائل ماوراء طبیعی جستجو میکند. چون راه عقلی پیدا نمیکنند به تعبیر شاعرانه این الفاظ قناعت مینماید. صانع را تشبیه به کوزه‌گر میکند و انسان را به کوزه و میگوید:

این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف،

میسازد و باز بر زمین میزندش!

به حقیقت مطلب کاری نداریم ولی مجلس این کوزه‌گر دیوانه را با قیافه احمق و خونخوارش که همه هم خود را صرف صنایع ظریف میکند ولی از روی جنون آن کوزه‌ها را میشکنند، فقط قلم آقای درویش نقاش توانسته روی پرده خودش مجسم بکند.

بهشت و دوزخ را در نهاد اشخاص دانسته:

دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست.

فردوس دمی ز وقت آسوده ماست

گل‌های خندان، بلبان نالان، کشتزارهای خرم، نسیم بامداد، مهتاب روی مهتابی، مهرویان پریش، آهنگ چنگ، شراب گلگون، اینها بهشت ماست. چیزی بهتر از اینها روی زمین پیدا نمیشود. با این حقایقی که درین دنیای بی‌ثبات پر از درد و زجر برایمان مانده استفاده بکنیم. همین بهشت ماست، بهشت موعودی که مردم را به امیدش گول میزنند! چرا به امید موهوم از آسایش خودمان چشم بپوشیم؟

کس خلد و جحیم را ندیده است، ای دل،

گوئی که از آن جهان رسیده است ای دل...

یک بازیگر خانهٔ غریبی است. مثل خیمه شب بازی یا بازی شطرنج، همهٔ کائنات روی صفحه گمان میکنند که آزادند. ولی یک دست نامرئی که گوئی متعلق به یک بچه است مدتی با ما تفریح میکند. ما را جابجا میکند، بعد دلش را میزند، دوباره این عروسکها یا مهره‌ها را در صندوق فراموشی و نیستی می‌اندازد:

ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز،

از روی حقیقتی نه از روی مجاز...

خیام می‌خواسته این دنیای مسخره، پست غم‌انگیز و مضحک را از هم بپاشد و یک دنیای منطقی‌تری روی خرابهٔ آن بنا بکند:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان،

برداشتمی من این فلک را ز میان...

برای این که بدانیم تا چه اندازه فلسفه خیام در نزد پیروان او طرف توجه بوده و مقلد پیدا کرده این نکته را می‌گوئیم که مؤلف «دبستان مذاهب» در چند جا مثل از رباعیات و خیام می‌آورد و یک جا رباعی غریبی به او نسبت میدهد (ص ۶۳):

«صانع به جهان کهنه همچون ظرفی است

«آبیست بمعنی و بظاهر برفی اس—ت؛

«بازیچه کفر و دین بطفلان بسپ—ار،

«بگذر ز مقامی که خدا هم حرفی است»

در جای دیگر راجع به عقاید چارواک می‌گوید:

«...عاقل باید از جمیع لذات بهره گیرد و از مشتتهیات احتراز نماید. از

آن که چون به خاک پیوست باز آمدن نیست. :

«باز آمدنت نیست، چو رفتی رفتی.

روشن‌تر گوئیم عقیده، چارواک آنست که ایشان گویند: چون صانع پدیدار نیست و ادراک بشری به اثبات آن محیط نیارد شد، ما را چرا بندگی امری مظنون، موهوم، بل معدوم باید کرد؟... و بهر نوید جنست و راحت آن از کثرت حرص، ابلهانه دست از نعمتها و راحتها باز داشت؟ عاقل نقد را به نسیه

ندهد... آنچه ظاهر نیست باور کردن آن را شاید ترکیب جسد موالید از عناصر اربعه است، بمقتضای طبیعت یک چند با هم تألیف پذیر است... چون ترکیب متلاشی شود، معاد عنصر جز عنصر نیارد بود. بعد از تخریب کاخ تن، عروجی به برین وطن و ناز و نعیم و نزول نار و جحیم نخواهد بود.»

آیا تجزیه افکار خیام را ازین سطور درک نمیکنیم؟ هرون آلن در اضافات به رباعیات خیام از کتاب «سرگذشت سلطنت کابل» تألیف الفینتن که در سنه ۱۸۱۵ میلادی بطبع رسیده نقل میکند و شرح میدهد که فرقه‌ای دهری و لامذهب با اسم ملازکی شهرت دارند: «بنظر می‌آید که افکار آنها خیلی قدیمی است و کاملاً با افکار شاعر قدیم ایران خیام وفق میدهد، که در آثار او نمونه‌های لامذهبی بقدری شدید است که در هیچ زبانی سابقه ندارد... این فرقه عقاید خودشان را در خفا آشکار میکردند و معروف است که عقاید آنها بین نجای رند دربار شاه محمود رخنه کرده بود.»

اختصاص دیگری که در فلسفه خیام مشاهده میشود دقیق شدن او در مسئله مرگ است نه از راه نشئات روح و فلسفه الهیون آن را تحت مطالعه درمی‌آورد، بلکه از روی جریان و استحاله ذرات اجسام و تجزیه ماده تغییرات آن را با تصویرهای شاعرانه و غمناکی مجسم میکند.

برای خیام ماوراء ماده چیزی نیست. دنیا در اثر اجتماع ذرات بوجود آمده که بر حسب اتفاق کار میکنند. این جریان دایمی و ابدی است و ذرات پی‌درپی در اشکال و انواع داخل میشوند و روی میگردانند. ازین رو انسان هیچ بیم و امیدی ندارد و در نتیجه ترکیب ذرات و چهار عنصر و تأثیر هفت کوكب بوجود آمده و روح او مانند کالبد مادی است و پس از مرگ نماند:

باز آمدنت نیست، چو رفتی رفتی.

چون عاقبت کار جهان «نیستی» است.

هر لاله پژمرده نخواهد بشکفت.

اما خیام به همین اکتفا نمیکنند و ذرات بدن را تا آخرین مرحله نشئاتش دنبال مینماید و بازگشت آنها را شرح میدهد. در موضوع بقای روح معتقد به گردش و استحاله ذرات بدن پس از مرگ میشود. زیرا آنچه

محسوس است و به تمیز درمیآید اینست که ذرات بدن در اجسام دیگر دوباره زندگی و یا جریان پیدا میکنند. ولی روح مستقلی که بعد از مرگ زندگی جداگانه داشته باشد نیست. اگر خوشبخت باشیم، ذرات تن ما خم باده میشوند و پیوسته مست خواهند بود، و زندگی مرموز و بی‌اراده‌ای را تعقیب میکنند. همین فلسفه ذرات سرچشمه درد و افکار غم‌انگیز خیام میشود. در گل کوزه، در سبزه، در گل لاله در معشوقه‌ای که با حرکات موزون به آهنگ چنگ میرقصد، در مجالس تفریح و در همه جا ذرات بی‌ثبات و جریان سخت و بی‌اعتنای طبیعت جلو اوست. در کوزه شراب ذرات تن مهرویان را می‌بیند که خاک شده‌اند، ولی زندگی غریب دیگری را دارند. زیرا در آنها روح لطیف باده در غلیان است.

در اینجا شراب او با همه کاینات و تشبیهات شاعرانه‌ای که در ترانه‌هایش می‌آورد یک صورت عمیق و مرموز بخود می‌گیرد. شراب در عین حال که تولید مستی و فراموشی میکند، در کوزه حکم روح را در تن دارد. آیا اسم همه قسمت‌های کوزه تصغیر همان اعضای بدن انسان نیست مثل: دهنه، لبه، گردنه، دسته، شکم و... و شراب میان کوزه روح پر کیف آن نمیباشد؟ همان کوزه که سابق بر این یکنفر ماهر و ماهر بوده! این روح پر غلیان زندگی در دناک گذشته کوزه یک زندگی مستقل پیدا میکند که شراب بمنزله روح آنست!

– لب بر لب کوزه بردم از غایت آز.

– این دسته که بر گردن او می‌بینی،

دستی است که بر گردن یاری بوده است.

از مطالب فوق بدست می‌آید که خیام در خصوص ماهیت و ارزش زندگی یک عقیده و فلسفه مهمی دارد. آیا او در مقابل اینهمه بدبختی و این

---

۱ – این گونه تشبیه زیاد در افکار خیام دیده میشود. مثلاً در نوروزنامه (ص ۴۰) در مورد کمان میگوید: «... و بیکروی کمان بر صورت مردم نگاشته است از رگ و استخوان و پی و پوست و گوشت، وزه وی چون جان وی بود که بوی زنده است. با جان که از هنرمند بیاید.»



فلسفه چه خط مشی و رویه‌ای را پیش میگیرد؟

در صورتی که نمیشود به چگونگی اشیاء پی برد، در صورتی که کسی ندانسته و نخواهد دانست که از کجا می‌آئیم و بکجا می‌رویم و گفته‌های دیگران مزخرف و تله‌خر بگیری است، در صورتی که طبیعت آرام و بی‌اعتنا وظیفه‌خودش را انجام میدهد و همه کوششهای ما در مقابل او بیهوده است و تحقیقات فلسفی غیرممکن میباشد، در صورتی که اندوه و شادی ما نزد طبیعت یکسان است و دنیائی که در آن مسکن داریم پر از درد و شر همیشگی است و زندگی هراسناک ما یکرشته خواب، خیال، فریب و موهوم میباشد، در صورتی که پادشاهان با فر و شکوه گذشته با خاک نیستی هم‌آغوش شده‌اند، و پریرویان ناکامی که بسینه‌خاک تاریک فرو رفته‌اند ذرات تن آنها در تنگنای گور از هم جدا میشود و در نباتات و اشیاء زندگی دردناکی را دنبال میکند. آیا همه اینها بزبان بی‌زبانی سستی و شکنندگی چیزهای روی زمین را به ما نمیگویند؟ گذشته به جز یادگار درهم و رژیائی بیش نیست، آینده مجهول است. پس همین دم را که زنده‌ایم، این دم گذرنده که به یک چشم به هم زدن در گذشته فرو می‌رود، همین دم را دریابیم و خوش باشیم. این دم که رفت دیگر چیزی در دست ما نماند، ولی اگر بدانیم که دم را چگونه بگذرانیم! مقصود از زندگی کیف و لذت است. تا میتوانیم باید غم و غصه را از خودمان دور بکنیم، معلوم را به مجهول نفروشیم و نقد را فدای نسیه نکنیم. انتقام خودمان را از زندگی بستانیم بیش از آن که در چنگال او خرد بشویم!

بربای نصیب خویش گت برابند.

باید دانست هر چند خیام از ته دل معتقد به شادی بوده ولی شادی او همیشه با فکر عدم و نیستی توأم است. ازین رو همواره معانی فلسفه‌خیام در ظاهر دعوت به خوشگذرانی میکند اما در حقیقت همه گل و بلبل، جامهای شراب، کشتزار و تصویرهای شهوت‌انگیز او جز تزیینی بیش نیست. مثل کسی که بخواهد خودش را بکشد و قبل از مرگ به تجمل و تزیین اطلاق خودش بپردازد. ازین جهت خوشی او بیشتر تأثرآور است. خوش باشیم و فراموش بکنیم

تا خون، این مایع زندگی، که از هزاران زخم ما جاری است نبینیم!  
 چون خیام از جوانی بدبین و در شک بوده و فلسفه کیف و خوشی را  
 در هنگام پیری انتخاب کرده به همین مناسبت خوشی او آغشته با فکر و  
 یأس و حرمان است:

پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید،

این دم نکنم نشاط، کی خواهم کرد؟

این ترانه که ظاهراً لحن یکنفر رند کار کشته و عیاش را دارد که از  
 همه چیز بیزار و زده شده و زندگی را میپرسند و نفرین میکنند. در حقیقت  
 شتاب و رغبت به باده‌گساری در سن هفتاد سالگی این رباعی را بیش از  
 رباعیات بدبینی او غم‌انگیز میکند و کاملاً فکر یک نفر فیلسوف مادی را نشان  
 میدهد که آخرین دقایق عمر خود را در مقابل فنای محض می‌خواهد دریابد!  
 روی ترانه‌های خیام بوی غلیظ شراب سنگینی میکند و مرگ از لای  
 دندانهای کلید شده‌اش میگوید: «خوش باشیم!»

موضوع شراب در رباعیات خیام مقام خاصی دارد. اگر چه خیام مانند  
 ابن‌سینا در خوردن شراب زیاده‌روی نمیکرده ولی در مدح انسان تا اندازه‌ای  
 اغراق میگوید. شاید بیشتر مقصودش مدح منهیات مذهبی است. ولی در  
 «نوروزنامه» یک فصل کتاب مخصوص منافع شراب است و نویسنده از روی  
 تجربیات دیگران و آزمایش شخصی منافع شراب را شرح میدهد و در آنجا  
 اسم بوعلی سینا و محمد زکریای رازی را ذکر میکند. میگوید: «هیچ چیز در  
 تن مردم نافع‌تر از شراب نیست، خاصه شراب انگوری تلخ و صافی، و  
 خاصیتش آنست که غم را ببرد و دل را خرم کند.» (ص ۷۰): «... همه دانایان  
 متفق گشتند که هیچ نعمتی بهتر و بزرگوارتر از شراب نیست.»

(ص ۶۱): «... و در بهشت نعمت بسیار است و شراب بهترین نعمتهای  
 بهشت است.» آیا میتوانیم باور کنیم که نویسنده این جمله را از روی ایمان  
 نوشته در صورتی که با تمسخر میگوید:

گویند: بهشت و حوض کوثر باشد!

ولی در رباعیات، شراب برای فرو نشاندن غم و اندوه زندگی است.

خیام پناه به جام باده میبرد و با می ارغوانی میخواهد آسایش فکری و فراموشی تحصیل بکند. خوش باشیم، کیف بکنیم، این زندگی مزخرف را فراموش بکنیم. مخصوصاً فراموش بکنیم، چون در مجالس عیش ما یک سایه ترسناک دور میزند. - این سایه مرگ است، کوزه شراب لبش را که به لب ما می‌گذارد آهسته بغل گوشمان میگوید: منم روزی مثل تو بوده‌ام، پس روح لطیف باده را بنوش تا زندگی را فراموش کنی!

بنوشیم، خوش باشیم، چه مسخره غمناکی! کیف؟ زن، معشوق دمدمی، بز نیم، بخوانیم، بنوشیم که فراموش بکنیم پیش از آن که این سایه ترسناک گلوی ما را در چنگال استخوانیش بفشارد. میان ذرات تن دیگران کیف بکنیم که ذرات تن ما را صدا میزنند و دعوت به نیستی میکنند و مرگ با خنده چندش‌انگیزش به ما می‌خندد.

تهران ۱۳۱۳ شمسی

### چند ترانه خیام

ای دل تو به ادراک معما نرسی، در نکته زیرکان دانا نرسی؛  
اینجا ز می و جام بهشتی میساز، کانهجا که بهشت است رسی یا نرسی!

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان، برداشتمی من این فلک را ز میان؛  
از نو فلک دگر چنان ساختمی، کازاده بکام دل رسیدی آسان.

نیکی و بدی که در نهاد بشر است، شادی و غمی که در قضا و قدر است،  
با چرخ مکن حواله کاندلر ره عقل، چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است.

چون چرخ به کام یک خردمند نگشت، خواهی تو فلک هفت شمر، خواهی هشت  
چون باید مرد و آرزوهاست همه هشت، چو مور خورد به گور و چه گرگ بدشت

آن قصر که بهرام درو جام گرفت، آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت؛  
 بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر، دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

هان کوزه‌گرا بیای اگر هشیاری، تا چند کنی بر گل مردم خواری؟  
 انگشت فریدون و کف کیخسرو، بر چرخ نهاده‌ای، چه می‌پنداری؟

چون مرده شوم، خاک مرا گم سازید؛ احوال مرا عبرت مردم سازید؛  
 خاک تن من به باده آغشته کنید، وز کالبدم خشت سر خم سازید.

چون در گذرم به باده شوئید مرا، تلقین ز شراب ناب گوئید مرا،  
 خواهید بروز حشر یابید مرا؟ از خاک در میکده جوئید مرا،

ای صاحب فتوی، ز تو پر کارتریم؛ با اینهمه مستی، از تو هشیارتریم؛  
 تو خون کسان خوری و ما خون رزان، انصاف بده؛ کسدام خونخوارتریم؟

شیخی بزنی فاحشه گفتا: مستی، هر لحظه بدام دگری پا بستی؛  
 گفتا: شیخا، هر آنچه گوئی هستم، آیا تو — چنانکه مینمائی هستی؟

گویند: بهشت و حور عین خواهد بود، و آنجا می ناب و انگبین خواهد بود؛  
 گر ما می و معشوقه گزیدیم چه باک؟ آخر نه به عاقبت همین خواهد بود؟

گویند: بهشت و حور و کوثر باشد، جوی می و شیر و شهد و شکر باشد؛  
 پر کن قدح باده و بر دستم نه، نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد.

گویند بهشت عدن با حور خوش است، من میگویم که: آب انگور خوش است؛  
 این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار، کاواز دهل برادر از دور خوش است

کس خلد و جحیم را ندیده است ای دل / گوئی که از آن جهان رسیده است ای دل؟  
امید و هراس ما به چیزی است کزان، / جز نام و نشانی نه پدید است ای دل!

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت، / از اهل بهشت کرد، یا دوزخ زشت؛  
جامی و بتی و بربطی بر لب کشت، / این هر سه مرا نقد و ترا نسیه بهشت

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین، / نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین،  
نی حق، نه حقیقت، نه شریعت نه یقین، / اندر دو جهان کرا بود زهره این؟

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت، / با یک دوسه تازه دلبری حور سرشت؛  
پیش آر قدح که باده نوشان صبح، / آسوده ز مسجدند و فارغ ز بهشت.

تا دست به اتفاق بر همم نزنیم / پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم،  
خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح، / کاین صبح دمد که ما دم نزنیم!

گردون نگری ز قد فرسوده ماست، / جیچون اثری ز اشک پالوده ماست،  
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست، / فردوس دمی ز وقت آسوده ماست.



نوشته احمد کسروی

## گوشه‌هایی از تاریخ مشروطه ایران

احمد کسروی دانشمند، زبان‌شناس و محقق تاریخ و تحلیل‌گر و اندیشه‌ساز برجسته معاصر در سال ۱۲۶۹ شمسی در تبریز به دنیا آمد. خانواده کسروی از اهل شرع بودند و خود نیز ابتدا در این جرگه آغاز به فعالیت کرد.

مشاهده مستقیم جریان‌ات انقلاب مشروطه در همان اوان جوانی تا حضور آگاهانه در صحنه مبارزات چپ و راست و برخورد توده‌ای‌ها و ملیون و تجزیه‌طلبان و فدائیان اسلام، مرتجعان و پیشروان موجب آفرینش آثار ارزنده اوست که از شماره هفتاد در می‌گذرد. او مردی رک‌گو و مبارز و استوار در اصول و عقایدش بود و سخت به ایران و تاریخ و فرهنگش عشق می‌ورزید و بیشتر به همین سبب سخت مورد انتقاد و مخالفت دشمنان ایران بود و سرانجام در سال ۱۳۲۴ او نیز در فهرست طولانی شخصیت‌های ترور شده توسط افراطیون مذهبی قرار گرفت و به دست دو تن از نفرات جمعیت فدائیان اسلام در داخل کاخ دادگستری در تهران کشته شد.

«تاریخ مشروطه ایران» از آثار برجسته کسروی است که در آن چون و چند آن انقلاب سازنده منعکس گشته است. ناگفته نماند که کسروی نیز قضاوت ویژه‌ای از اشخاص و حوادث داشته و ای بسا که در برخی موارد مورد تأیید بعضی خوانندگان نباشد. در اینجا نه برای شناساندن او که نیازی ندارد، بلکه در واقع برای آگاهی بیشتر از حوادثی که در جریان آن جنبش ملی بر کشور ما گذشته در زیر بخش‌های کوتاهی از نوشته‌های او را می‌آوریم:

### اتابک و حکایت میمون آزموده

من خود داستانی به یاد می‌دارم، و آن این که همان هنگام روزی در تبریز به حیاط انجمن رفتم. چنان که همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته‌ام مشهدی اسماعیل میایی بوده) دم پنجره تالار ایستاده با آنان سخن می‌راند. چون گوش دادم اتابک و آمدن او را یاد می‌کرد و چنین می‌گفت: «این وزیر کهنه‌کاری است آمده می‌باید از او بیسم داریم». سپس داستانی گفت که صرافی میمونی می‌داشت که او را به نگهبانی دکانش گذاشتی خود پی کار رفتی. روزی باز صراف پی کاری رفته بود. جیب‌بری به جلو دکان رسید. چون میمون و پول‌ها را دید خواست نیرنگی زند و پول‌ها را بر باید و چون می‌دانست میمون ادا باز است و هر کاری که یکی در برابرش کند او نیز کند با وی به بازی پرداخت. گاهی دهانش را کج کرد و گاهی دستش را بلند گردانید و پیاپی بازی‌هایی نمود. هر چه این می‌کرد میمون نیز می‌کرد. سرانجام جیب‌بر دو دست به روی چشم‌های خود گذاشت و چون میمون نیز چنین کرد فرصت نداد و یک مشت پولی برداشته و بگریخت. میمون چون چشم باز کرد او را و پول‌ها را رفته دید، و در این میان صراف باز گشت و چون چگونگی را دانست چند چوبی به میمون زد. میمون از آن هنگام آزموده گردید و از آن پس، هر زمان که جیب‌بری را دیدی با دو دست چشم‌های خود را هر چه گشادتر گردانیدی. از این داستان نتیجه گرفته می‌گفت: «کنون ما نیز می‌باید چشم‌های خود را هر چه گشادتر گردانیم». (صفحه ۲۶۹).

### نمونه‌ای از جنبه تشکیلاتی و سازمانی در نهضت مشروطه

جوان کشنده «اتابک» همچنان به روی زمین ماند و کسی او را نمی‌شناخت تا پلیس رخت‌هایش را کند و به جستجو پرداخت و از جیش کارتی درآمد که در آن چنین می‌نوشت:

«عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن، نمره ۴۱. فدائی ملت»

سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز، و پدرش حاجی محمد، و خود عباس آقا نام می‌داشته، و در تهران به صراف‌ی می‌پرداخته و در بازار بسیاری او را می‌شناخته‌اند. کشته او را به حیاط بهارستان آورده به روی خاک انداختند که یک روز یا بیشتر در آنجا ماند، و چون، چنان که خواهیم نوشت، در آغاز کار، مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را به نیک نمی‌داشتند و کسانی را که آشنا یا دوست او می‌شناختند اداره شهربانی دنبال می‌کرد، جنازه جوان جانفشان به روی خاک می‌ماند و کسی نزدیک نمی‌توانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجوهایش با خواری بسیار او را از زمین برداشته به گورستان فرستاد.

صفحه‌های ۴۶۲ و ۴۶۳

### آنچه در اوائل انقلاب مشروطه گذشت

چنان که گفته‌ایم، از آغاز داده شدن مشروطه تا نه ماه کمابیش از آن، یک دوره ویژه‌ای می‌بود (که ما داستان آن دوره را در گفتار پنجم به پایان رسانیده‌ایم). زیرا در آن نه ماه:

۱ - جنبش مشروطه همگانی شمرده می‌شد، و چنان که نوشته‌ایم، گذشته از شهرها در بسیاری از دیه‌ها نیز مردم جنبیده شور و خروش از خود نشان می‌دادند.

۲ - ملایان مشروطه را «رواج شریعت» دانسته و در همه جا با مردم همدستی می‌نمودند. به گفته یکی: خوانی را که در چیده می‌شد از بهر خود می‌پنداشتند و یاوری به درچیدنش می‌کردند.

۳ - دشمنان مشروطه جز درباریان نمی‌بودند، و آنان به دشمنی آشکاره گستاخی نمی‌نمودند. محمد علی میرزا نیز در کارشکنی پافشاری بسیار نشان نمی‌داد.

صفحه ۵۸۹

چنان که دیدیم جنبش مشروطه‌خواهی را در ایران، دسته اندکی



پدید آوردند و توده انبوه معنی مشروطه را نمی‌دانستند و پیداست که خواهان آن نمی‌بودند. از آن سوی پیشروان هم به چند تیره می‌بودند: یک تیره نواندیشان که اروپا را دیده و یا شنیده و خود یک مشروطه اروپائی می‌خواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه و قانون یکسان نمی‌بود و بسیاری جز آگاهی‌هایی سرسری نمی‌داشتند. یک تیره بزرگ‌تر دیگری ملایان می‌بودند که پیشگامی را هم اینان به گردن گرفتند. اینان هم به دو دسته می‌بودند: یک دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبائی و همراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان ایشان بودند، چون به کشور دلبستگی می‌داشتند و آن را در دست دربار خود کامه قاجاری رو به نابودی می‌دیدند، برای جلوگیری از آن، مشروطه و مجلس شورا را در بایست می‌شماردند، و در همان حال معنی مشروطه را چنان که سپس دیدند و دانستند نمی‌دانستند، و آن را بدان سان که در اروپا بود نمی‌طلبیدند، و خود از کشورداری و چگونگی پیشرفت توده و این گونه اندیشه‌ها بسیار دور می‌بودند. یک دسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و به کشور و توده هم دلبستگی نمی‌داشتند و در آمدنشان به مشروطه‌خواهی به آرزوی رواج «شریعت» و پیشرفت دستگاه خودشان می‌بود، و خواهیم دید که اینان سپس عنوان «مشروع» را به میان آوردند، و دیر یا زود از میان مشروطه‌خواهان به کنار رفتند.

این حال پیشروان بود. انبوه مردم به یک بار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند و تنها به نام پیروی از پیشروان به جوش و تکان برخاستند. این بود در آغاز جنبش کسانی می‌بایست که به مردم راهنما و آموزگار باشند و معنی زندگانی توده‌ای و کشور، و چگونگی پیشرفت را بدان سان که در میان اروپائیان می‌بود به همگی یاد دهند و آنان را به کارهای سودمندی وا دارند.

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاری‌ها (از پراکندگی کیش‌ها و اندیشه‌ها و از آلودگی خوی‌ها) بیبرایند. این کار از دست آنان برنیامدی و اگر به چنین کاری برنخاسته‌اند جای

افسوس نیست. جای افسوس آن است که با آن تکانی که به نام آزادیخواهی به مردم داده بودند، باری در این زمینه به آنان آموزگاری ننمودند. معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را به آنان نفهماندند، و یک راهی برای کوشش برای ایشان باز نکردند، و یک آرمانی به ایشان نشان ندادند. در این نه ماه آغاز جنبش، زمینه آماده‌ای برای این کار در میان می‌بود. در این چند ماه اگر راهنمایی بدین سان در تهران که پایتخت کشور و بودن‌گاه دارالشورا می‌بود، پیدا شدند و با گفتن و نوشتن آموزاک‌های درباریست را به مردم آموختندی، آینده جنبش جز آن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت.

آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهی‌های سودمندی درباره زندگانی توده‌ای و کشورداری و این زمینه‌ها توأم گردیدی به زودی خاموشی نیافتی و با یک فریب‌کاری‌هایی از ملایان و دیگران، کینه با مشروطه و آزادی جای آنها را نگرفتی.

نبودن چنین راهنمایی نه تنها کشور را از پیشرفت بی‌بهره گردانید، خود زیان‌هایی نیز پدید آورد و در بسیار جاها به جنبش جامه هیاهو و آشوب پوشانید.

کاری که دو سید و همدستان ایشان کردند، بسیار ارجدار می‌بود و باید همیشه در تاریخ نام‌های آنان به بزرگی برده شود. ولی ایشان می‌بایست در پی آن کار در اندیشه راه بردن مردم باشند، و این شگفت است که نبودند، و همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشورا و نوشته شدن قانون اساسی را بس دانسته و به کار دیگری نیاز ندیدند.

این خود لغزشی از ایشان بود. ایشان مردم را شورانیدند و به پا بر انگیختند ولی راهی برای پیش رفتن و کوشیدن ننمودند، و این کار نتیجه آن را داد که دیر گاهی در همه جا رشته در دست ملایان و روضه‌خوانان می‌بود، و اینان به دلخواه خود مشروطه را همان رواج «شریعت» می‌زندیدند، و از قرآن و «احادیث» دلیل‌ها یاد می‌کردند، و در نشست‌های خود همیشه روضه می‌خواندند، و انبوه مردم، جنبش را جز برای همین نمی‌دانستند.

داستان حاجی شیخ فضل‌الله نوری و پیشنهادهای او را به مجلس، خواهیم آورد.

تا دیری مردم گیج این کارها می‌بودند. شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها می‌گذراندند. سپس کم‌کم اندیشه‌های دیگری پراکنده گردید. آن دسته از پیشروان که مشروطه را به معنی اروپائیش می‌خواستند گاهی گفتار از «میهن دوستی» و جانفشانی راندند، و زمانی نام کارخانه و ماشین به میان آوردند، و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه‌آهن و مانند اینها گفتند. در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم‌کم جدایی میانه دو رشته اندیشه پدید آمد، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمی‌دیدند و خود می‌بایست جدا گردند یک دسته بزرگی با ایشان رفتند، و این دسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند. این دسته نواندیشان نیز مردم را راه بردن نتوانستند.

اینان به مردم می‌گفتند: «باید میهن خود را دوست داریم، باید در راه آن جانفشانی کنیم، باید با همدیگر همدست شویم، باید دانش آموزیم...» اینها را می‌گفتند و مردم را به تکان می‌آوردند، بی‌آنکه معنی درست میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند، و بی‌آنکه راه اینها را باز نمایند. به خود مردم وا می‌گزارند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند، و آنان هر کسی به دلخواه و فهم خود معنایی به آنها می‌داد و از روی هوس به کارهایی برمی‌خاست.

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود، جز بدگویی از محمد علی میرزا و گله و ناله از خودکامگی نمی‌شناختند، و هر کس هر چه بدگویی بیشتر می‌کرد و از پرده‌داری هم باز نمی‌ایستاد این را نشان بیشتری آزادیخواهی خود می‌پنداشت. بسیاری از ایشان «همدستی» را جز فراهم نشستن و انجمن برپا گردانیدن نمی‌دانستند. آن همه نام «میهن» برده می‌شد از هزار تن یکی معنای درست آن را نمی‌دانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین و کوه و بیابان شماره‌ده و به نام میهن دوستی شعرها در

ستایش آب و هوای آن می‌سرودند و دلبستگی‌های گزافه‌آمیز شاعرانه نشان می‌دادند.

صفحه‌های ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶

### لوايح و مقالات مخالفت‌آمیز ملاها عليه مشروطيت

همین که مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطق‌ها و لوائح و جرائد اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد.

«از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت. این فقره سند صحیح دارد عندالحاجه مذکور و مشهور می‌شود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر دام ظلله‌المسدود در مجلس حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمی‌خواهیم و دیگر به رأی‌العین همه دیدیم و می‌بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لابلالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند. سنگ‌هاست که به سینه می‌زنند و جنگ‌هاست که با خلق خدا می‌کنند و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد، اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انطباق نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارت مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل

استهزاء مسلمان‌ها در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سر پل صراط و این که افکار و گفتار رسول مختار صلی‌الله‌وآله‌وسلم العیاذبالله از روی بخار خوراک‌های اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و این که امروز در فرنگستان فیلسوف‌ها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه‌تر و داناتر و بزرگ‌تر و نستجیربالله حضرت حججه‌بن‌الحسین عجل‌الله‌تعالی فرجه را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قمار به کار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شورا دریدن و پاشیدن و نگارش این که مردم به ترتیب ایران سالی بیست کرور تومان می‌برند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاک تربت است و این که اگر این مردم وحشی و بربری نبودند این همه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی‌کشتند و قیمت آن را صرف پل‌سازی و راه‌پردازی می‌کردند و این که تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده‌باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و سلب امنیت و خلاف نظم و شرع خونریزی و تاخت و تاز و آثار فتن و مفسد در هر صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتارها که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات می‌فرمایند چون ما و شماها همگی در تهران هستیم فقط تهران را از شما می‌پرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگی‌ها و بی‌باکی‌ها از کجا به کجا رسیده است. هیچ وقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد؟ از گذر لوطی صالح بپرسید و هیچ وقت دیده بودید که یهودی علی‌الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد؟ امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید. ذاکرین و وعاظ می‌گویند که امسال مجالس روضه‌خوانی

و تکاپوی عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که شعائر بزرگ شیعه‌خانه است نزدیک به نصف به تعطیل گشت و متروک شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که یک آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا کلمه الکفر و هیچ شنیده بودید در این یک هزار و سیصد و چند سالی که از عمر اسلام یدالله انصاره گذشته است صورت یکی از مجددین دین را که در عداد کلینی و علم‌الهدی و محقق و شهیدین شمرده می‌شود به شکل حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند؟

و دیگر در افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر در قبه‌الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر نمی‌دهد که در ممالک اسلامیة مجلس ترحیم و ختم قرآن را به دستور فرنگستان تشکیل داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقه طاهره سلام‌الله علیه به سیره خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمال‌های مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن و جماعت زردشتی‌ها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً الافرنگ‌ها و پاریس‌پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را طوعاً یا کرهاً به آن محضر مطهر کشیدن<sup>۱</sup>. ای پیروان دین اسلام هیچ ختمی به این شکل دیده و یا شنیده بودید؟

و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی‌ها را عنفاً در مجلس در قطار مادامی‌های فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی‌رغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستبشر داشته باشند؟ آن بازار شام، آن شیپور سلام، آن آتشبازی‌ها، آن ورود سفراء، آن عادیات خارجه، آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتیبه‌های زنده باد و (زنده باد مساوات) و (برادری و برابری).

می‌خواستید یکی را هم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام). حقیقتاً چشم خاتم‌الانبیاء روشن و خاطر خاتم اوصیاء

۱ ... ختم سرسال سید عبدالحمید و حاجی سید حسن را می‌گویند.

خرسند قره‌الاعین سرت‌الانفس شما را ای مسلمان‌ها، ای اهل تهران، به قرآن مجید، به امیرالمؤمنین، به سیدالشهداء و به امام زمان ارواحنا لهم‌الفداء قسم می‌دهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلوخان نگارستان را می‌دید چه می‌فرمود؟ آیا نفرین می‌کرد یا تبریک می‌گفت؟ و آیا می‌فرمود خوب جشنی برای مجلس گرفته‌اید، یا می‌فرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته‌اید، آیا می‌فرمود زنده باد مشروطه یا می‌فرمود اه‌کذا تخلفون محمداً فی امته؟

الها که نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد.

صفحه‌های ۴۳۲ تا ۴۳۶

چنان که گفتیم اینان در عبدالعظیم چاپخانه سنگی بر پا کرده و «لایحه‌ها» می‌نوشتند و چاپ می‌کردند. این «لایحه‌ها» بی‌هنایش نمی‌ماند و در میان مردم گفتگوهای پدید می‌آورد. در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آن را دستاویزی می‌ساختند. لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خرده‌گیری‌های بی‌جای ایشان است: افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارت مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن و استجلاب صنایع فرنگ، استهزاء مسلمان‌ها و در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سر پل «صراط» اینها و مانند اینهاست بهانه‌هایی که می‌گرفتند و با یک جنبش بزرگی دشمنی نشان می‌دادند.

لیکن این بهانه‌ها به همه بیپاییش در آن روزها کارگر توانستی بود. مردم به این پندارها پابستگی می‌داشتند و کیش شیعی پایه‌اش به این گونه باور‌هاست. از آن سوی ناسازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی با کیش و دینی که مردم داشتند درخور چاره نمی‌بود. به این لایحه در روزنامه‌های فارسی پاسخ‌هایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه‌کاری و فریبکاری نبوده.

صفحه‌های ۴۴۵ و ۴۴۶

### پیش آگهی انقلاب اسلامی و بگیر و ببند قشربون.

دنباله‌روان همان ملاها و اوباش هم اکنون در سرزمین کوروش و داریوش حکم می‌رانند:

«درباره حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران باور کردنی نیست زیرا در این هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که با دستگاه ایشان، بلکه با کیش شیعی، سازشی در میان نیست. از این رو انبوه آنان برانداختن مشروطه را از درون دل خواستار می‌بودند.

به هر حال با پیوستن این ملایان به بدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت، و آشوب بار دیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت. سید محمد یزدی یا سید اکبر شاه به منبر رفته می‌گفت: زنا بکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس مرو، ان‌الله یغفر الذنوب جمیعاً، اوباشان پیاپی آواز به هم انداخته می‌گفتند: مشروطه نمی‌خواهیم، ما دین نبی خواهیم، جهودان را که به خانه‌هایشان ریخته و به زور به میدان آورده بودند، به آنان نیز این جمله را یاد می‌دادند، و چون آنان جمله دوم را نمی‌گفتند، پشت گردنی می‌زدند، هر کسی را که کلاه ماهوت کوتاه به سر و سرداری به تن می‌دیدند مشروطه‌خواه شماره‌ده به آزارش می‌پرداختند و جیب و بغلش را تهی می‌گردانیدند. کم‌کم به بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می‌یافتند عبا و کلاهش را می‌ربودند و دست به جیب و کیسه‌اش می‌بردند. با دستور پیشوایان خود به اداره روزنامه‌ها ریخته آنها را تاراج می‌کردند و تابلوها را آورده و در میان میدان آتش می‌زدند. بدین سان روز را به پایان می‌رسانیدند.»

صفحه ۵۳۱

### بدگویی و مخالفت با مواد قانون اساسی مشروطه

از قانون اساسی در نشست‌های علماء و نمایندگان گفتگو می‌رفت. پس از رسیدن تلگراف‌های تبریز و دیگر شهرها به آن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند. ولی چنان که گمان می‌رفت علمای «شریعت‌خواه» به ایرادهایی برخاستند، و در چند «اصل» ناهمداستانی نمودند.



نخست در باره اصل هشتم که می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود» ایراد گرفته بودند: «مسلم و کافر در دیه و حدودی متساوی نتواند بود. اگر مسلمانی یک یهودی یا یک زردشتی یا یک کافر دیگری را کشت او را به کیفر نتوان کشتن و باید دیه گرفت».

دوم در باره اصل نوزدهم که می‌گوید: «تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود...» خرده گرفته می‌گفتند: «تحصیل اجباری مخالف شریعت است».

سوم در باره اصل بیستم که می‌گوید: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنان ممنوع است» به ایراد برخاسته می‌گفتند: «باید تحت نظر علماء باشد».

گفتگو در باره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه‌ها گفتارهایی نوشته شد. بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن می‌رفت و زردشتیان که این زمان پر و بالی باز کرده بودند نامه‌هایی به مجلس نوشته برای خود برابری می‌خواستند. یک نویسنده‌ای در روزنامه حبل‌المتین تهران، در این زمینه چنین نوشت:

«اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم به محذورات بزرگ دچار می‌شویم یکی از آن محذورات آنکه مجوس و یهود و ارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنج تومان<sup>۱</sup> کم یا زیاد در قانون ملاحظه نماید گمان

---

۱ - از روی آیین اسلام «اهل کتاب» یا جهودان و نصرانیان و زردشتیان که در شهرهای اسلام و در زینهار مسلمانان زیستندی «ذمی» یا «اهل ذمه» نامیده شدند، و اگر مسلمانی یک مردی را از ایشان کشتی او را به کیفر نتوانستندی کشت. بایستی خونبها یا «دیه» که هشتصد درهم بودی از او بگیرند. اگر کشته زن بودی چهارصد درهم بایستی گرفت. درهم پول نقره آغاز اسلام است. هر درهمی روی هم رفته ۳ گرم یا ۱۵ نخود می‌بوده که اگر بهای امروزی نقره را به دیده گیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود ولی در آن هنگام این گفتگوها می‌رفت نقره بسیار ارزان‌تر از اکنون می‌بود و آنگاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمی‌دانسته‌اند، از این رو ۸۰۰ درهم را دویست و پنجاه ریال یا بیست و پنج تومان می‌گرفته‌اند.

نمی‌کنم تابعیت این ملت و سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرد و دست تظلم به نمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده‌ام خون من انسان به قدر یک حیوان پست‌تر شده، اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از این جهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یک نفر کشیش آلمانی (البته در اصل انگلیسی بوده) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومان دادید... آیا این انصاف است؟ عدالت است؟ محذور دیگر این که ببینیم که این اندازه دارای اختلاف باشید و در جمع حقوق بشریت قبول می‌نمایند و افراد تبعه این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهند داشت...

صفحه ۳۳۱ و ۳۳۲

### بازتاب علوم آخوندی در جامعه

گفتگو از رفتار و زندگانی اینان به سخن بس درازی نیازمند است و ما در اینجا چنان میدانی نیست. آنچه می‌باید گفت این است که اینان، چه نیکان و چه بدانشان، جز به زیان مردم نمی‌بودند. اینان از جوانی به مدرسه رفته و زمانی در ایران و زمانی در عراق درس خوانده، و یک رشته آموزاک‌هایی، از کیش شیعی و اصول و فقه و حدیث و قرآن، یاد گرفتندی، و به گمان خود «جانشین امام» شده بازگردیدندی. کنون آزمندان و بدانشان، آن آموزاک‌ها را افزاری برای پول‌اندوزی و چیرگی گرفتندی، و مردم را زیر دست خود گردانیدندی، و نیکانشان پافشاری به یاد دادن همان آموزاک‌ها به مردم نموده، و آنان را به یک رشته کارهای بی‌هوده‌ای، از گریستن و سینه زدن و به زیارت رفتن و دعای ندبه خواندن و مانند اینها واداشتندی، و یا آتش کینه‌های کیشی را در دل‌ها فروزان‌تر گردانیدندی. بدان به آن‌سان، و نیکان با این‌سان مردم را سرگرم گردانیده از یاد کشور و توده بازداشتندی.

راست است نیکانشان یک رشته نیکی‌ها نیز از راستگویی و درستکاری و نیکی به دیگران و مانند اینها، به مردم آموختندی و از این رو کسان

سودمندی بودندی. چیزی که هست روی هم رفته زیان‌شان بیش از سودشان در آمدی.

اینان، چه بدان و چه نیکان، هیچگاه به یاد نیاوردندی، که این کشور را که ما در آن می‌زییم، دشمنانی هست که به بردنش می‌کوشند و می‌باید ما نیز به نگهداشتنش کوشیم و همواره بیدار باشیم و بسیج افزار کنیم، چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی، و نه اگر کسی گفتمی گوش دادندی. بسیاری از آنان چنین سخنانی را «بیدینی» شماردندی و بیخردانه مردم را از آن بازداشتندی، و این بود که کتاب‌های طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیک را به نزدیک نگذاردندی. بارها دیده شدی که در نشست با بودن ملایی چنین سخنی به میان آمدی، و ملا رو ترش کردی و جلو گرفتی، و یا در پاسخ چنین گفتی: «این مملکت شیعه را صاحبی هست. او خودش نگه می‌دارد». یا چنین گفتی: «قلب پادشاه در دست خداست، دعا کنیم خدا او را به مملکت مهربان گرداند».

صفحه‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹

### کناره‌گیری ملایان از انقلاب مشروطه

در نتیجه پیشرفت مشروطه، سود و زیان توده انبوه با ملایان و دیه‌داران جدا گردید. بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر بود.

اکنون این ملایان می‌بایست یا آزادگی نمایند و با مردم همدستی کنند، و یا از مشروطه‌خواهی کناره گیرند و در بند سود خود باشند... چیزی که هست همه اینها جز چند گاهه نمی‌بود. همان پیشنهادها نیز کم‌کم و یکایک کناره گرفتند، و نماند در میان مشروطه‌خواهان مگر آنان که به یکبار از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و یکسره به آزادیخواهان پیوستند. همان حاجی میرزا ابوالحسن نیز با آنکه تا چندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت، باز از پیشه خود دست‌برداری نتوانست، و پس از زمانی او نیز کناره گرفت و

خواهیم دید که چند سال دیرتر چه دشمنی بزرگی با مشروطه، بلکه به کشور نشان داد.

از ملایان بزرگ تبریز تنها کسی که با مشروطه همراه ماند ثقه الاسلام بود. این مرد اگر چه جوش و گرمی بسیار نشان نمی داد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور و توده پایدار ماند. اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش آمد انگیزه دیگری می داشت. چون همیشه میانه خاندان او با خانواده مجتهد هم چشمی و دشمنی رفته بود در این هنگام برای بستن زبان بدگویان با وی همدردی می نمود.

این از سوی ملایان بود که بدین سان از مشروطه کناره می گرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جا نیز رو نمود. اما از سوی آزادیخواهان، آنان هم خود را از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند، و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت. زیرا چنان که گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و این گونه چیزها به میان آمد و گوش ها به آن آشنا گردید، و بدین سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان، میانه آن و این دودل گردیدند، و خود ناسازگاری این دو خواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید، و کنون که این کار رخ می داد، یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از ملایان ندارند (صفحه های ۲۵۹-۲۶۰).

### عادت همیشگی عزاداری حسینی

روز آدینه، باز مردم در مسجد و در پیرامون های آن انبوه شدند، و فزونی مردم تا به جایی بود که پشت بام ها را نیز گرفتند. از آن سوی دولت نیز به شماره سرباز و توپچی افزود و چهارسو و آن پیرامون ها را پر گردانید. امروز، باز ختم سید عبدالحمید را می داشتند و روضه می خواندند.

این را می‌باید بگوییم که آن روز، یکی از کارهای همیشگی ایرانیان «روضه‌خوانی» می‌بود، و به هر کجا که یک دسته‌ای فراهم آمدندی، و هر انجمنی یا بزمی که بودی، بایستی روضه‌خوانی باشد، و یاد کربلا و داستان آن به میان آید و بگریند، تا آنجا که کسانی در عروسی‌ها نیز «روضه» می‌خوانیدند. در این نشست‌های کوشندگان هم - چه به هنگامی که در عبدالعظیم می‌بودند، و چه زمانی که به تهران بازگشتند، و چه این هنگام که در مسجد آدینه می‌نشستند - همیشه روضه‌خوانی می‌شد. به ویژه که داستان کشته شدن سیدی به میان آمده، و این خود انگیزه جدایی برای «روضه‌خوانی» و سوگواری به کشتگان کربلا می‌بود.

امروز هم کسانی دسته‌های سینه‌زنی پدید آوردند. بدینسان که از پیراهن و دستار سید کشته شده، دو بیرق ساختند، و دو دسته پدید آورده و هر یکی را به دنبال یکی از بیرق‌ها انداختند، و باز می‌خواستند بیرون آیند و در بازارها گردیده و سینه زده و باز آیند. بهبهانی خرسندی نمی‌داد و می‌گفت: باشد که نگزارند و یا شلیکی کنند. گفتند: دیروز رفتیم و کسی جلو نگرفت. علماء گفتند: سربازان دیروزی را دورتر برده‌اند و این سربازان که امروز در پیرامون مسجد می‌باشند از فوج دیگری هستند و به اینان دستور شلیک داده شده. گفتند: ما که افزار جنگی به دست نمی‌داریم تا کسی به ما شلیک کند. بدین سان برای بیرون رفتن پافشردند (صفحه ۱۱۰).

### تشخیص عرف و شرع

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته‌ای جداگانه تلگراف به نمایندگان فرستادند.

به علماء و بازرگانان نیز پاسخی نزدیک به این رسید، این تلگراف‌ها به خشم تبریزیان افزود. چه اینان از همان می‌ترسیدند که قانون اساسی به دست علماء افتد که یا آن را تباه گردانیده یک قانون بسیار بی‌ارجی بیرون دهند، و یا دوتیرگی به میان انداخته بهانه به دست دولت اندازند. این بود به خروش و ناخشنودی برخاسته چنین می‌گفتند:

«مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه‌ای را که در میان تمام دولت‌های مشروطه مجری است می‌خواهیم. قانون شرع را در هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم...»

این سخنانی بود که از سر دستگان می‌تراوید و با زبان واعظان به مردم گفته می‌شد. این معنایش به کنار نهادن «شریعت» می‌بود. ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این را نمی‌فهمیدند و نافهمیده به زبان می‌آوردند. اینان به مشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده آن را می‌خواستند، ولی از شریعت نیز چشم‌پوشیده بودند.

اما پیشنمازان که این زمان با مشروطه‌خواهان همراهی می‌نمودند و تلگراف برای طلبیدن قانون اساسی به تهران می‌فرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی‌فهمیدند و دلبستگی هم به آن نداشتند.

صفحه‌های ۳۲۳ و ۳۲۴

### نقش دانش‌آموزان در انقلاب مشروطه

در تهران بیست و یک باب مکتب‌خانه به طرح جدید است. شاگردان تمامی آنها با علم مخصوص وارد شده هر یک در طرفی صف کشیده خطابه‌ها خواندند و یک نفر بچه دوازده ساله سرش را بلند کرده به وکلا که در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت: «ای وکلای ملت، ای بزرگان ما، شما نگویید ما عمر خودمان را رانده‌ایم و از ما گذشته. آخر ما صغیریم و از دست ما هیچ چیز بر نمی‌آید. شما را قسم می‌دهیم به خدا ما را در چنگ استبداد نگذارید. برای آینده ما فکری کنید.» به یک مرتبه جماعت به گریه افتادند، به حدی شیون شد که مثل روز عاشورا...

امروز زنان تهران نیز در خیزش پا در میان داشتند و چنان که در حبل‌المتین نوشته پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گرد آمده بودند.

صفحه‌های ۳۵۸ و ۳۵۹

### محمد علیشاه و مفسدان رجاله مشروطه‌طلب

سپهدار گفته است که کونسول انگلیس می‌گوید دولت هنگامی که مجلس را بست، نوید داد که دو باره بازگرداند، و پیشنهاد کرده است که برای رام شدن تبریزیان شاه مجلس را باز کند، و این گفته‌های او به محمدعلی میرزا گران افتاده و این بوده یک تلگراف پرخاش‌آمیزی به او فرستاده،

«سپهدار اعظم: از تلگراف رمز شما تعجب کردم. از روز اول سلطنت دست‌خطی که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود. بعد لامذهبان بنای خودسری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هر چه به دلایل و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا این که به فضل‌الله و کمک حضرت حجت عجل‌الله فرجه به طوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالا شما می‌نویسید که کونسول می‌گوید دولت وعده داده است مجلس شورا به آنها بدهد، قانون به آنها بدهد، عدلیه بدهد. همگی صحیح است دولت گفته است به سفرای هم امروز کتباً اعلان شده است دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت با شریعت نبوی صلوات‌الله باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه‌طلب گذاشته‌اند، در تبریز علم خودسری افراشته‌اند، حال من به آنها تملقاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود، رفتن دین و آئین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم. معاذالله. نخواهد شد.»

صفحه‌های ۷۸۲ و ۷۸۳

### تماس انقلابیون مشروطه با پارلمان فرانسه

چون شنیده می‌شد محمد علی میرزا از تنگدستی و بی‌پولی ناچار گردیده و امی بخواهد، و با نمایندگان روس و انگلیس گفتگوئی در تهران می‌رود که به نام پیشکی، به اندازه چهار صد هزار لیره به او پرداخته شود، انجن تبریز که خود را به جای دارالشورا گزارده بود، به جلوگیری، یک نوشته‌ای به نمایندگان دولت‌های بیگانه نوشته، و آن را به چاپ رسانید و به

همه کنسول‌خانه‌ها فرستاد. کوتاه شده آن این که: تا دارالشورا باز نشود و پرگ ندهد محمد علی میرزا نخواهد توانست به نام ایران وامی بگیرد، و اگر پولی از این باره به او پرداخته شود در آینده توده آن را نخواهد پذیرفت. سپس تلگرافی در همین باره به پارلمان و سنای فرانسه فرستاد که اینک نسخه آن را در پائین می‌آوریم:

«پاریس، مجلس مبعوثان، مجلس سنا، در موقعی که شاه مجلس ملی را با توپ منفصل ساخته و می‌خواهد برای منقرض ساختن قوای ملی از دول متحابه قرض کرده تجهیز سلاح و قشون نماید ما ملت ایران به عموم ملل حریت‌پرور عالم اعلام می‌کنیم که این وجه نظر به این که باعث اضمحلال یک ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانیه خود جان‌سپاری می‌کنند ملت ایران به هیچ‌وجه خود را ذمه‌دار این استقراض نخواهد دانست. انجمن ایالتی آذربایجان»

صفحه ۷۷۴

### نگاهی به وضع مطبوعات آن دوران

برخی از اینها نامش پیداست که چه بوده: حسی علی‌الفلاح، صراط‌المستقیم، حلم آموز، الجناب، کلید سیاسی. در پشت سر این نام‌ها چه بایستی بود؟!

خود روزنامه‌ها نیز دیدنی است، روزنامه که برای بیدار کردن مردم و یاد دادن چیزهای نادانسته بایستی بود، هر کس در آن دانسته‌های کهن خود را به رشته نوشتن می‌کشد. این یکی از فلسفه سخن می‌راند و می‌خواهد با دلیل‌های فلسفی مشروطه را روشن گرداند. آن یکی از گفته‌های صوفیان دلیل می‌آورد و شعرهای مثنوی را می‌سراید. آن دیگر از راه قرآن و حدیث درمی‌آید و مشروطه را یک دستگاه اسلامی می‌گرداند.

نکته این است که هیچ یکی از آنان کمی در خود سراغ نمی‌داشتند و نیازی به یاد گرفتن نمی‌دیدند و بلکه هر یکی در پی یاد دادن می‌بودند. مشروطه که یک چیز تازه‌ای بود از اروپا رسیده، و می‌بایست تا دیری همگی



در پی شناختن و یاد گرفتن آن باشند، اینان نیازی به آن ندیده، و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی به آن داده، و با شتاب در پی بیرون ریخت دانش‌های خود می‌بودند.

جنبش مشروطه که پیش آمده بود و خود یک زندگانی نوینی می‌آغازید، می‌بایست یک رشته داناک‌های نوینی در زمینه زندگانی آزاد، و چگونگی نگهداری کشور، و با یاهای مردم، و مرزی که میان آنها با دولت باید بود، پراکنده گردد و به مردم یاد داده شود. نیز داناک‌های کهن بیهوده از فلسفه و عرفان و مانند اینها، از میان رود. لیکن اینها فرصت نداده و به آن می‌کوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس به دلخواه معنای دیگری به آن دهند و بدین سان آن را یک چیز بیکاره‌ای گردانند.

روشن‌تر گوئیم: به جای آن که پیروی از آیین مشروطه کنند می‌کوشیدند آن را پیرو رفتار و شیوه زندگانی خود گردانند.

یک چیز بسیار شگفت «جمله‌های پا در هوایی» است که در همه روزنامه‌ها رواج می‌داشت. مثلاً یکی امروز می‌خواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می‌نوشت: «علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده، علم است که ملل متمدنه را به سیادت و سعادت رسانیده، علم است که ژاپون را در ردیف دول درجه اول گردانیده...» از این گونه بیست یا سی جمله را پی هم می‌آورد. فردا می‌خواست به ستایش از «اخلاق» پردازد و این بار همان جمله‌ها را در باره «اخلاق» می‌آورد. پس فردا نوبت ستایش به «تمدن» می‌رسید باز همان‌ها را می‌شمرد. تا سال‌ها شیوه چیزنویسی همین می‌بود و روزنامه‌های پر مایه از حبل‌المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می‌کردند. اگر سخن به درازی نیاانجامیدی توانستیمی نمونه‌هایی را از نوشته‌های خود آنها در اینجا بیاوریم.

این هم گفتیم که بسیاری از اینان، در آزادیخواهی بابایی برای خود، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی‌شناختند، و چنین

می‌دانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بد گویند آزادی خواهی بیشتر نموده‌اند، و این بود در برخی از روزنامه‌ها هر چند می‌توانستند تندی می‌نمودند.

این روزنامه‌ها جز از ندای وطن و تمدن و صبح صادق دیری نیابیدند و هر یکی پس از ده یا بیست شماره از میان رفت. صبح صادق نیز بسیار نیابید. ولی تمدن و ندای وطن تا توپ بستن مجلس بر پا می‌بودند.

صفحه‌های ۲۸۸ و ۲۸۹



این بیکره نشان می‌دهد ستارخان را با باقرخان و میرهاشم خان و دیگران  
(این بیکره در میانه‌های جنگ‌های تبریز برداشته شده)

نیو نابت

## نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت پایدار

سعدی شیرازی

پنجاه و پنج سال از کودتای ۲۸ مرداد میگذرد. برانداختن قهرآمیز دولت مصدق با ضرب شستی نظامی همراه با آشوب خیابانی اوباش و تحریکات همه جانبه ملاحضای ماجراجو و البته خرابکاری توده‌ای‌ها که برنامه‌ریزی و هدایت بیگانه زخم خورده را پشت سر داشت ضربه‌ای کاری به نظام مشروطه وارد ساخت، و کشور را بار دیگر به سوی دیکتاتوری سوق داد.

شرایط سیاسی و تاریخی ویژه‌ای بود. کشور به تازگی از بن‌بست ماجراهای جنگ دوم جهانی و قضایای تجزیه کشور جان بدر برده بود. مهم‌ترین منبع درآمد مملکت از محل صدور و فروش نفت خام کماکان در انحصار کامل انگلیسی‌ها قرار داشت که به همین اعتبار نقش عمده‌ای در شئون کشور ایفا میکردند. شوروی‌ها هم مصیبت دیگری بودند. گو اینکه هیچگاه موفق به تجزیه و فروپاشی کشور نشدند و نتوانستند حزب توده را بر سرنوشت ایران مسلط گردانند. مذهب‌یون افراطی پشت نقاب فدائیان اسلام در آدم‌کشی و آشوب پراکنی با توده‌ایها در مسابقه بودند. سیاست عدم اعطای امتیاز به دو قدرت بیگانه مداخله‌گر در شمال و جنوب که به سیاست موازنه منفی شهرت یافت موضوع اصلی گرایش ملی به رهبری مصدق بود. خیل مخالفان داخلی و خارجی مصدق برای مأیوس کردن و از نیرو انداختن او آنچه در توان داشتند صورت میدادند. به هر نهادی که امید می‌بست در آن

خرابکاری میکردند. مرحله منطلق و گفتگوهای پارلمانی و رویارویی‌های معمول نظام‌های دموکراسی پشت سر گذاشته شد و بالاخره در اوج بحران با دلار و توپ و تانک و صحنه‌سازی او را از دور خارج کردند. مصدق اسیر و زندانی و تبعید شد. شاه مشروطه به شخص اول سلطنت استبدادی تبدیل گشت. چند ارتشی را به سمت‌های نخست‌وزیر و به سمت‌های مهم سرکوب و استنطاق گماشتند. امیر ارتش که نخست‌وزیر شد در فرمان نخست‌وزیری نه با عنوان ارتشی بلکه به صفت شخصی (جناب فضل‌الله زاهدی) مخاطب قرار گرفت. یعنی حکومت نظامی‌ها نیست. همین مطلبی که هنوز امروزه مورد ادعای مبلغان ضد مصدقی است که آن کودتا را قیام ملی و مردمی و خودجوش توصیف میکنند. قراردادی ۲۵ ساله با مدعیان نفتی خارجی بسته شد که مدت آن حدوداً همان زمان بازمانده آن دوره دیکتاتوری بود. در آستانه سال ۱۳۵۷ کنسرسیوم نفت بارش را بسته بود. مصدق هنوز با این که سالهاست دستش از دنیا کوتاه گشته ضرب و شتم و دروغ‌پردازی آن متجاوزان به حقوق مردم و درهم شکنندگان نظام مشروطه را تحمل میکند و همان دشمنان سال ۳۲ چه آنها که قافیه را به کلی باخته و در حاشیه‌اند و چه آنها که حکومت اسلامی را راه انداخته‌اند و از جعل و دروغ باز نایستاده‌اند.

### خاندان کودتا

آخرین هیاهوی ضد نهضت ملی و مصدق، از سوی کانون بازماندگان آن کودتا است. از آن عده، اردشیر زاهدی فرزند خلف تیمسار فضل‌الله زاهدی، به لحاظ ایفای نقش در امربری ماجراهای کودتا، به مهره‌ای ماندگار در رژیم پیشین تبدیل شد. هر چند شخص پادشاه و دیگران دل خوشی از ایشان نداشتند (قرینه‌اش را اسدالله علم در جلد ششم خاطرات خویش به جای گذاشته که میگوید اعلیحضرت از این پسرها ناخشنود بوده است. در نهایت در دورانی که افراد سیاسی شناخته شده و با سابقه و فعال زیر نظر و یا برکنار و در تبعید و زندان بودند آقای اردشیر زاهدی در کانون

سیاست‌گذاری و محل طرح و تحقق پروژه‌های سیاسی دولتی تخت و پوستی انداخته و در داخل و خارج از کشور مصدر اموری بوده‌اند.

از همان خاندان به دیگری برمیخوریم که ظریف‌تر به ایفای نقش مشغول بوده‌اند. داریوش همایون سیاست را می‌شناسد. تجربه فعالیت در حزب سومکا (فاشیستی و جمهوریخواه) در همان دهه سی تا ایفای نقش عمده در تدارک حزب رستاخیز و کار در سمت وزارت اطلاعات و همچنین فعالیت مطبوعاتی در روزنامه آیندگان مانع از ارائه فکر واقعاً ثابت در اوست و شاید به عبارت بهتر بتوان گفت نوعی طرز تلقی است که بر حسب زمان توجیهات گوناگونی می‌یابد. از جمله پرنویس‌ترین کسانی است که در میان ایرانیهای خارج از کشور دیده‌ایم. اشکالات مدیریتی و سلیقه‌ای به رژیم گذشته که خود در جایی معین از آن مستقر بوده دارد. ولی در نهایت نمره خوبی به آن میدهد. به مصدق بارها تاخته و در این تاختن‌ها از نوگرایی ابا ندارد و مطالب مطرح شده این زمان چون روانشناسی توده‌ها، رهبری فرهمند، روان پریشی رهبر و نظایر اینها را نیز بدان چاشنی میکند. البته برای جلب شنونده با انصاف، گهگاه محسناتی از کارنامه مصدق را نیز دریغ نداشته است. این احسان قلمی حساب شده و قیروطی شامل حال اشخاص و گروههای متنوع دیگر نیز میشود که هر گونه جدول ارزشی منطقی را به هم می‌زنند. لزوم شرکت در انتخابات خاتمی در آن دوره برای پست رئیس جمهوری حکومت اسلامی و یا سینه سپر کردن در برابر هارت و هورت امپریالیسم جهان‌خوار آمریکائی و تحسین مجاهدات کمیته‌های پر سر و صدای جدیدالاحداث صلح (آدمی به یاد آن کمیته‌های صلح دوره استالین و حزب توده دهه بیست تا سی می‌افتد) و یا بزرگنمایی آن مضحکه رفتارندوم. تجسم کنید همه این سیر و سلوک‌ها در زمینه‌ای از شیدائی به تجدد و مدرنیته (ایشان از مجتهدان تشخیص میان مدرنیته و مدرنیسم و... هستند) و آزادیخواهی و میل به پیشرفت است. در زمینه مشروطه‌خواهی هم کم نمی‌آورند (که خود مؤسس و تئوریسین حزبی بدین عنوان هستند که در واقع جز برخی کلیات در مدح آزادی و... هیچ رابطه واقعی با آن نهضت

مشروطه و دستاوردهایش ندارد). در مورد مصدق که موضوع بحث است ایشان از پیشگامان پرده‌داری و کنسار زدن ماسک آن شاید تاریخ‌اند. عبارتهایی نظیر «کربلای بیست و هشت مرداد» برای توصیف شرایط و احوال و علل مظلوم‌نهایی و شهید‌بازی و البته توده‌فریبی مصدق از ابداعات ایشان است.

اما بد و بیراه‌گویی به مصدق در انحصار این خاندان نیست. خصیصه عمده این خاندان در این ماجرا درگیری مستقیم و بلافاصله و حتی فیزیکی، یعنی ترتیب‌گرفتاری مصدق است که انگار باید آنان را برای همیشه به راه نفی مصدق براند.

### خوی بدگویی و سیاهکاری

مصدق از معدود دولتمردان صاحب نظر و اثرگذار دهه‌های اخیر است که در گالری نامداران جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و هنوز مورد تأیید مردم، باقیمانده است. تا سال ۵۷ اساساً اشاره به مصدق ممنوع بود و فقط چند صباحی در بحران زمان صدارت دکتر امینی یادی از او در روزنامه‌ها شد (مثلاً توفیق سر مقاله‌ای پر طنز نوشته بود که راستی مصدق در احمدآباد چه میکنند؟) شخص پادشاه هم در کتاب مأموریت برای وطنم اشاراتی منفی به او دارد. برای مثال نمونه زیر که ذکر می‌کند است گذرا از فردی مجهول و گمنام:

«چند سال پیش شخصی به نام دکتر مصدق بیش از هر ایرانی موضوع مقالات و مندرجات روزنامه‌های آمریکائی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی مردم در خارج از ایران وی را ملاک قضاوت خود در باره ایران قرار دادند. در این کتاب باید به خوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه خصایص ملت ما نبوده است. وی از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد به ملک شخصی خود در نزدیکی تهران رفته و تاکنون که این کتاب انتشار پیدا میکند، چون شخص با ثروتی است در آنجا با خانواده خود زندگانی آرام و بی‌حادثه‌ای را میگذراند.»

رفقای توده‌ای مسلک و اخوان حزب‌اللهی نیز رعایت حق آب و گل دشمنان اصلی مصدق را نکرده و هر جا میسر شده به او تاخته‌اند.

از اینها گذشته برخی دوستان نیمه راه و دشمنان خانگی که مدعی پیروی از راه و رسم او بوده و هستند، آنچه از دشمنان اصلی بر نمی‌آمده به کمال به اتمام رسانیده‌اند. مصدق از همان ابتدا از این ناحیه در تنگنا بود.

در سال ۱۳۴۱ پیمای به کنگره جبهه ملی میفرستد و آنها را از انحراف و توجه به ورود افراد و مدعیان پراکنده بر حذر میدارد. تصریح میکند که اصل بر احزاب و گروه‌هاست و افراد باید از طریق این نهادها وارد شوند. به مشروطه اشاره میکند که در آن جدیت و فداکاری انجمن‌ها کارساز شد و قانون اساسی ظاهر گشت. پس اساننامه جبهه ملی را بر این اساس باید در نظر گرفت. یکبار دیگر در سال ۴۳ هم این مهم را پی گرفت ولی همراهان سست نهاد راه دیگری می‌رفتند. گویا دو سه تنی از این عده خود را به احمدآباد محل تبعید مصدق رسانیده و تظاهر به نزدیکی و پیروی هم کرده بودند. در بازگشت در اتومبیل یک بوقلمون اهدایی در حال سر و صدا بود که از قرار به اشاره مصدق برای نمایش صفت آقایان برای هیاهو مستقر شده بود. این بوقلمون صفت‌ها بویژه در سال ۵۷ لطمه بزرگی به اعتبار این کشور زدند.

باری این همه انرژی و توان و غرض و مرض که صرف بدگویی و تکفیر و ردیه‌نویسی و گمراهی دیگران شده و میشود و فقط در مورد شخص مصدق هم نیست چگونه قابل دفاع و توجیه است. همین اواخر سال گذشته میلادی (در ۲۰۰۷) دفترچه‌ای در تشریح زشتکاری شهبانو فرح در حد اعلائی دروغ‌پردازی و نابکاری چاپ و پراکنده شد. آدمی از وجود و تظاهر این نفرت و کینه و سیاهدلی بیکرانه دچار حیرت میشود.

روانشاد احمد کسروی در نخستین برگ داخل یکی از کتابهایش (شاید تاریخ خوزستان باشد) تصویری از رضاشاه پهلوی به چاپ رسانیده و زیر آن نوشته «این مرد خدماتی به ایران کرد». نیک میدانیم که کسروی سخت مخالف دیکتاتوری و همچنین بیزار از دروغ و دورویی بود.

او در نگاه منصفانه به کارنامه رضاشاه به این نظر رسیده بود و به صراحت گفت. آن هم در دوره‌ای که رضاشاه، آماج بدگوئی بود. بماند که رضاشاه را خارجی برد و تبعید کرد. گفتند قلدر و دغل بود و فرار را بر قرار ترجیح داده است. در غربت تبعید درگذشت. چند سال گذشت تا کالبد بی‌جان را بتوانند به ایران بیاورند. بزرگداشت کم سابقه‌ای به پا شد. اما پس از چند دهه و در آستانه سلطه آخوندها، تصویر رضاشاه را با سُم و شاخ در حال پرواز فرارگونه در برابر خمینی استوار و مطمئن که بر فراز کوهی حرا مانند به زمین و زمان فخر می‌فروخت، چاپ و تکثیر کردند و بالایش نوشته شده بود: دیو چو بیرون رود فرشته درآید. مجبور شدند قبل از سوار شدن آخوندها بر اریکه قدرت کالبد رضاشاه را از ایران خارج کنند. یعنی سرنوشت غریب مردی که خدماتی کرده بود و در قیامی به اصطلاح مردمی و خودجوش باز گور در گور شد. آیا روزی خواهد رسید که دست کم بدانیم مزار بزرگان قدر اول تاریخ ایران در کجاهاست و این ناسپاسان که مائیم و هنوز در تشخیص بد و خوب و امانده‌ایم و به منافع و مصالح حقیرمان چسبیده‌ایم، آیا خواهیم توانست مانند دیگر ملتها قدری متعادل عمل کنیم؟

اما سخن از هیاهوی تازه‌ایست که مصدق در آن هدف گرفته شده است. از جمله کتابهایی که از سوی اردشیر زاهدی، محمود میرفطروس، جلال متینی و مقالات پایان‌ناپذیر داریوش همایون نشر و تکثیر یافته و این رسالت را مدعی و متعهد هستند که بالاخره شناسایی چهره واقعی مصدق را میسر سازند. این نوشته‌ها جنگی است از افکار و اقدامات و حتی خلیقات مصدق به نحوی که از او شخصیتی منفی، عوام فریب، دروغ‌پرداز، دشمن کشور و نظام مشروطه، مرتجع و عقب مانده و حتی با تمایلات حزب‌اللهی، بیمار روانی و علیل جسمی و خلاصه هر صفت منفی که مقدور یک دشمن شماره یک باشد فراهم گردد.

ذکر دوباره فهرست این نکات منفی نه درست و نه شایسته است و نه بکار این نوشته می‌آید. اما فرصتی است که باز در برخی زمینه‌ها از مصدق سخنی بگوئیم.



### محاكمه دگر باره مصدق

میدانیم که نام مصدق مترادف با نهضت مههم و تاریخی ملی شدن صنعت نفت ایران است که خواست اکثریت عظیمی از ایرانیان بود. و بدگویان و مخالفان بسیاری هم علیه آن فعال بودند. توده‌ای‌ها به دنباله‌روی از تمایلات شوروی‌ها، مخالف سیاست موازنه منفی مصدق و هوادار اعطای امتیاز نفت شمال به روسها بودند. بسیاری هم به علت مخالفت با مصدق و یا حزب توده، در جناح دیگر قرار گرفته و برخی هم پشت به قدرت غارتگر انگلیسیها داده بودند. ایرانیها را لایق و توانا برای اداره امور خود نمیدانستند و بهر حال مایل به ادامه وضع پیشین بودند و همین‌ها بالاخره فکر ساقط کردن قهری دولت مصدق را پیش بردند. با تحولات دوران مصدق اعاده وضع گذشته مقدور نبود و از این رو مخالفان بعدها خود را هوادار اصل ملی شدن معرفی کردند. منتهی نحوه اداره آن توسط مصدق را عامل آن شکست دانستند و این که «عموم رهبران سیاسی آن زمان ایران در دوره مصدق فاقد دوراندیشی و آگاهی اقتصادی و عقلانیت سیاسی بوده‌اند». البته منظور نویسندگان از عموم رهبران نه دربار و کاشانی و توده‌ایها و یا امثال شعبان جعفری بلکه صرفاً مصدق و احیاناً چند تن از اطرافیان اوست و اضافه کرده‌اند که خود مصدق که در گذشته رضاشاه و تقی‌زاده را متهم به سازش و خیانت در ارتباط با مسئله نفت معرفی میکرد، به لحاظ نگهداری «وجاهت ملی» و برای فرار از سازش و آلودگی!!! به طرف «قهرمان مظلوم» شدن رفت.

### جایگاه مصدق و ارزش تلاشهای او

باری از درجه نازل آگاهی و عقلانیت مصدق و دور و بریهای او سخن رفته که گویی چنان واضح بوده که در یک شطرنج ساده بازنده و مات شده و این چگونگی از کسی پوشیده نمانده است. گویا گودی بوده و نبردی نابرابر و نامعقول و حال عسده‌ای با این همه فاصله زمانی در نهایت بی‌انصافی و سوءنیت فریاد برداشته‌اند که چرا نتوانست حریف را لنگ کند. از ساده‌لوحی مصدق شاهد مثالی آورده‌اند: «احتیاج دنیا به نفت ایران به حدی زیاد است

که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندک نگرانی از این بابت نیست.»

خوب معقول است شرایط و اجبارهای آن دوران و خواست چشمگیر ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت را در نظر بگیریم. حال دولتی که با استواری و اطمینان خود را مظهر اراده و خواست ملت میدانند چه باید بکنند؟ از ملی شدن نفت میگوید. مخاطرات دارد. جنگ دوم جهانی پایان یافته ولی جنگ گرم در اینجا و آنجا میان دو بلوک جریان دارد. روس و انگلیس در شئون کشور دخالت دارند (دست کم یکی از طریق حزب توده و دیگری به کمک شرکت B.P) جنگ سرد مدتیست آغاز شده و ایران هم از صحنه‌های آن است. مدعیان میگویند مصدق با بیماریها و عقده‌ها و هر انگیزه منفی دیگری که میشود تصور کرد شرایط را برای پیشوائی و عوامفریبی مهیا دیده است. تا از این راه هم روان پریش خود را ارضاء کند و هم مطرح محافل و انجمن‌ها باشد و در عین حال جلوی حرکت و پیشرفت ایران را که برای عنصر محافظه‌کاری مثل او پذیرفتنی نیست بگیرد. البته قضاوت در باره کیفیت کاتالوگ بدیهی‌های مصدق که در مقدمه همه رده نویسی‌های کمابیش مشابه دوستداران کودتای ۲۸ مرداد و توده‌های مسلک‌ها و برادران انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد به اهل اطلاع و انصاف و امیدواریم و باز به شرایط آن زمان برمیگردیم. مصدق به این نتیجه روشن رسیده بود که کارهایی چون ملی شدن نفت مقدمه تغییرات اساسی در ایران است. از اقتدار مخالفان داخلی و خارجی و سست عنصری برخی همگامان بی‌خبر نبود - مدیریت خود را بر ملی کردن نفت، رویارویی با مخالفان و احتراز از دیکتاتوری متمرکز کرد. میگویند خطر کردن و پذیرفتن اصل تغییر، از نخستین نشانه‌های کارآیی یک مدیر است و مصدق از اینها بی‌بهره نبود سرمایه‌اش از جمله همان هم‌اقتی با خواست و اراده ملت ایران بود. ملت با او بودند ولی او بر ملت سوار نبود. بسیاری از مخالف‌خوانان دیروز و امروز مصدق که در روزگاری و شاید هنوز، مقلد و شیدای هیتلر و موسولینی و لنین و استالین و مائو و دیگر مظاهر توتالیتاریسم باشند بهتر میتوانند بفهمند که عوام فریبی و

سواری کشیدن از مردم واقعاً چه مفهومی دارد. همینطور مصدق به سرکرده‌های شرع حالی کرده بود که از یک جنس نیستند. در برابر رذالت‌های کاشانی نوشت «من مستظهر به حمایت ملت ایرانم والسلام...». البته امثال آقای متینی بدین نکات توجهی نمیتوانند داشته باشند و حتی او را در ردیف حزب‌اللهی‌ها و صادرکنندگان حکم مهدوریت خون دیگران معرفی میکنند.

مصدق برای پیشبرد کارها، به هر دری زد، دلیل و برهان آورد. از اروپا کارشناس و وکیل دعاوی و حقوقدان برای کمک به همقطاران ایرانی‌شان دعوت شدند.

کوشید تا آنجا که میتواند، سه دشمن اصلی داخلی در دربار و مسجد و حزب توده را حداقل به مامشات و ملایمت بخواند. تا جایی که منطقی مینمود دست بالا را گرفت و میدانست آنچه را که به دست خواهد آمد در حد اعلائی توقعات نخواهد بود. امثال جناب متینی در دهه پنجاه شاید خواب تمدن بزرگ و قرار گرفتن ایران در ردیف ۵ کشور بزرگ جهان را میدیدند و یا آقای میرفطروس در آن روزگار تحقق بهشت پرولتاریا در ایران را آرزو میکرد. خوب آن آرزوها محقق نشدند و منجلاب حکومت فعلی جلوی چشمها و بینی‌ها ظاهر گشت. اما مصدق آن سراب‌ها را هم جستجو نمیکرد. میخواست نفت را به صاحب اصلی یعنی ایرانی‌ها برگرداند. دوران گفتگو و استدلال و ابرام کم‌کم پشت سر گذاشته شد. مخالفان و خرده‌گیران بویژه دشمن بیگانه در بن بست به قول سعدی شیرازی سقط گفتن آغاز کردند و پس از آنکه تیرهای جعبه حجت همه بینداختند جنگ و جدال آغاز شد. اوباش و لات‌ها به فرمایش دشمن به بازیگری پرداختند. این همان طلایه قیام شکوهمند و خودجوش مردمی مورد ادعاست که متأسفانه تا سال ۵۷ هر ساله در روز ۲۸ مرداد ماه توسط دولت و دستگاه‌های تبلیغاتی و مطبوعات که وضعشان را میدانیم جشن گرفته میشد و مورد تقدیر قرار میگرفت و حال در تبعید پر چمش بدست این آقایان افتاده است. قیامی که شعبان جعفری کاوه آهنگرش برای نجات تاج و تخت به مصاف ضحاک یعنی مصدق رفته بود. آقای متینی که دستی در شاهنامه خوانی دارند شاید متوجه درجه

حقارت سناریو شده باشند. بهر تقدیر مصدق خود بهتر از دیگران رفته و در آن دادگاه نظامی به صراحت ابراز داشته است: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق فرمود تا به همت و اراده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنور دیدم. من طی این همه فشار و ناملایمات و این همه تهدید و تزییقات از علت اساسی و اصل گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی میدانم که سرنوشت من باید عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن بندگی و بردگی استعمار برآیند. روز نهم اسفند سال قبل، طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق میشدند می‌گفتند مردان مسلمان وطن‌پرست و شاه‌دوست سزای یک مرد خائن را کف دستش گذاشتند... حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آن چه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده‌ام. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان میرسد، ولی آنچه میماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است.

گفتیم مصدق متوجه خطیر بودن ماجرا و عواقب آن بود. اما اگر او را با نفرات قشونی و توپ و تانک و توطئه همه جانبه به چنان مخاطره و محاصره‌ای نمیکشاندند، چه دلیلی داشت که در ادامه مذاکرات که بعدها موضوعات متعارف به نظر می‌آمد و دیگران در پیشبرد کارشان از آن تقلید کردند، شکست بخورد. دست‌بالا نفت را نمی‌خریدند. تا کجا ادامه می‌یافت. تجربه بلافاصله ملی کردن کانال سوئز توسط مصری‌ها و آن حملات نظامی فرانسه و انگلستان و درگیری روسها و آمریکاییها را در نظر

بیاورید. فراموش نکنیم که در اوج نهضت ملی شدن، پدر خلقها (استالین) در گذشته و شوروی‌ها ابتکار عملی نداشتند. در غرب سرسخت‌ترها آمدند که البته همه این عوامل هم نمیتواند دلیل کوتاه آمدنهای بی‌وجه باشد. بهر صورت حزب توده در ایران بود که مصریها نداشتند. امثال آخوندهای ریاکار و انگل ایران هم در مصر نبودند. اساساً ناصر فرمانده بی‌رقیب ارتش مصر بود و در ایران مصدق را متهم به خیالاتی در مورد کنترل ارتش و تغییر رژیم میدانستند و بهر تقدیر فرماندهی ارتش دست در دست اوباش کار راحت بیرون راندن نخست‌وزیر از خانه و دست‌بند زدن بر او را صورت داد. افسوس که در مراحل حساس تاریخی و به هنگام آن هم وظیفه واقعی همین ارتش ظرف چند ساعت از هم پاشید و برخی از همان بقیه‌السیف هنوز در بند ردیف کردن معاصی مصدق‌اند. بهر ترتیب قدرت‌های بزرگ در میان لهله و شادی مزدوران خودی جلوی صدور نفت ملی را گرفتند و همسایه‌های گوش به فرمان نیز جای خالی را پر کردند. برای اولین بار «اقتصاد بدون نفت» به اذهان وارد شد. مصدق به این نکته تأکید کرد و یادمان بماند که این توصیه مصدق را باید با خطوط زرین بنویسند و جلوی چشم ایرانیها بگذارند. کمتر آدم دلسوز و آگاهی است که آینده نه چندان دور لزوم توجه کامل به اقتصاد بدون نفت را در نظر نداشته باشد. شوربختانه سطح جهل و لجاجت و بی‌انصافی با واقعیت‌ها داشته و نداشته‌های کشورمان و ضعف و قوت مردم نمیخواند. کارنامه یک قرن تمام مملکت صرف هزینه کردن غالباً بیهوده و حتی زیان‌بار این سرمایه ملی غیرقابل جانشین را نشان میدهد. بخش اعظم این درآمد را در شوره‌زارهای ایدئولوژیک و استبداد و تقویت جهل و خرافات و ریخت و پاش و دزدی از دست داده‌ایم. نظام مشروطه ما که بهر حال نیمه جانی داشت از جمله به سبب بی‌تدبیری در برخورد با مسئله نفت اسیر مشروعه‌خواهان شد. از دخالت خارجی سخن میگویند. آن هم درست است. شخص محمدرضا شاه در کتاب آخری یادآور شد که این کمپانیها آن بساط را سر و سامان دادند. حال اگر به مخالفان به اصطلاح

تئوری توطئه و مرتجعین سرخ و سیاه که سخن از انقلاب توده‌ها می‌گویند برمی‌خورد دست کم میتوانیم بگوئیم که ما نتوانستیم پروژه و نظام مقاوم و درستی ایجاد کنیم و کشور بدست اجامر و اوباش افتاد.

### اشاره به برخی نظرگاهها و ماجراهای آن دوره

در دولت مصدق برنامه‌های گوناگونی در زمینه مسائل صادرات و واردات، مالیه کشور، مالکیت ارضی و وضع کشاورزی و صنایع و به هر حال در همه زمینه‌ها مطرح بود و البته از دیدگاه نهضت ملی همه مسائل را بررسی میکردند و از جمله در زمینه امنیت اجتماعی هم لایحه‌ای تنظیم و به تصویب مجلس رسید. از غرایب اینکه این رویکرد آن دوره دولت مصدق را نویسنده ضد مصدقی امروز به عنوان پایه‌گذاری ساواک بطور غیر مستقیم تخطئه میکند. قبل از ورود به مطلب از نویسنده مطلع و بدون غرض میتوان پرسید که آیا در استناد و اشاره به ساواک اجماعی میان افراد این کانون ضد مصدق وجود دارد؟

که وارد شدن به این مبحث بیشتر برای تحریک همه کسانی است که ساواک و اساساً مسئله یک سازمان امنیت را از اقدامات نادرست گذشته میدانند و شاید با این مقدمات پای مصدق را هم به میدان بکشند. که بفروئید اساساً مصدق بود که ساواک را بر پا کرد. بهر حال همه میدانیم که ساواک چندی پس از کودتا در سال ۱۳۳۵ با تقویت تشکیلات فرمانداری نظامی تیمسار تیمور بختیار بر پا شد. نفراتش به جز معدودی اشخاص صاحب نظر و مجرب (به معنای واقعی کلمه و نه مجرب در سرکوب و کارهای منفی) ترکیبی ضد و نقیض از ارتشی‌ها (افسر یا درجه‌دار)، اشخاص تحصیلکرده خارج و داخل، سیاسیها بویژه توده‌ایهایی که بهر تقدیر و انگیزه بدان پیوستند و دیگر عنصر از اقبشار اجتماعی گوناگونی نظیر کارمند و کارگر، ملا و کاسب و دانشجو و... را شامل میشد.

فلسفه و هدف تشکیل ساواک حفظ امنیت کشور شاهنشاهی و در واقع نظام حاکم بود. همانگونه که ملاحا بعدها با دستکاری آن حفظ امنیت و

قدرت و موجودیت حکومت خویش را اساس فعالیت تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی قرار دادند.

مصدق چگونه به این مسئله مینگریست؟ در آن زمان و در عمل هنوز کاری برای چنین نهادی صورت نپذیرفته بود ولی همه میدانستند و میدانند که مسئله دسترسی به اطلاعات لازم برای حفظ امنیت نظام بخشی از فعالیتهاست که در همه جای دنیا خصوصاً در دموکرات‌ترین کشورها رایج است. منتهی همانگونه که اشاره شد در حکومت اقلیت‌های قلدر و توتالیتر و اهل سرکوب، امنیت و اطلاعات در معادله‌ای با فلسفه وجودی و هدف و تلاش حکومت برای بقا عمل میکنند و طبعاً در نظام دموکراسی همه این فعالیتها در معادله با موجودیت کشور و حفظ بقای نهادهای لازم برای یک نظام آزاد معنا باید داشته باشد. برای شناخت مصدق و نگاهش به مسائل مملکتی بهترین کار همان بررسی حال و روز کارهای اوست. او را در بند کردند و اتهاماتی که در آن دوران از سوی مخالفان شخصی و نظامی و ملا برای او ردیف میشد بیشتر در حول و حوش تلاش برای فروپاشی نظام کشور و مشروطیت و پادشاهی و امثال اینها بود که خود مصدق پاسخهای لازم را داد ولی بعدها روشن شد که مصدق بیش از دیگران مدافع نظام مشروطه و پارلمان بود و در این زمینه دست کم به یک گواه و در واقع به یک تجدید نظر روی می‌آوریم و گذرا از آن شخص محمدرضا شاه است که بعدها در ۵ آبان سال ۵۷، متعهد شد که بی‌قانونی گذشته تکرار نشود و قانون اساسی مشروطیت بطور کامل به اجرا درآید و در این مورد دولتی ملی برای آزادیهای اساسی و انجام انتخابات آزاد تعیین شود.

و باز در میان اتهامات بی‌شمار در محاکمه جدیدی که برای مصدق ترتیب یافته سخنها از کیفیت رفراندوم اوائل مرداد ماه سال ۱۳۳۲ پیشنهادی مصدق برای انحلال مجلس میرود. در مورد این که رفراندوم مذکور و بالطبع رفراندوم بعدی و در سال ۴۱ قانونی بوده یا نه و این که چرا مصدق علیه مجلس شورا به همه‌پرسی عمومی متوسل شد به راحتی میتوان به اسناد و کتابها و مقالات متعددی که تاکنون به چاپ رسیده مراجعه کرد

(راقم این سطور نیز مقاله‌ای در یکی از شماره‌های سهند به چاپ رسانیده که در واقع پاسخگویی به مخالف‌خوانی‌های آقای داریوش همایون بوده است و لزومی نمی‌بینم به تکرار آن مطالب بپردازم. زیرا دیدیم که حتی اگر پادشاه مرحوم برخلاف این جماعت نظر داده باشند پذیرفته نیست) در این زمینه برای تخطئه رفراندوم مصدق دلائلی ارائه شده متجمله به نقل از نشریه لوموند زمان رفراندوم چنین آورده‌اند: «تا ساعت ۹ به وقت محلی سه نفر اعلام رأی «نه» در صندوق حضور یافتند و از این سه نفر تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آنها فیلمبرداری شد و مورد اذیت و آزار قرار گرفتند».

بدواً جهت اطلاع مدعیان، نتیجه «آری» و «نه» آن روز را بیاوریم. در جمع دو میلیون و چهار صد و سه هزار و سیصد و هشتاد و دو نفر آن را پذیرفتند و هزار و دویست و هفت نفر «نه» گفتند. یعنی اشاره به خبر لوموند آن هم اوائل رأی‌گیری جز سوءنظر چیزی نیست و در ضمن از آقایان که لوموند را خوانده و هنوز میخوانند میپرسم اگر همه مطلب لوموند بویژه در مورد اخبار و تفسیرهای اوائل انقلاب اسلامی را که خصوصاً زیر نظر «اریک رولو»ی مشهور تنظیم شده میپذیرند میتوانند بر آن خبر لوموند هم صحه بگذارند.

دیگر این که اگر فراموش نکرده باشید پس از رفراندوم سال ۱۳۴۱ که نزدیک صد در صد «آری» گفته بودند یک نفر هم پیدا شد که گویا «نه» گفته بود و از سوی مقامات و حتی خود پادشاه «دیوانه» اعلام شد و توصیه شده بود هر که مخالف است میتواند از کشور برود.

### «حزب توده یار مصدق بودا»؟

از موارد اتهام رسمی که بر مصدق وارد میکردند همین نزدیکی و بهتر بگوئیم تسهیلاتی بود که گویا برای حزب توده فراهم کرده بود. اساساً یکی از موارد توجیه کودتا چه از ناحیه غربیها و چه از جانب عوامل داخلی و هواداران و موافقان تا به همین امروز نجات دادن ایران از خطر سقوط در



کمونیسم بود. این خطر به هنگام قدرت گرفتن ملاها در سال ۵۷ نیز مطرح و از داده‌ها و فرضیات سیاسی آن روزها بود. آقای میرفطروس در اشاره به این نکته از «ارسلان پوریا» مطالبی آورده که بررسی همین یک مورد و حتی توجه به تحولات فکری خود آقای میرفطروس نشان دهنده سستی بنیاد مسلک توده‌ای در ایران بود. در آن زمان ارسلان پوریا چنین گفته بود: «آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع خصائل و مجاهد میدانند و برای توده‌های ملت کوچکترین ارزشی قائل نیست...» درست است ارسلان پوریا به فرمان ایدئولوژی چنین مطالبی گفت ولی پوریای واقعی و معقول که بود و بعدها کارش و افکارش به کجا کشید؟ او عضو فعال حزب توده و معاون سازمان جوانان حزب (به رهبری شرمینی) بود. هیکل ستبرش با پرچمی سرخ بر دست در جلوی جمعیت و در تظاهرات مرسوم توده‌ایها در آن روزگار، که روی جلد مجله تهران منصور آن زمان چاپ شده و بعدها دیدم هنوز در نظرم هست. ارسلان پوریا پس از کودتا گرفتار فرمانداری نظامی و تشکیلات تیمور بختیار شد و از جمله کسانی بود که واقعاً سستی کار حزب توده را خیلی زود فهمید و نه فقط به لحاظ گرفتاری و شکنجه، کارش به همکاری به مجله «عبرت» افتاد که مقالاتش را افراد برگشته از حزب توده مینوشتند. پوریا بهر تقدیر از زندان بیرون آمد و با پشت سر گذاشتن سنین جوانی و احساسات پر شور و کف به دهان آوردن‌ها احادیث مارکس و لنین را به کلی کنار گذاشت. قلباً و در عمل هم به دستگاه نپیوست حال آنکه بسیاری از این طریق به مال و مقام دست یافتند. زندگی درویشی داشت. گرایش غریب او به تفحص دائمی در فرهنگ و تمدن ایران، حقیقتاً آنچه در زمان باستان و آئین‌های آن دوران شاخص بود و دمی از تورق آثار مهم ادب پارسی خاصه شاهنامه فردوسی و اشعار ناصر خسرو و نظایر اینها باز نمی‌ایستاد. در نگاه به دنیا، همیشه به وضعیت استعماری و اعمال قلدری قدرت‌های بزرگ غرب می‌تاخت ولی دور از هر گونه هیستری ضد غربی سخت مشتاق آگاهی به کیفیات دمکراسی و پیشرفت و خصوصاً

فرهنگ آن سامان بود. با ادب و هنر غرب آشنائی داشت و صد البته سخت مخالف سیستم شوروی.

من ارسلان پوریا را با آن تواضع آشکار و صراحت لهجه و علاقه به آموزش و ورزش در دهه چهل شناختم. آدم پر کار (هم فکری و هم بدنی) و خوش نیت و پخته و با انصافی بود. انتقاد بزرگش از دستگاه زمان این بود که کار فکری عمیق که بتواند کارساز باشد ندارد. کارها سطحی و زرق و برقی است. همیشه در کناره ماند. از جمله فرزندان لایق و با ارزش ایران بود که سوخت و هدر رفت و در غبار گم شد. چندی پیش خبر مرگش را شنیدم. یادش بخیر. اگر این ملاحظات به درازا کشید یادآوری آن بزرگوار وظیفه دارم کرد. جا دارد بیفزائیم که آن اواخر (نزدیک حکومت گرفتن آخوندها) دستنویس کتاب ۵۰۰ صفحه را به پایان برده بود که در آن به تقسیم ایران میان مناطق نفوذ بیگانه و ادامه آن وضعیت تا زمان محمدرضا شاه پرداخته بود. که من در کتاب ایران فردایی از پس دیروز (چاپ ۱۹۸۲) و مقاله‌ای در سهند (شماره...) نظراتش را منعکس کردم. البته کتاب چاپ نشد و نمیدانم چه سرنوشتی پیدا کرد. من شاهد دوستانی هم هستم که گواهی میدهند ارسلان پوریا پس از آن تحول شگرف و در سالهایی که امثال من با او نشست و بر خوردی داشتیم همیشه ارادت خود را به مصدق و نه دیگران تکرار میکرد. توجه به مورد ارسلان پوریا قطعاً نمیتواند به تنهایی گویای تحولات حزب توده در شرایط ارائه دولت مصدق باشد. ولی امثال پوریا و یا قبل از او خلیل ملکی و خصوصاً توجه به نظرات خود مصدق در این باره که در همین نوشته بدان اشاره خواهد شد، میتواند ما را به واقعیت جریانات آن روزها آشنا سازد. حزب توده هیچگاه قادر به دست گرفتن حکومت نبود و بعدها هم جز خرابکاری اثری بر جا نگذاشت.

### خیل بد گویان و بد اندیشان

بهرحال، شخصیتی چون مصدق با شیوه زندگی و افکار و اعمالی که داشت و نقش مهمی که ایفا میکرد مجال بی تفاوتی به دیگران را نمیداد.

دوست و دشمن داشت. تنظیم‌کنندگان اخیر ادعای‌های علیه مصدق هم متوجه این واقعیت هستند. منتها نوعی قضاوت شخصی و بهتر بگوئیم غرض‌آلود را مناسب‌تر یافته‌اند.

هر که از مصدق خوب گفته بدو تاخته‌اند. به هر که خواسته دست کم بیطرف باشد و یا منصفانه ماجراها را ببیند مهر باطل زده‌اند.

و از دشمنان قسم خورده مصدق یا کسانی که به افکار او پشت کردند گواهی‌ها آورده‌اند حائری‌زاده و یا کریم سنجابی از «دشمنی مصدق با آزادی» و این که «مصدق به احدی گوش نمیداد» سخن گفته‌اند ولی بعکس زمانی که نوبت امثال خلیل ملکی میرسد، عمداً خواننده کم اطلاع را به گمراهی میکشانند. در یکی از این کتابها از ملکی نقل کرده‌اند که خطاب به مصدق گفت: «... آقای دکتر مصدق راهی که شما می‌روید به جهنم است...» و میخواهند برسانند که ملکی این آدم جهنمی را به حال خود وامیگذارد. اما در واقع ملکی از سختی راهی که در پیش است سخن میگوید و بقیه جمله او که توسط حضرات سانسور شده نشان دهنده ادامه همگامی او با مصدق است. زیرا می‌افزاید: «... ما تا جهنم با شما خواهیم بود.» این بدگویی‌ها و بد اندیشی‌ها خصیصه اصلی همین قلمزنان است و بیش از این بازگویی نمی‌طلبید.

آچسن وزیر خارجه وقت آمریکا شهادت میدهد که مصدق دیوانه و پریشان احوال است و عوامل کودتا خیرخواهان مجسم‌اند.

### جمع‌بندی غرض یا انصاف

در یکی از این نوشته‌ها نویسنده با اطمینان از استحکام دلائل و قرائن ثابت‌کننده بطلان مصدق، در هیئت متفکری دوران‌دیش و اهل منطق و مسالمت به موعظه میپردازد: «پس از گذشت ۵۰ سال، ۲۸ مرداد را به عنوان یک گذشته باید تبدیل به تاریخ کنیم و مانند ملت‌های اسپانیا و شیلی و آفریقای جنوبی با بلند نظری به آینده بکوشیم تا بر گذشته عصبی و ناشاد خویش فائق آئیم... کربلای ۲۸ مرداد را رها کنیم. بدانیم که «عوامل سیا در

تهران در آن زمان دچار ناامیدی مطلق و در حال انصراف از کودتا بودند». و یا «به تحلیل‌های سنتی ۲۸ مرداد در سقوط دولت مصدق و بزرگنمایی در باره نقش انگلستان و آمریکا، نظیر لاف و گزاف‌های کرمیت روزلت در باره ۲۸ مرداد که به خاطر جبران شکست در خلیج خوکها (۱۹۶۱) بوده و بهر حال سازمان سیا تمام اسناد و پرونده‌های مربوط به مصدق را نابود کرده است پایان دهیم...»

در پاسخ این بیهوده‌گویی‌ها همین بس که چشمان آن نویسنده باید بر واقعیات آنچه که هم اکنون در همان اسپانیا و آفریقای جنوبی میگذرد باز شود. پرونده همه عوامل اختناق و فساد در این کشورها و دیگر جاها چون آرژانتین باز است و پینوشه‌زدائی و فرانکوزدایی و بهر حال تعقیب همه جانبه آن عوامل ادامه دارد. در آینده هم در ایران خصوصاً برای عوامل حکومت اسلامی راه دیگری وجود ندارد. و در باب جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اشاره‌ای به پاره‌ای از سرمقاله نشریه ره‌آورد (بهار ۲۰۰۷) - شماره ۷۸، مفید است:

«در مورد دکتر مصدق بایستی گفت که اجرای قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت بر عهده‌اش بود که سوداگران غربی و دولت انگلستان با آن مخالف بودند و دربار شاهنشاهی و به دنبال آن بخشی از ارتش و طرفداران دربار هم از ترس بالا گرفتن مخالفت خارجی‌ها، شاید با نظر مصدق مخالف بودند.

مصدق در میان رعایت قانون و حفظ منافع ملی و فشار عوامل خارجی و داخلی برای نادیده گرفتن قانون و تسلیم شدن به پیشنهادهای انگلستان، آمریکا، بانک جهانی و... گیر کرده بود. اگر تسلیم میشد البته آن کودتا صورت نمیگرفت ولی دیگر مصدق هم نماد مقاومت ملی و نمونه قانون‌خواهی برای ملت نمیشد - ملتی که تاریخش پر از قانون‌شکنی و قانون‌گریزی قدرتمندان بوده است. به علاوه میدانیم که کابینه محافظه‌کاران در انگلستان حاضر به توافق بر سر هیچ موردی با مصدق نبود و آمریکا نیز از همین مسئله آگاه بود.

مصدق در حل مشکل نفت بدیهی است که شکست خورد ولی نمونه‌ای اسطوره‌ای در قانون‌گرایی و توجه به منافع قانونی مردم بود که در

تاریخ ایران و یا لاقلاً از مشروطه به بعد در میان رهبران سیاسی ایران بی‌مانند بود. روی همین اصل است که امروز مردمی که برای آزادی و مردم سالاری در ایران مبارزه میکنند از میان چهار پادشاه و پنجاه نخست‌وزیر و صدها وزیر... تنها مصدق را به عنوان نماد قانون‌گرایی و مردم سالاری می‌شناسند و نام می‌برند و نه دیگر بلند پایگان را. این منزلت ملی، از تلاش برای «محبوب‌المّله» شدن به دست نمی‌آید بلکه از صادقانه قانون طلب بودن و عاجزانه تسلیم نشدن است می‌بینیم که ملت‌ها در قضاوت تاریخی خود در باره رهبران‌شان، اشتباه نمی‌کنند.»

بهر حال برای شناخت مصدق و افکار و اعمال او و قضاوت واقعی و منصفانه کارهای او سند و مقاله و کتاب بیشمار در دسترس است. بویژه بر نسل جوان کشور است که این بخش تاریخ تفکر را بهتر بشناسد. خود مصدق هم از طریق بیانیته‌ها و نطق‌های و دیگر وسائل و امکاناتی که در اختیار داشته بهتر از هر کس خود را شناسانده و ممکن نیست که دیگران برای منافع یا مقاصد خود مصدق را با قالب‌های خود تطبیق کنند و کسی بی‌اطلاع مانده باشد. در مورد آینده دردناک مملکت یعنی استیلای روضه‌خوان‌ها و اوپاش به سندی دسترسی یافته‌ایم که نشان‌دهنده دوربینی مصدق است که در اینجا می‌آوریم:

و آن گفتگوی محمد مصدق با آندره برسیو خبرنگار فرانسوی

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ است که مرور میکنیم:

مصدق به من گفت: در مورد ملی کردن نفت رودرروی انگلیسی‌ها قرار گرفته است گفتگوی من با هریمن رئیس جمهور آمریکا و جنگ سازمان‌های جاسوسی علیه ایران را پیش کشید.

پس از لحظاتی افزود: من پیر شده‌ام. فکر نمی‌کنم به سن هشتاد برسم (در آن زمان ۷۱ ساله بود و ۸۷ سال عمر کرد). شاید هرگز نتوانم با آنچه برای کشورم آرزو میکنم بتوانم جامه عمل بپوشانم ولی مطمئناً دیگران خواهند آمد که پس از من این کارها را به انجام خواهند رسانید. آنها امپریالیست‌ها و شوروی‌ها را بیرون خواهند کرد. شاه را یا از بین می‌برند و یا

اخراج میکنند. او با این که نرم خوست آرزوی بزرگش این است که جای کوروش را بگیرد و همه کاره مملکت شود.



فکر نمیکنم حزب توده قادر به گرفتن و حفظ قدرت باشد. همینطور ارتش را توانا برای برخاستن و بر پایی یک دیکتاتوری نظامی نمی بینم. امیدوارم سرکرده های شیعه قصد جدی برای ورود به عرصه سیاست نداشته باشند. اگر چنین شود ایران در آستانه وضعیت فاجعه آمیزی قرار خواهد گرفت که بدو همسایگان ایران (عراق و سوریه و اردن) را در حالت جنگی با ما قرار میدهد. من واقعاً از این تشکیلات مذهبی هراس دارم. درست است که ما مسلمان هستیم ولی در واقع عرب نیستیم و رودرروی سنی ها قرار داریم. بدین ترتیب تشکیلات آخوندهای شیعه با آن سلسله مراتب و امکانات اگر به قدرت دست یابد، ما در داخل مواجه با انقلابی خونین خواهیم شد و در خارج باید نتایج جهاد علیه عراق و اردن و سوریه را تحمل کنیم. فکر

نمیکنم مصر و حتی اسرائیل مداخله کنند. بهر حال اگر این فرض آخری تحقق پیدا کند یک آیت‌اللهی وارد عرصه میشود و نهضتی مالمال از نفرت علیه غرب و حتی ضد یهود و در دشمنی با عرب‌های سنی راه خواهد انداخت و ای بسا که خیابانها جای جسد و خون خواهد شد<sup>۱</sup>.

### سرانجام نگاه شاپور بختیار به محمد مصدق

مصدق سیاستمدار و دولتمرد مشهور و بحث‌انگیزی بود. مورد اعتماد و علاقه بسیاری بود و همانگونه که در مورد شخصیت‌هایی با منزلت او صادق است دشمنانی آشتی‌ناپذیر و سر سخت هم داشت. اما در طول یکصد سال اخیر عده شخصیت‌هایی با این درجه از اهمیت به تعداد انگشتان یک دست هم نرسیده و اگر ماندگاری و بقای آثار اینگونه رجال را هم مورد نظر قرار دهیم بی شک مصدق جایگاهی ویژه و برجسته را به خود اختصاص میدهد. مخالفان و دشمنان او چنانکه میدانیم در نظر و عمل هیچگاه بیکار ننشسته و برای سیاه کردن چهره او از هیچ توصیف و تعبیری دریغ نکرده‌اند. ولی از میان کسانی که از همان ابتدا او را میشناخته و تدریجاً به او نزدیک شده، شاپور بختیار جای خاصی دارد. او نه مقلد مصدق بلکه رهرو او بود. حسن بختیار اصولی بودن و صداقتش نسبت به اساس فکریش بود. لذا در شرایط بسیار سخت سال ۵۷ راه محبوبیت توده‌ای و جواز شرعی را فدای مصالح کشور و نگرهبانی از نظام مشروطه کرد. او با پذیرش مقام نخست‌وزیری شکاف بزرگ مانع عظیم حائل که میان پادشاه و نخست‌وزیر پس از کودتای ۲۸ مرداد ایجاد شده بود پر کرد. بدین ترتیب ادامه راه مصدق در واقع شکست

1- André Brissaud, Le Crapouillot. Nouvelle série. Décembre 1986, La France

مصاحبه‌گر تأکید میکند که حسب خواست مصدق متن مصاحبه پس از مرگ او میتوانست منتشر شود و لازم به گفتن است که علیرغم تأیید مطالب مصدق مصاحبه‌گر نیز تحت تأثیر مخالفان او را عوامفریب و اهل آشوب و افراط و هم دست توده‌ایها معرفی میکند.

کامل کودتای ۲۸ مرداد و حل و فصل اختلاف بزرگ داخلی نظام مشروطه بود. اما اینکه بختیار نتوانست به پیروزی کامل دست یابد و همچون مرغ حقه‌گو سرش را هم در راه وصول به هدف درست و حرف راست باخت خود بحث دیگری است. بهر حال بختیار در کتاب «یکرنگی»<sup>۱</sup> خود از مصدق هم سخن گفته که پاره‌ای از آن را با هم میخوانیم:

### مقدمات آشنائی با مصدق

به قدرت رسیدن مصدق در سال ۱۹۵۱ به زندگی من نیروی محرکه تازه‌ای بخشید. پیشتر گفتم که تا چه حد در دوران تحصیل با برداشت‌های سیاسی او موافق بودم. در این زمان او را از نزدیک دیدم. با آنکه خانواده من با او پیوندهای قدیم داشتند، من مصدق را قبلاً (قبل از ۱۹۲۱ میلادی) ندیده بودم. در سال ۱۹۲۱، یعنی در زمان کودتای رضاشاه، مصدق استاندار فارس بود... به این ترتیب فارس را ترک کرد و به اصفهان رفت که عموی من استاندارش بود و پدرم در آن زمان جوان بود و با او همکاری میکرد. قبل از ورود مصدق به اصفهان عموی من هیئتی را نزد او فرستاد و پیام داد: «دوست عزیز، اگر شما به این شهر وارد شدید و دستور بازداشت شما را برای من بفرستند در وضع نامطلوبی قرار خواهم گرفت. چون به هیچ قیمت حاضر نخواهم شد این کار را انجام دهم. به تهران هم نروید چون مثل تمام کسان دیگری که مخالفت خود را با تغییر رژیم نشان داده‌اند بلافاصله بازداشت خواهید شد.»... مصدق ۱۵ روز در خانه یکی از اقوام من گذراند و منتظر ماند تا دولت کودتا سقوط کند (منظور دولت سید ضیاءالدین طباطبائی است) و آن وقت خود را نامزد نمایندگی تهران کرد.

در این زمان من هفت سال داشتم و بعدها هم هرگز نخواستیم بودم از روابط و دوستی خانوادگی سودی بجویم. به علاوه میدانستم مصدق کسی نیست که این نوع سوابق را برای انتخاب همکارانش در نظر بگیرد. خود

۱ - یکرنگی از شاپور بختیار. اصل به زبان فرانسه - ترجمه مهشید امیرشاهی  
Ma Fidélité, Albin Michel, Paris, 1982, p.236.



خواهرزاده‌ای داشت به نام مظفر فیروز، که نه فقط به او کاری محول نکرد حتی اجازه نداد از تبعیدش به ایران باز گردد. چون او را فاقد اصول سیاسی می‌شناخت و میدانست که خویشی با او جز مزاحمت چیزی به ارمغان نخواهد آورد.

مصدق از نظر کارآئی و صداقت از تمام دولتمردان آن زمان سر بود. در خانواده‌ای از نجبای ایران به دنیا آمده بود. مادرش از خاندان قاجار و پدرش خزانه‌دار کل کشور در آن زمان و خود جوانی استثنائی بود. بعد از ازدواج و صاحب دو فرزند شدن برای تحصیلات عالی رهسپار سوئیس و فرانسه شده بود، کاری که در زمان او کمتر از دوران من سابقه داشت. لیسانس حقوقش را در دیژون Dijon و دکترایش را در نوشاتل Neuchatel گذراند.

یکی از تنها ایرانیانی بود که قوانین بین‌المللی و اصول اساسی دموکراسی را می‌شناخت. آثار مونتسکیو Montesquieu و نویسندگان دایره‌المعارف را خوانده بود. زمانی که به نمایندگی مجلس انتخاب شد تنها کسی بود که میتوانست با کارآئی و بدون تزلزل از دموکراسی، از حکومت مردم بر مردم، از تفکیک قوا و از نقش دقیق پادشاه در یک رژیم سلطنت مشروطه صحبت کند.

او به هر قیمت طالب دموکراسی بود، مسئله‌ای که از همان روزهای اول موجب اختلاف میان او و رضاشاه شد. حرفی که میزد ساده بود: «شما میخواهید فرمانده کل قوا، نخست‌وزیر و پادشاه مملکت در آن واحد باشید. چنین چیزی ممکن نیست. بین این سه یکی را انتخاب کنید. میتوانید با تصویب مجلس نخست‌وزیری کنید، میتوانید به انتخاب نخست‌وزیر فرمانده کل قوا باشید و یا میتوانید پادشاه بمانید.»

مصدق آنچه را که ایرانیان تا آن زمان نمیدانستند برایشان در سخنرانی‌هایی که بسیار مشهور شد، و پایه تمام کارهایی قرار گرفت که ظرف پنجاه سال گذشته در ایران انجام شده است، توضیح میداد. نحوه کار دموکراسی را تشریح میکرد و می‌گفت از چه لحظه‌ای دیکتاتوری آغاز میشود. هرگاه صندوق آراء قبل از رای‌شماری عوض نمیشد، چنانچه چند

سال بعد چنین شد، همیشه در رأس فهرست نمایندگان به مجلس میرفت و کسی هم نمیتوانست علیه او کاری کند.

### احوال شخصی مصدق

در زمانی که مصدق اداره مملکت را بر عهده گرفت، از نظر جسمی کمترین ضعفی نداشت. برخلاف آنچه شهرت دارد، مردی بود در عین سلامت بدنی. خوب میخورد، مشروب نمی‌نوشید و سیگار هم نمی‌کشید. نه به دلایل اسلامی بلکه فقط از نظر بهداشتی. هنگامی که برای مسائل ایران به شورای امنیت به نیویورک رفت، معاینه پزشکی کاملی هم از خود به عمل آورد. به تصدیق پزشکان آمریکائی در عین صحت و سلامت بود. فقط عضلات پایش برای کشیدن بدنش که نسبتاً سنگین بود، قدرت لازم را نداشت و وقتی با عصا راه میرفت به نظر می‌آمد که درد دارد. دلیل این ضعف این بود که نجیب‌زادگان عصر او، وقار را در آهسته راه رفتن و ورزش نکردن میدانستند. بزرگان جامعه بیشتر ساعات روز را چهار زانو می‌نشستند و دیگران در خدمتشان بودند، حتی وسیله نقلیه را تا کنار پایشان جلو می‌آوردند.

مصدق دستی قوی و گردنی استوار داشت. به آراستگی ظاهرش کم توجه بود. فقط دو دست کت و شلوار داشت که در تمام موارد می‌پوشید و هرگز یاد نگرفت که گره کراواتش را ببندند. به سهولت اشک میریخت و از این رو من تصور میکنم که قابلیت تأثیر شدیدی داشت.

### شخصیت مصدق و برخورد او با دیگران

«انتلکتوئل» نبود. مسائل اجتماعی مورد توجهش بود اما به ادبیات لطف چندانی نداشت. بی‌توجهی به ظاهرش مطلقاً به دلیل مقتصد بودن نبود. در تمام زمانی که وزیر یا وکیل بود حتی یکساهی از دولت نپذیرفت. طبق دستور او مواجش بین دانشجویان کم بضاعت دانشکده حقوق تقسیم میشد. از اتومبیل دولتی که در اختیارش گذاشته بودند، استفاده نمیکرد و همیشه با ماشین قدیمی و شخصی‌اش از جایی به جایی میرفت. حقوق

محافظین و کارمنداناش را از جیب خود می‌پرداخت. جلسه هیئت وزراء در خانه‌اش تشکیل میشد. او تقریباً از خانه هیچ خارج نمیشد، چون همیشه می‌ترسید که به دست یکی از اعضای فدائیان اسلام، این لجن جامعه بشری، ترور شود. خانه‌اش همیشه به نهایت تمیز بود ولی در آن نه مجسمه‌ای بود نه ظرف کریستالی و نه گلدان نقره‌ای. مخارج غذا و مسکن ۲۴ سربازی را که از او محافظت میکردند خود بر عهده گرفته بود. مصدق ثروتمند بود. معهداً زمانی که از ریاست وزرائی کناره گرفت چندان زیر بار قرض بود که ناگزیر شد خانه معروفش را بفروشد تا دینش را به بازاریان تهران ادا کند.

### نحوه اداره هیئت دولت و انتخاب مقامات مهم کشور

جلسات شورای وزیران آن دوران خاطرهم هست. چون در کابینه دوم مصدق من معاون وزارتخانه بودم<sup>۱</sup>. خود مصدق هرگز ریاست جلسه را بر عهده نمی‌گرفت و این کار را به آقای کاظمی وزیر امور خارجه‌اش محول میکرد. کاظمی در زمان رضاشاه هم همین پست را داشت. (عکسی از آن زمان وجود دارد که او را میان پادشاه و آتاتورک نشان میدهد). کاظمی مرد فوق‌العاده‌ای بود و ما با هم روابط بسیار حسنه داشتیم. او چند سال پیش در سن ۸۶ سالگی درگذشت.

کاظمی جلسات را اداره میکرد و هرگاه مسئله مهمی، چون مذاکرات در باره نفت و یا انقلاب کشاورزی مطرح میشد دری باز میشد و مصدق با ردایش وارد میشد. می‌نشست نظرش را می‌گفت و بعد فقط نظر دیگران را می‌شنید و بلند میشد. موقع رفتن همیشه می‌گفت:

– اگر موافق نیستید، آقای کاظمی داوری خواهد کرد.

وقتش را فقط صرف کارهای مهم میکرد. نمی‌پذیرفت که در انتخاب فلان استاندار و یا فلان رئیس هم دخالت کند. عمده‌ترین مشغله ذهنی‌اش ملی کردن نفت بود.

۱ – وزیر کار عالمی بود که گویا اغلب غایب بود و بدین ترتیب بختیار به عنوان کفیل وزارتخانه در بسیاری از جلسات هیئت وزیران شرکت داشت.

### مصدق و مسئله نفت و نظریه مشهور موازنه منفی

در باره مسئله نفت، که دیرتر به آن خواهیم پرداخت و در مقابل ادعای روسها که میخواستند به بهانه اینکه نفت جنوب در انحصار انگلیسی‌هاست نفت شمال را به خود منحصر کنند، فرضیه «موازنه منفی» اش را مطرح کرد. اصل این فرضیه این بود که به یکی از شرکاء کمتر بدهیم تا بتوانیم به دومی هم کم بدهیم. در این حرف ظرافت سیاسی عظیمی مستتر بود، چون دست‌نشانندگان شوروی نمی‌توانستند با متن قانونی که مزیتی به انگلیسی‌ها نمی‌داد مخالفت کنند و بالعکس.

### نوع توجه مصدق به تقویت قانونی و عقلانی در دعاوی نفتی

برای این که بدانیم از کدام حقوق محروم شده‌ایم اواسط ۱۳۲۷ به آقای ژیدل Gidel یکی از استادان دانشگاه حقوق پاریس، مراجعه کردیم که در گذشته استاد حقوق بین‌المللی دریائی من بود.

آقای ژیدل حدود سه ماه در تهران ماند. عده‌ای هم با او همکاری می‌کردند تا متن فارسی را به او گزارش کنند. قرارداد به فرانسه ترجمه شده بود ولی او میخواست جزء به جزء ترجمه را با اصل مطابقت کند. گزارش او نشان میداد که ما میتوانیم ادعاهائی کاملاً قانونی داشته باشیم و توصیه میکرد چندین مورد را که ما تصور میکردیم ادعاهایمان بر حق است مطرح نکنیم.

در پی این گزارش مذاکرات میان متخصصین برای تهیه لایحه و تقدیم آن به مجلس آغاز شد. مصدق در جوش و خروش بود، هم با روسها مخالف بود و هم انگلیس‌ها را نمی‌خواست، ولی هیچگونه مقام و مسئولیت قانونی برای تغییر قراردادی که بی‌شک از اولی بهتر بود، ولی راه آینده را مسدود میکرد، نداشت. دولت طرح قانون را ده روز قبل از خاتمه دوره تقنینیه تسلیم مجلس کرد تا مخالفین طرح نتوانند به نحوی مؤثر مخالفت خود را ابراز دارند.

مصدق به این ترتیب ناگزیر بود که از بیرون عمل کند. چند نفری از

نمایندگان مجلس را انتخاب کرد و دلایل مخالفت با لایحه را در اختیار آنان گذاشت و نظر موافق آنها را با رد لایحه جلب کرد.

من مصدق را در ۱۳ سال آخر عمرش ندیدم، ۱۳ سالی که سه سالش در زندان گذشت و بقیه‌اش در ملک احمدآباد. بسیار مهربان جواب می‌گفت. آخرین کاغذ او به من شش روز قبل از فوتش نوشته شده است. پادشاه به او اجازه داده بود که برای معالجه به خارج سفر کند و مصدق چنین جواب داده بود:

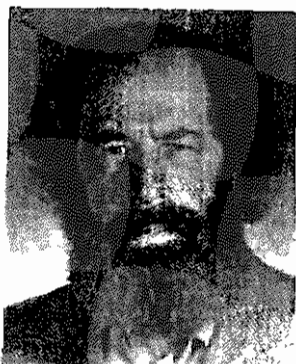
- خیر، من همانجائی که به دنیا آمده‌ام می‌میرم و به هیچ دلیلی نمی‌بینم که مردی در سن و سال من بخواهد عمرش را یکی دو سالی طولانی‌تر کند.

وقتی خبر درگذشتش توسط دوستان رسید، با ماشین کوچکی که داشتم خود را فوراً به احمدآباد رساندم. خانه در محاصره کارمندان ساواک بود... روز ۶ مارس ۱۹۶۷ بود.



شادروان حسین ملک

## تاریخچه ائتلافهای سیاسی ایران پس از جنگ دوم جهانی (بخش سوم)



انواع انرژی اجتماعی که در

فعالیت‌های سیاسی در کارند

دومین ابزاری که گروه سیاسی برای جذب انرژی اجتماعی به کار میبرد خود انرژی اجتماعی است که اشکال مختلف دارد. ۱ - پول - بنا بر تعریفی که از انرژی

اجتماعی کردیم، روشن است که پول یکی از مشخص‌ترین انرژی‌های اجتماعی است که بصورت متراکم در دست صاحبان آن

وجود دارد. گفتم وقتی یک فرد انسانی رفتارهای خود را در تبعیت از اراده فرد دیگری تنظیم میکند انرژی را که در این رابطه اجتماعی بوجود آمده است در اختیار فرمانده قرار میدهد. اگر این حکم یا تعریف درست باشد روشن است که کسی یا سازمانی که پول در اختیار دارد قادر است افرادی را استخدام کرده و فعالیت آنها را در راه تحقق برنامه‌های خود بکار گیرد. وقتی یک چنین رابطه‌ای بین یک فرد و یا یک گروه بوجود آمد ضروری نیست که فرد مورد نظر الزاماً موافق نظرات یا هدف‌های «فرمانده» باشد. کافی است فرامین را اجرا کند تا اثراتی که مورد نظر فرماندهی است بر اثر فعالیت‌های او ظاهر شوند. وقتی که یک

فرماندهی نظامی افرادی را اجیر میکند و از آنها به منظور اجرای یک نقشه نظامی استفاده میکند برای او مهم نیست که این افراد چه اعتقادی نسبت به هدف‌های آن ستاد دارند کافی است که از انضباط نظامی تبعیت کنند تا انرژی آنها در راه هدف مورد نظر بکار افتد. بدیهی است که ممکن است افرادی که اجیر میشوند کسانی باشند که به ظاهر از فرمانده تبعیت کنند ولی در فرصت مناسب برخلاف دستورات فرماندهی عمل کرده و حتی صدمات دیگری نیز به برنامه عملیات وارد آورند. فرماندهان خوب این موارد احتمالی را پیش‌بینی کرده با تعبیه قبلی وسائل لازم سعی می‌کنند از پیش آمدن چنین مواردی جلوگیری کرده یا اثرات منفی آن را خنثی کنند. ولی در هر حال وجود این موارد تعریف ما را از پول به عنوان انرژی اجتماعی خدشه‌دار نمی‌کند.

مثال مستقیم‌تر آن وقتی است که یک گروه سیاسی برای ترویج افکار خود کارگرانی را استخدام می‌کند تا اوراق و نشریات آن گروه را چاپ و توزیع کنند. کاملاً روشن است اعتقادات و تمایلات این کارگران در اجرای برنامه مورد نظر آن گروه تأثیر ندارد. کاملاً ممکن است به مانند مثال فوق تعدادی از این کارگران در کار گروهی که آنها را استخدام کرده است اخلال کنند این در اصل مطلب تغییری نمیدهد. در حالت عکس اگر کارگران مذکور خود با محتویات آن نشریات موافق باشند و باین دلیل برای پیشبرد سریع‌تر و بهتر کار فرصت و وقت بیشتری صرف کنند در واقع این افراد انرژی اجتماعی اضافی بر پولی که به عنوان مزد به آنها داده شده است در اختیار آن مرکز گذارده‌اند و این امر هیچ ربطی به آن قسمت از برنامه که با مصرف شدن پول (انرژی اجتماعی پولی) به موقع به اجرا درآمده است ندارد. زیرا این کارگران می‌توانستند خارج از محدوده این رابطه پولی نیز همان کار را انجام دهند.

به همین دلایل است که می‌گوئیم هیچ گروه سیاسی و حزب سیاسی نمیتواند دست به یک فعالیت جدی و مؤثر بزند مگر این که به منابع پولی کافی دست پیدا کند.

دو گروه سیاسی که از لحاظ زمینه مساعد یکسان باشند و نیز از استعدادهای مشابهی برای برنامه‌ریزی و طرح استراتژیک برخوردار باشند آن یک که به منابع پولی بیشتری دسترسی داشته باشد قطعاً در میدان رقابت جلوتر خواهد افتاد.

این مسئله نیز قابل ذکر است که بهترین افکار و برنامه‌های سیاسی، مخصوصاً اگر طرح تازه‌ای را ابداع کنند اگر افراد پول‌داری از آنها حمایت نکنند خیلی به اشکال میتوانند قدم‌های اولیه کار خود را بردارند.

توجه به همین مسائل بود که وقتی قبل از انقلاب بین ملیون و مذهبیون رقابت شدیدی برای فعالیت در اروپا در گرفته بود نویسنده این سطور به یکی از فعالین برجسته مذهبیون که بعدها به مقامات بلندی در رژیم آخوندی دست یافت گفتم: هر جامعه به شکلی از اشکال شرایط مادی فعالیت اپوزیسیون را فراهم میکند خدا شما مذهبیون را لعنت کند که با سیستم خمس و زکات عملاً تمام این امکانات را در انحصار خود گرفته‌اید و هیچ سهمی برای دیگران باقی نمی‌گذارید.<sup>۱</sup>

این نیز روشن است که اگر پول یکی از اشکال انرژی اجتماعی است که مهمترین خصلت آن امکان ذخیره کردن و تراکم کردن این انرژی است بکار بردن آن به کلی مسئله دیگری است. همان طور که هر نوع انرژی دیگر را میتوان به اشکال مختلف بد یا خوب به کار برد. در دست داشتن پول بوسیله یک گروه سیاسی دلیل بر این نمی‌شود که الزاماً آن گروه بتواند به بهترین وجه آن را به کار ببرد یا این که داشتن پول زیاد الزاماً دلیل پیروزی یک گروه نمیشود.

نیروی مسلح: ساده‌ترین و خالص‌ترین شکل انرژی اجتماعی را در یک سازمان مسلح (نظامی) کوچک یا بزرگ می‌یابیم. تعریف یک سازمان نظامی

---

۱ - در اینجا ما تنها از کاربرد پول به عنوان انرژی اجتماعی در چارچوب فعالیتهای سیاسی بحث میکنیم و دیگر کاربردهای آن را در زندگی اجتماعی در نظر نمی‌گیریم. اشاره کنم که کار بردن پول را در زمینه اقتصادی در کتاب جداگانه‌ای به اسم «سیستم مزدوری» تحلیل کرده‌ام.



با تعریفی که از انرژی اجتماعی کردیم ترازوی کافی دارد<sup>۱</sup>. برای درک این تشابه بهتر است به فلسفه وجودی ارتش و نیز نیروهای مسلح دیگر و نقش آنها در جامعه توجه کنیم.

ارتش در ساده‌ترین و اصیل‌ترین تعریف خود عبارت از ارگانی است که دفاع جامعه را از تهدیدات و خطرات خارجی انجام می‌دهد. وقتی یک جامعه در یک جنگ از خود دفاع میکند، یا به دلائلی که خارج از بحث ما است به جامعه دیگر حمله میکند، در این عمل تمام منابع حیاتی و وجودی خود را به کار می‌اندازد. در بررسی رفتار جوامع اولیه در زمان جنگ درگیر شدن تمامی قبیله در جریان جنگ به خوبی روشن است. از آنجا که در این جوامع هنوز پول به عنوان ذخیره‌کننده انرژی اجتماعی رایج نیست در موقع جنگ تمام نیروی زنده و فعال قبیله در جنگ شرکت میکند: جوانان در صفوف مقدم می‌جنگند و دیگران در پشت سر آنها غذا و اسلحه و دیگر لوازم را تهیه می‌کنند و نخبگان قوم تحت هدایت رئیس قبیله عملیات جنگی را به لحاظ استراتژی و تاکتیک هدایت می‌کنند.

ولی در جوامع پیشرفته‌تر که از طرفی پول رایج شده است و از طرف دیگر جامعه وسعت بیشتری به خود گرفته است، در زمان صلح با جمع‌آوری مالیات و ذخیره کردن ثروت که در اختیار قدرت مرکزی است انرژی لازم برای جنگ ذخیره میشود و در عین حال به تدارک اسلحه و ابداعات برای جنگ و دفاع می‌پردازند که آن نیز قسمتی از انرژی فکری و فنی جامعه را بکار می‌گیرد. در موقع جنگ قدرت مرکزی اختیارات بسیار زیادتری پیدا می‌کند و این بنا بر تعریفی که از انرژی اجتماعی کردیم بدین معنی است که جامعه با اطاعت بیشتر از قدرت سیاسی انرژی بسیار زیادتری را در اختیار آن می‌گذارد. در این روند خود ارتش تنها به عنوان یک ارگان وارد عمل میشود و ملاحظه می‌کنیم که ارگان‌های دیگر جامعه مانند ارگان‌های اقتصادی،

۱ - توضیح این که وقتی ما با یک سازمان نظامی روبرو هستیم در داخل فضای آن جهت‌گیری سیاسی وجود ندارد. این جهت‌گیری از خارج به آن داده میشود.

فنی، علمی و سیاسی نیز میزان همکاری و هم‌آهنگی خود را بالاتر برده و تمام امکانات خود را در اختیار جنگ می‌گذارند. اما از آنجا که در زمان صلح نیز همیشه خطر جنگ وجود دارد، و نیز امکان ذخیره انرژی اجتماعی به صورت پول بوجود آمده است جامعه به تأسیس یک ارگان خاصی که ارتش نام دارد می‌پردازد که در هر لحظه آماده باشد وارد عمل شود. این ارگان خودمختار و قائم‌بالذات نیست چون وجود و عمل خود را الزاماً از هم‌آهنگی انواع فعالیت‌های همه جامعه دریافت می‌کند و مخصوصاً هدایت و به کار بردن جهت عمل (اکسیون) خود را از دستگاه سیاسی دریافت می‌دارد. ولی آنچه مهم است این است که ارتش یا یک جزء ارتش به عنوان یک ارگان یا یک نیروی اجتماعی سازمان یافته است که هر لحظه آمادگی این را دارد که با اطاعت از فرماندهی وارد عملیات شود. کشور در حالت عادی این فرماندهی را از ارگان سیاسی دریافت می‌کند. حال کسی که فرماندهی عملیاتی و نظامی این نیرو را در اختیار دارد، اگر در لحظه معینی خود را جانشین دستگاه‌های سیاسی بکند و نیروئی را که دارد، نه در جهت هدف‌هایی که آن دستگاه اختیار می‌کند بلکه در جهت سیاستی که خود آن فرمانده تشخیص می‌دهد بکار برد، می‌گوئیم کودتا انجام شده است.

عین تحلیل فوق را با تفاوت‌های جزئی در مورد دیگر قوای مسلح نیز میتوانیم انجام دهیم. حال می‌گوئیم ارتش و دیگر نیروهای مسلح، حزب یا احزابی هستند که به لحاظ سیاسی خنثی بوده مسئولیت حفظ و حمایت جامعه موجود را دارند یعنی از خود دارای پروژه اجتماعی و سیاسی نیستند. بلکه مدافع پروژه سیاسی و اجتماعی فعلی جامعه می‌باشند و اگر فرماندهی ارتش از این وظیفه انحراف حاصل کند و نیروئی را که در اختیار دارد، در خدمت پروژه سیاسی فردی خاص قرار دهد نه به عنوان یک فرمانده نظامی بلکه به عنوان یک فرد سیاسی از موقعیت خود به نفع آن پروژه سیاسی سوءاستفاده کرده است. حال اگر این پروژه سیاسی بنا بر آنچه که قبلاً گفتم تحت تأثیر عامل خودخواهی آن فرمانده تنظیم شده باشد اثراتی که بر آن مترتب است ممکن است به

نفع یا ضرر جامعه باشد بر حسب این که پروژه سیاسی آن فرمانده مطابق ساختار و دینامیسم فرهنگی جامعه باشد یا نه.

در صورت اول فرمانده مذکور پس از کودتا باید تسلیم سنت‌های سیاسی جامعه بشود و هم‌آهنگی مختل شده بین ارگان‌ها و نهادهای جامعه را برقرار کرده و از فرماندهی ارتش نیز برکنار شود ولی میدانیم که اغلب چنین نیست و کودتا همیشه به نفع یک پروژه سیاسی که با طبیعت جامعه انطباق ندارد صورت می‌گیرد. از آنجا که پیدایش کودتاها در قرن حاضر بسیار زیاد شده است مفید است روی وجوه مشترک و تفاوت‌های احزاب که آنها نیز در این دو قرن اخیر بوجود آمده‌اند تکیه بیشتری کنیم.

### تفاوت گروه‌های سیاسی (احزاب) و ارتش

گفتیم که یک گروه سیاسی پس از تأسیس هسته مرکزی بلافاصله وارد مرحله جذب نیروهای اجتماعی میشود. اگر جامعه را به عنوان فضای سربازگیری برای گروه‌های سیاسی تلقی کنیم که هست، از آنجا که این گروه سیاسی در مقابل گروه‌های سیاسی رقیب و از جمله قدرت حاکم قرار دارد، برای این که موفق شود بایستی به یک استراتژی و ایجاد تاکتیک‌های موثر برای جلب و سازمان دادن افراد دست بزند. به این ترتیب روشن است که تفاوت ارتش و حزب در مقدم و مؤخر بودن استراتژی در رابطه با جمع‌آوری و به کار بردن انرژی اجتماعی است.

در ارتش قبلاً این انرژی اجتماعی بر اساس نیازهای جامعه ذخیره و متشکل شده است و ستاد ارتش برای بهترین کاربرد این انرژی حاضر در مقابل دشمنان جامعه باید به طرح استراتژی‌های نظامی دست بزند.

در حزب برعکس در مرحله اول فعالیت، طرح استراتژی برای جذب و سازمان دادن انرژی اجتماعی است. و این کار به مراتب بفرنج‌تر و مشکل‌تر از طراحی استراتژی نظامی است. دلایل آن زیادند و از بحث درباره آنها می‌گذریم.

## انرژی‌های بالقوه

شاید این اصطلاح خیلی خوب و دقیق نباشد اما به خوبی بیان‌گر یک واقعیت است. و آن این که یک پروژه سیاسی از طرف شخصیت یا گروه سیاسی یا غیرسیاسی عنوان شود که دارای یک اعتبار اجتماعی خاص باشد. این اعتبار میتواند پایه اعتماد افراد به آن پروژه سیاسی بشود. در درجه خفیف‌تر این اعتبار ممکن است در فراخوانی آن شخصیت یا گروه به یک عمل سیاسی محدود و موثر واقع شود. میگوئیم یک انرژی اجتماعی بالقوه وجود دارد که به فراخوانی شخصیت‌ها و یا گروه‌های با اعتبار اجتماعی (سیاسی، مذهبی، علمی، فرهنگی و روش اخلاقی) جواب مثبت میدهد و خود را در اختیار مرکز فرماندهی که این شخصیت از آن پشتیبانی کرده است قرار میدهد. مهمترین این نوع ذخائر در دسترس شخصیت‌های دارای منزلت و مسئولیت اجتماعی هستند. به همین دلیل است که وقتی این نوع شخصیت‌ها مردم را مورد خطاب قرار میدهند ممکن است خطابه آنها تبدیل به یک حادثه مهم تاریخی بشود زیرا به رفتار تعداد زیادی از افراد جهت معینی می‌بخشد. مثلاً وقتی ژنرال دوگل در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ مردم فرانسه را مورد خطاب قرار داد و آنها را به مقاومت در برابر آلمان اشغال‌گر دعوت کرد، این یک حادثه تاریخی بود که انرژی اجتماعی بسیار بزرگی را در جهت مقاومت با آلمان‌ها تجهیز کرد و نیز به همین دلیل است که اظهار نظرها هر قدر صحیح یا غلط باشند، وقتی اهمیت پیدا می‌کنند که از طرف شخصیت‌هایی که در منزلت‌های اجتماعی معینی قرار دارند بیان شوند. مثال را از حوادث ایران بزنیم بدون این که بخواهیم آن را با حادثه فوق مقایسه کنیم. وقتی شاپور بختیار در مقام نخست‌وزیری اعلام داشت که پوپل آری، اما پوپولاس نه، و حکومت ملایان باعث خرابی و سقوط مملکت خواهد شد، لابد به غیر از او بسیاری کسان دیگر بودند که این حقیقت را می‌دانستند و در صحبت‌های خود حتی قبل از بختیار نیز به این و آن گفته بودند ولی سخن آنها در رفتارهای بعدی مردم بی‌اثر بود. در حالی که همین سخن برای بختیار اعتبار سیاسی و اخلاقی زیادی بوجود آورد و پیام‌های بعدی او در

تعیین شکل رفتار مردم موثر افتاد. وقتی میتوانیم این اثرگذاری را بهتر درک کنیم، که سخن بختیار را با عمل سنجابی در همان زمان مقایسه کنیم. این هر دو شخصیت هر دو عضو شورای جبهه ملی بودند ولی دو جهت‌گیری کاملاً مختلف انتخاب کردند. دکتر سنجابی که برای شرکت در جامعه سوسیالیستها عازم کانادا بود به پاریس آمد و چون آن روزها خمینی را مرکز توجه افکار عمومی داخلی و خارجی یافت بدون توجه به موقعیت جبهه ملی که تمام جراید خارجی جبهه ملی را جانشین شاه می‌دانستند، بدون اجازه شورا به دیدار خمینی رفت و آن سه ماده بیعت‌نامه را یکطرفه امضاء کرد و جبهه ملی را تسلیم خمینی نمود و یکباره همه امید مردم را از رهبری جبهه ملی مأیوس کرد.

و نیز مثال دیگر حرف خود خمینی است که با شعار «شاه باید برود» توانست نیروهای عظیمی را برای مبارزه با رژیم شاه تجهیز کند در حالی که قبل از او بسیاری این حرف و سخن را در محافل خصوصی گفته بودند و آن سخن‌ها نمیتوانست در جهت دادن به انرژی‌های اجتماعی تأثیر داشته باشد. از بسط این مقال خود بخود به شکل دیگری از انرژی اجتماعی پی می‌بریم که آن خود سخن است.

### سخن

سخن ابزار انتقال معانی بین دو انسان است و هم بدین دلیل میتواند سرچشمه بوجود آوردن و تجهیز انرژی اجتماعی بسیار نیرومندی باشد. وقتی یک معنا از ذهن گوینده به ذهن شنونده منتقل میشود، این شنونده ممکن است موقعیت خود را در محیط متفاوت از موقعیتی تصور کند که قبل از شنیدن آن سخن در ذهن می‌داشت. و هم به این دلیل برای تطبیق دادن خود با این موقعیت ذهنی جدید رفتارش را انتخاب میکند. میگوئیم سخن اقتصادی‌ترین و موثرترین وسیله این انتقال است بطوری که اگر رابطه کلامی بین دو انسان وجود نداشته باشد، این انتقال، معنا بوسیله ابزارهای دیگر مثلاً ژست یا ایجاد موقعیت اجباری کار بسیار مشکلی است.

مثالی این معنی را روشن میکند: روزی در مأموریت دفع ملخ، قطعه زمین بزرگی را در صحرا سم‌پاشی کرده بودم. در بازگشت چوپانی را دیدم که گوسفندان خود را بدان سمت میراند. به او گفتم که آن قطعه زمین سمپاشی شده است و گوسفندان را به آنجا نبرد. معلوم شد کر و لال است سعی کردم با ژست و ادا معنا را بدو منتقل کنم نفهمید. ناچار متوسل به زور شدم و راه مخالف را به او نشان دادم که گوسفندان را بدان سمت ببرد.

بحث درباره انرژی اجتماعی را به همین جا ختم کرده و به بحث اصلی بازمیگردیم. سؤال این است که یک گروه سیاسی چگونه می‌تواند به جذب و سازمان دادن انرژی اجتماعی موفق شود؟ فرض را بر این گذاشته بودیم که این گروه از حداقل شرایط گروه سیاسی بودن، برخوردار است، یعنی:

۱ - دارای یک پروژه اجتماعی است.

۲ - این پروژه اجتماعی در نظر افراد گروه دارای یک توجیه فلسفی و یک توجیه جامعه‌شناسانه است.

۳ - گروه برای جذب انرژی اجتماعی لازم با اتکاء به آن فلسفه و آن جامعه‌بینی خاص دارای یک استراتژی است. لازم به تذکر است که این استراتژی تنها مربوط به جذب انرژی اجتماعی نه بکار بردن آن برای مقابله با رقبا است. این مرحله بعد از مرحله جذب و سازمان‌دهی خواهد بود.

یک چنین گروهی حال می‌خواهد در محیط اجتماعی افراد را به سوی خود جلب کند. او به چه وسائلی باید متوسل شود تا توفیق حاصل کند؟ می‌گوئیم وجود و اراده یک چنین گروهی با شرایطی که برشمردیم خود یک انرژی اجتماعی است. ولو بسیار محدود. حال اضافه میکنم که مطلع شدن جامعه از وجود این گروه در درون خود بلافاصله فضای فکر سیاسی را تغییر میدهد. شدت و ضعف این اثرگذاری تابع عوامل زیر است:

۱ - موقعیت اجتماعی افراد تشکیل‌دهنده گروه.

۲ - نزدیک بودن پروژه اجتماعی گروه به خواست‌های مهمی که در

جامعه وجود دارد.

- ۳ - اراده گروه به موقعیت و آگاهی مردم از این اراده.
- ۴ - امکانات بالقوه‌ای که گروه در اقتدار دارد تا این اراده را به اطلاع دیگران برساند.
- ۵ - وجود الگوهای مشابه در اذهان عمومی.

### ساده‌ترین شکل

ساده‌ترین شکل تأسیس یک گروه سیاسی بدین صورت ظاهر میشود که یک شخصیت اجتماعی با اعتبار کافی بتواند حداقل شرایط پنجگانه فوق را در یک جا جمع کند. در طول تاریخ تمام ملل جنبش‌های عظیم به همین شکل بوجود آمده‌اند. کافی است به تاریخ این جنبش‌ها نگاه کنیم تا الگوی یگانه‌ای از این روال شکل‌گیری جنبش را که در آنها وجود دارد، دریابیم. تاریخ یهود، اسلام، و بودائی‌گری نمونه‌های برجسته این الگو را بدست میدهند. در این الگو اراده شخصیت مرکزی عامل تعیین‌کننده‌ای در پیروزی پروژه سیاسی است.<sup>۱</sup> درجه کارآئی این الگو به قدری است که شکل‌بندی‌های دیگر که از پیدایش پروژه به صورت گروهی شروع می‌کنند و در ابتدای امر یک شخصیت با اعتبار بیانگر آن نیست تنها وقتی موفق میشوند که در جریان پیشرفت به چنین الگویی نزدیک شوند. به عنوان مثال میتوان گفت مسیحیت از این نوع است. تاریخ درباره هدف‌ها و گفته‌های شخص مسیح ساکت است. تاریخ مسیحیت بعد از مسیح با فعالیت حواریون شروع میشود. پروژه سیاسی آنها ایجاد نوعی کمونیسم اولیه بوده است. و در ابتدای کار توفیق چندانی نداشته‌اند. از وقتی جنبش مسیحیت قوت می‌گیرد که این حواریون موفق میشوند تمامی پروژه را در شخصیت مردی که ابداً معلوم نیست با برنامه آنها توافقی داشته است متبلور کنند. عین این روند را در جنبش کمونیسم مشاهده میکنیم. شخص مارکس نه چنان موقعیت اجتماعی مهمی داشت که بتواند موسس یک جنبش بزرگ بشود. (به تاریخ

۱ - واضح است که در این بیان ما مذاهب بزرگ را نیز به عنوان پروژه سیاسی تلقی میکنیم.

بین‌الملل اول رجوع کنید که بعد از ۹ سال شکست خورد) و نه خود او اراده این را داشت که سر منشاء تحقق یک پروژه سیاسی بزرگ بشود زیرا (و این خود یک طرفه تاریخی است) که او تحت تأثیر این فکر خود که کمونیسم یک ضرورت تاریخی است و شرایط تحقق آن هنوز بوجود نیامده است. او از اراده لازم برای طراحی یک پروژه سیاسی و اصرار در تحقق آن محروم ماند. اما لنین که در واقع مارکسیسم را به عنوان یک وسیله برای تحقق یک پروژه سیاسی انتخاب کرده بود. توانست شرایط پنجگانه فوق را فراهم آورد. او مخصوصاً با ایجاد یک سازمان شبه‌نظامی به عنوان حزب کمونیست و دستیابی به شرایط مادی فعالیت سیاسی (از جمله پول) و استفاده کاملاً هوشیارانه از شرایط کاملاً محلی و مخصوص روسیه‌ای که در جنگ شکست خورده بود پروژه سیاسی خود را به موقع اجرا بگذارد.

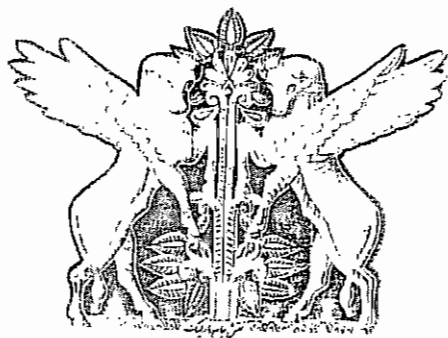
از مثال‌های دور دست که بگذریم در تاریخ اخیر جهان نیز نمونه‌های جنبش ناسیونال سوسیالیسم در آلمان، فاشیسم در ایتالیا، فالانژ در اسپانیا، و گولیسم در فرانسه همه از این الگو تبعیت کرده‌اند. سه مثال تاریخی در ایران نیز موید این نظر است. حال به تاریخ ایران نگاه کنیم. تأسیس تمام سلسله‌های سلطنتی ایران از این الگو پیروی کرده‌اند و نیز سه حادثه بزرگی که در تاریخ ۶۰ ساله ایران رخ داده‌اند یعنی تأسیس سلسله پهلوی، جنبش ملی کردن نفت و جنبش ملایان به رهبری خمینی نیز موید این نظر هستند. تاریخ تأسیس سلسله پهلوی از اذهان به دور است ولی وقتی یادداشت‌ها و خاطرات نویسندگان آن دوران را میخوانیم به خوبی احساس میکنیم که اراده شخص رضاخان وزیر جنگ هم بر بدست گرفتن قدرت سیاسی و ایجاد نظم در فضائی که هرج و مرج حاکم بود حتی افراد آزادیخواه و دموکراتی نظیر ملک‌الشعراى بهار یا عارف را به ضرورت همکاری با او قانع میکرد. از این نمونه جالب‌تر باز هم نمونه‌های جنبش ملی و جنبش آخوندی است. با خواندن آنچه که درباره جنبش ملی کردن صنایع نفت تحلیل اوضاع و شرایط سیاسی اجتماعی آن روز ایران و مخصوصاً زندگی‌نامه مصدق بدست می‌آید و خاطره کسانی که در آن دوران زندگی میکردند و به یاد دارند و آن را تصدیق



می‌کنند، این است که در آن روزگار با وجود این که سر فصل مرامنامه تمام احزاب سیاسی و از جمله حزب توده استقلال ایران بود، تنها کسی که در بین رجال و مردان سیاسی آن روز به این اصل اعتقاد خلل‌ناپذیر داشت مصدق بود. بدیهی است که مصدق از منزلت اجتماعی و سیاسی خاصی برخوردار بود چه بسا افراد دیگری نیز در جامعه وجود داشتند که نسبت به اصولی که مصدق از آن دفاع میکرد پابرجاتر، آگاه‌تر و با لیاقت‌تر بودند ولی هیچ کدام منزلت و موقعیت خاص مصدق را نداشتند و در نتیجه نمی‌توانستند اولین هسته مرکزی لازم برای شکل‌یابی یک جنبش را بدور خود جمع کنند و نیز بتوانند اعتماد تعداد کافی از مردم را که شرط اجتناب‌ناپذیر شکل‌یابی یک جنبش است بدست آورند. و هم از این طریق شرط چهارم، یعنی تدارک شرایط مادی را که بالقوه در جامعه وجود دارد به صورت بالفعل درآورد. همین موقعیت و همین امکانات به مصدق اجازه میداد که برنامه (و نه پروژه اجتماعی سیاسی) خود را مبنی بر بازگردانیدن استقلال ایران به صورت مشخص و قابل فهم برای همه مردم به همگان ارائه دهد. از یک چنین موقعی به بعد یک نوع عمل و عکس‌العمل متقابل و متضاد بین اراده چنین شخصی و مردم آغاز میشود. که در هر دور از فعل و انفعال سیاسی (که خواهیم دید) به میزان بیشتری از اراده نهفته و به خواب رفته مردم را بر فعالیت، جهت بدست آوردن استقلال بالاتر میبرد.

اینجا است که شرط دوم از شرایط پنجگانه صورت وقوع می‌یابد. بین برنامه (پروژه سیاسی) گروه سیاسی (در اینجا مصدق و جبهه ملی آن روز) و خواست‌های مهم مردم توافق و هم‌آهنگی بوجود می‌آید. کم‌کم این توافق و هماهنگی در تبادل روانشناسی بین «رهبر» و مردم به جایی میرسد که مصدق به عنوان تبلور اراده جامعه جلوه‌گر میشود و گفتگو بین او و مردم به صورت پیام و تظاهرات آن چنان انرژی اجتماعی را تجهیز می‌کنند که مقابله با آن دیگر برای مخالفان و دشمنان مشکل و حتی غیرممکن میشود. در جریان این گفتگوی عملی و کلامی خاطرات گذشته زنده میشوند. مبارزات مردم در زمان مشروطیت و فداکاری‌های آنها برای بدست آوردن حاکمیت

ملی به عنوان الگوی گم‌شده‌ای از نو در اذهان جای می‌گیرد. و به لحاظ روانشناسی بسیاری را آماده می‌کند که برای رسیدن به هدف از هیچ فداکاری خودداری نکنند. و این پنجمین شرط از فهرست شرایط ذکر شده است. بدین سان یک نیروی سیاسی بسیار نیرومند در ساده‌ترین و برترین شکل آن بوجود می‌آید و به کاری دست می‌زند که قبل از شکل‌گیری جنبش برای همه کس جزء محالات به نظر میرسید. در تاریخ کارمندان انگلیسی شرکت نفت مجبور به ترک خاک ایران میشوند و صنایع نفت ایران در صحنه بین‌المللی به عنوان ملک طلق ایران شناخته میشود و پروژه سیاسی تحقق می‌یابد.



## فریب و دروغ بزرگ



در این شماره سهند نیز از کتاب «درسهای رهبر شیعیان جهان» مطالبی از فریب و دروغ رایج در رژیم خانمان برانداز آخوندی را آورده‌ام که به خوبی نشان میدهد آنچه در این کتاب از درفشانی‌های حضرت امام خمینی آمده درست عکس آن را به اجرا درآورده‌اند. به این فرمایشات امام با عنوان «لزوم نجات مردم مظلوم و محروم» توجه کنید:

«... استعمارگران بدست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند نظامات ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند «ظالم و مظلوم» در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم تلاش میکنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم، ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر میدهد که دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید. علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع

ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخواران در ناز و نعمت بسر ببرند. امیرالمؤمنین میفرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پر خوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشسته و بیکار نایستند...

... امروز چطوری میتوانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم که عده‌ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سر نیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده‌اند و نمیگذارند از حداقل نعمتها استفاده کنند. وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تصور میکنم با وضعی که توسط علمای اسلام بوجود آمده احتیاج به توضیح نباشد. بنا به اقرار گردانندگان رژیم اسلامی ۴۰٪ مردم زیر خط فقر زندگی میکنند. از مال اندوزی و شرکت‌های افسانه‌ای روحانیون به قدرت رسیده چیزی نمیگویم از تصاحب اموال مردم به زور از مافیای اقتصادی آخوندی حرفی نمی‌زنم از ظلم و فشار به کارگران، دانشجویان، جوانان، زنان، معلمان حرفی به میان نمی‌آورم از فساد و فحشاء و اعتیاد به مواد مخدر که زائیده حکومت‌گری آخوند است بحث نمی‌کنم. که احتیاجی به بازگو کردن نیست چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

اصولاً در رژیم اسلامی دست‌پخت آخوند در ایران، دروغ گفتن بستگی به مقام گوینده دارد هر چه طرف مقامش بالاتر باشد به همان نسبت دروغ باید بزرگتر باشد تا در شأن گوینده به حساب آید.

برای نمونه سخنان ریاست جمهوری جناب آقای حجت‌الاسلام دکتر محمود احمدی‌نژاد؟! که در رابطه با سفرش به آمریکا در یکی از مساجد جنوب شهر فرموده‌اند: توجه کنید «شکست آمریکا در دانشگاه کلمبیا پیروزی بزرگی نصیب ملت ایران کرد»!؟

آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نیز خطاب به آقای احمدی‌نژاد فرمودند: «سخنرانی شما در دانشگاه کلمبیا و مسئله‌ای که در این دانشگاه پیش آمد و سخنرانی شما در مجمع عمومی سازمان ملل در مجموع مایه سرافرازی ملت ایران شده است»!<sup>۱</sup>

آنچه به قول جناب ولی فقیه مایه سرافرازی ملت ایران شد سخنان رئیس دانشگاه کلمبیا بود که خطاب به آقای احمدی‌نژاد گفت: «آقای احمدی‌نژاد، شما تجلی تمامی نشانه‌های یک دیکتاتور حقیر و ستمگر هستید. شما یا گستاخانه تحریک می‌کنید یا بی‌سواد هستید.»

### زورگوئی و بستن راه تنفس توسط غربی‌ها

آقای احمدی‌نژاد مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی در مراسم افتتاح مسابقات قرآن فرمودند: «غربی‌ها راه تنفس ملت‌های خود را بسته‌اند، مردم در کشور این زورگویان نمیتوانند با اطمینان و امنیت حتی از تلفن استفاده کنند، نامه‌ای بنویسند یا در بازار و خیابانها به راحتی قدم بزنند. این‌چطور دموکراسی است آنها حتی آبروی شیطان را هم برده‌اند.»

### این هم از افاضات علمی آقای احمدی‌نژاد

زمین نمیتواند در جایی که همه افراد آن مؤمن هستند بلرزد و آن را خراب کند اگر همه پاک باشند و هر نگاه و قلمی پاک باشد، طبیعت نمیتواند با این دل‌های پاک همراهی نکند. چرا که خدا و پیغمبر و معنویت در زندگی انسان تأثیر دارد و برخی از حوادث با رفتار انسانها ارتباط دارد. (کیهان لندن شماره ۱۱۷۰)

این هم یک دروغ و فریب از حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهور ۲۲ میلیونی: «بارها گفته‌ام، هویت، انقلاب اسلامی و چهارچوب هویت، انقلاب اسلامی است، امام خمینی بزرگترین اصلاح‌طلب دوران بودند که توانستند از دل انقلاب قانون اساسی و جمهوری اسلامی را بیرون بیاورند.»!!! (البته با فریب مردم و سوار شدن بر موج انقلاب. بیچاره سید اولاد

پیغمبر با زبان بی‌زبانی بارها گفته و میگوید: «بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم، که من این ره نه به خود می‌پویم در پس آینه طوطی صقتم داشته‌اند. آنچه ولی فقیه گفت بگو میگویم. گور پدر ۲۲ میلیون رأی‌دهندگان که با زین و پالان از مادر زاده شده‌اند. این را هم از علی اکبر ولایتی پزشک و مشاور سیاسی بشنوید «امروز کشورهای اسلامی دوره رنسانس را پشت سر گذاشته‌اند و قلب تپنده این پایداری در جهان جمهوری اسلامی است.»

### سخنان آیت‌الله جنتی در نماز جمعه ۱۲ مرداد ۱۳۸۶:

«کشتن این ۱۶ نفر از ارازل و اوباش و شروران بهترین اقدام انتظامی و سیاسی و فرهنگی بود. اگر حضرت علی بود بیش از اینها اقدام میکرد. اگر امنیت نباشد حکومت به هدفهای خود نمیرسد لذا این کارها باید ادامه یابد.»  
 آقای جنتی راجع به رأی مردم و اکثریت گفت: هیچ وقت اسلام با عدد پیش نرفته است در اسلام همیشه اکثریت با اهل باطل است و اقلیت با اهل حق. پس عدد مطرح نیست و ما نباید از تعداد افراد وحشت داشته باشیم. آنچه ولی فقیه فرمودند حجت است نه رأی مردم.»

### این هم دروغ و فرب دیگر از برادر احمدی‌نژاد بازرس ویژه نهاد ریاست جمهوری

آقای داود احمدی‌نژاد بازرس ویژه در شورای اداری زنجان چنین افاضه کلام نمودند: «بلوک شرق را متلاشی کردیم حالا نوبت بلوک غرب است. ما امروز همه سرباز خلیفه خدا بر روی زمین هستیم و در مسیری گسام بر میداریم که همه انبیاء برای رفتن به سوی آن تلاش کردند.»

### این هم دروغی دیگر از معاون دادستان تهران:

محمود سالارکیا معاون امور زندانهای دادستان روز سه شنبه در باره وضعیت دانشجویان امیرکبیر گفت: «اخیراً خبرنگاران از زندان اوین بازدید

کردند برخی مواردی را که ذکر میکنند به هیچوجه در زندان مطرح نیست. دانشجویان امیرکبیر شکنجه نشده‌اند برخی محدودیت‌ها اعمال میشود که عنوان شکنجه به آن تعلق نمی‌گیرد.»

### شاهد از غیب:

دروغ استخوان ندارد که در گلو گیر کند حالا درست عکس فرمایشات جناب معاون را از خود دادستان بشنوید:

«سعید مرتضوی دادستان تهران، خانواده‌های، احسان منصوری، احمد قصابان و مجید توکلی دانشجویان دستگیر شده دانشگاه امیرکبیر را احضار کرد و خطاب به آنان گفت: «هنوز بچه‌هایتان را شکنجه نکرده‌ایم تا بفهمند شکنجه یعنی چه. بارها به شماها هشدار داده‌ایم که مصاحبه نکنید، با کسی حرف نزنید اما باز کار خودتان را کردید چون خبرهای داخل زندان را پخش کردید بچه‌هایتان را به انفرادی منتقل کردیم.»

### فریبی دیگر از امام جمعه شهر کرد:

حجت‌الاسلام محمدرضا ناصری یزدی امام جمعه و نماینده ولی فقیه در دیدار با رؤسای آموزش و پرورش مناطق ۱۷ گانه چهاربحال بختیاری در استانه بازگشائی مدارس فرمودند: «خدا نان داد و خدا آب داد را به جای بابا نان داد بابا آب داد، به کار ببرید و برنامه اقامه نماز در مدارس و آموزش الفبای قرآن بصورت هنرمندانه و حجاب اسلامی را بدقت اجرا نمائید.

چندی پیش در رسانه‌های خبری آمده بود که در پاکستان کتابهای درسی مربوط به علوم هندسی، دو خط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند را تغییر دادند و نوشتند «دو خط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند اگر خدا بخواهد) معلم بخت برگشته‌ای بر سر کلاس وقتی آن را دید گفت: چه خدا بخواهد و چه خدا نخواهد دو خط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند نتیجه این شد که آن معلم را اخراج و یکسال زندانی نمودند. البته اسلام مرز نمی‌شناسد و فریب و تحمیق امت اسلامی سکه رایج در تمام کشورهای اسلامی است.

# شیطان در سوراخ بینی

... پیش از برگزاری نماز با شستشوی بینی، شیطان را از سوراخ آن خارج کنید.



اینچنین باید آب را به بینی کشید تا شیطان از آن خارج شود.



حدیث

صحیح البخاری، جلد چهارم، شماره ۵۱۶، شیطان تمام مدت شب را در درختی بالای سوراخ بینی می‌نشیند.

زیر بنام شماره (۱) ما باید باور داشته باشیم که شیطان در بخش بالایی بینی افراد مردم لانه می‌کند، ولی نمی‌دانیم این کار را چگونه انجام می‌دهد، زیرا آگاهی به این عمل درست به‌دنبال آزار و وهجو است که ما از آن چیزی نمی‌دانیم، مگر اینکه بنامش الله از آن به‌ما آگاهی دهد.

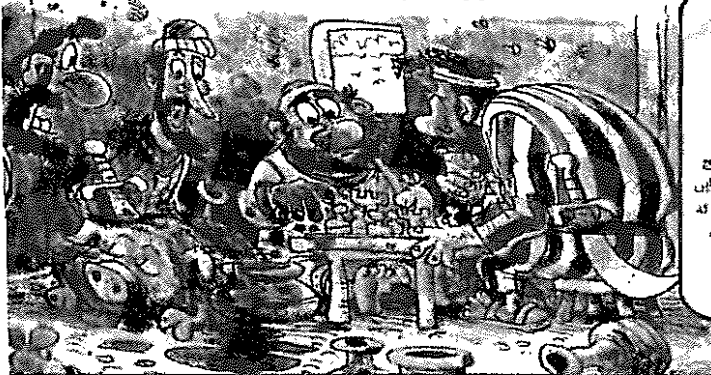
صحیح مسلم، جلد اول، شماره ۲۶۲، ابو هریره روایت کرده است که پیامبر الله گفت: زمانی که هر یک از شما از خواب بیدار می‌شود و وضو می‌گیرد، باید صد مرتبه در بینی خود آب فرو کند تا ریه‌ها در هنگام شب شیطان در بخش داخلی سوراخ بینی شما بنشیند کرده است.

کسی که شطرنج بازی کند، مانند آنست که دست در گوشت و خون خوک کرده باشد.



## بازی شطرنج ممنوع است.

محمد بازی شطرنج را حرام و ممنوع اعلام نمود.



حدیث

صحیح مسلم، جلد چهارم، شماره ۵۶۱۲، فصل ۹۶۶

پیامبر الله گفته: بازی شطرنج ممنوع است، زیرا هر کس به این بازی دست بزند، مانند آنست که در گوشت و خون خوک دست فرو کرده باشد.



## نگرانی از ورود پول حرام:

یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی عضو فراکسیون اصولگرایان که نخواست اسمش فاش شود در مجلس گفت: «برخی از مسئولان نگرانند اعتباراتی که توسط مجالس آمریکا برای خرابکاری در ایران تصویب شده از طریق ایرانیان مقیم خارج، وارد کشور شود» (کیهان لندن شماره ۱۱۸۲ صفحه ۱۰) البته وجوهی که به عنوان هدیه توسط شرکت نفت بلژیک به حساب برادر آقای رفسنجانی یا آقازاده‌های سایر آیات و حجج اسلام ریخته شود حرام نیست!!! در زمان شاه رئیس داری گران رشوه گرفته بود از کار برکنار و محاکمه شد وی در آخرین جلسه دادگاه به عنوان آخرین دفاع گفت: «من هدیه گرفته‌ام نه رشوه - فرق است میان قر و عشوه».

## امام زمان در دانشگاه کلمبیا

آقای احمدی‌نژاد در دانشگاه علم و صنعت گفت: «بنده وقتی در آنجا حضور داشتم، یقین داشتم که با فضای مسمومی که آنان در دانشگاه ایجاد کردند مولایم امام زمان خواهد آمد و صحنه را اداره خواهد کرد.»

## این هم دروغ و فریبی دیگر از آقای حاج محمود احمدی‌نژاد

### بعد از زیارت مکه و توبه

امام زمان بیکار ننشسته، دارد جهان را مدیریت میکند. سیاست دو زار نمی‌ارزد اگر سیاستمدار در انتظار مهدی نباشد، نظام ولایت فقیه اصلاً مأموریتی جز دعوت به امام زمان ندارد. در دانشگاه کلمبیا نقشه داشتند که ما را بی‌آبرو کنند اما امام زمان آمد و صحنه را مدیریت کرد و توطئه‌ها به خودشان برگشت. (سخنان احمدی‌نژاد در روز عید قربان در جمع حجاج ایرانی در مکه). با توجه به اوضاع و احوال جهان و این همه نابسامانی‌ها معلوم می‌شود مدیریت امام زمان خیلی ضعیف و ناکارآمد است با این مدیریت بعد از تشریف فرمائی ایشان خدا عاقبت جهان را به خیر بگرداند.

## قرآن را بخوانیم (بخش سوم)

رئوس مطالب بخش پیشین:

معنای کلمه قرآن - چگونگی پیدایش قرآن و توافق نهایی در باره نسخه واحد - قرآن و زبان عربی و برگردان آن به فارسی و نسخه مورد نظر ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای - فهرست مطالب قرآن - نقش جمع‌کنندگان نخستین آیه‌ها و سوره‌ها، مترجمان و مفسران و تأویل‌کنندگان و مذاهب و طریقت‌ها و مکتب‌ها - تأکیدات و باورهای مشهور اهل ایمان بر استحکام قرآن - لزوم مراجعه آزادانه و بی‌واسطه عموم به قرآن - انتقال قرآن از حیطة ایمان به حوزه ادراک - قرآن سند واقعی اسلام راستین - نگاه قرآن به یهود - زن در قرآن.

\*\*\*

### قرآن و برده و کنیز

قرآن در آیات گوناگون (دست‌کم ۱۲ آیه که اشاره مستقیم دارد) از وضعیت و موقعیت غلام و برده و کنیز در جامعه اسلامی سخن می‌گوید و پرواضح است که معادل این حالت را در آخرت با برخورداری از حور و غلمان وعده می‌دهد.

بدین معنا غلامان و کنیزان قشر مهمی را تشکیل میداده و داد و ستد در این فقره تا این اواخر ممکن و رایج بوده است و هنوز شنیده میشود. نکته قابل توجه، خرید و فروش سیاهان آفریقا بود که با عاملیت و مشارکت تجار عرب تا قاره آمریکا نیز گسترش یافت و جمعیت سیاه شمال آمریکا از اعقاب همانها هستند. منتهی سیاهانی که به نقاط اسلامی غیرآفریقائی صادر شدند بیشتر به سبب اخته شدن از زاد و ولد باز ماندند.

حال به برخی از آیات نظر بیافکنیم:

«ای پیغمبر (گرامی) ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی که به غنیمت خدا تو را نصیب کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه‌ای که خود را به رسول بی‌شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم (هبه و بخشیدن زن و حلال شدن او) مخصوص تو است دون مؤمنان که ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را (پیشتر با شرایط و عدد و حقوق آنها بر شوهر همه را به علم خود) بیان کردیم این زنان همه را که بر تو حلال کردیم (و تو را مانند مؤمنان امتت به احکام نکاح مقید نکردیم) بدین سبب بود که بر وجود (عزیز) تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان (خصوص بر تو) مغفرت و رحمت بسیار است. (۵۰)»

سورة الاحزاب صفحه (۴۲۴)

این آیه ویژه خود پیغمبر است که حکایت از حلال شدن زنان اسیر و تبدیل شده به کنیز در غزوات دارد که به دیگر مسلمین نیز تسری داده میشود.

«خدا برای هدایت شما هم از عالم خود شما مثالی زد (شما فکر کنید) آیا هیچ یک از غلام و کنیزان ملکی شما در آنچه (از مال و حقوق و مقام) که ما روزی شما را گردانیدیم با شما شریک هستند؟ تا شما و آنها در آن چیز بی‌هیچ مزیت مساوی باشید؟ و همانقدر از بیمی که شما از نفوس خود دارید هم از آنان دارید؟ (هرگز ندارید و هیچ آنها را شریک و مساوی با خود نمی‌دانید پس چگونه مخلوقات مملوک خدا را شریک خدا گرفته و معبود خود می‌گردانید. (۲۸)

سورة الروم صفحه (۴۰۷)

آیه فوق در باب حقوق غلام و کنیز ملکی حاوی ابهاماتی است که

البته مترجم فارسی رفع شبهه کرده و تساوی ارباب با برده را رد میکند. آیه بعدی نیز در مقایسه میان بنده در شرایط نامناسب با اربابی صاحب امتیاز باز عدم تساوی را نشان میدهد.

«خدا مثلی زده (بشنوید) دو نفر مرد یکی بنده‌ای باشد گنگ و ازهر جهت عاجز و کل بر مولای خود و از هیچ راه خیری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدالت و احسان فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم (هدایت و سعادت) باشد آیا این دو نفر یکسان هستند (هرگز یکسان نیستند. مثل کافر و مؤمن بدین تمثال ماند)» (۷۶)

سوره النحل صفحه (۲۷۵)

«ای کسانی‌که به خدا ایمان آورده‌اید (بدانید که) باید بندگان ملکی شما و اطفالی که هنوز به وقت احتلام و زمان بلوغ نرسیده‌اند باید شبانه‌روزی سه مرتبه از شما اجازه ورود بخواهند یک بار پیش از نماز صبح و دیگر پس از نماز خفتن سوم هنگام نماز ظهر که جامه‌ها زرا از تن برمی‌گیرند. (۵۸)

سوره النور صفحه (۳۵۷)

و البته باید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر درآورید (تا میان مؤمنین مرد بی‌زن و زن بی‌شوهر باقی نماند و از فقر مترسید که) اگر مرد و زنی فقیرند خدا به لطف خود آنان را بی‌نیاز و مستغنی خواهد فرمود که خدا به احوال بندگان آگاه و رحمتش وسیع (و نامتناهی) است. (۳۲) و آنان که وسیله نکاح نیابند باید عفت نفس پیشه کنند تا خدا آنها را به لطف خود بی‌نیاز گرداند و از بردگان آنان که تقاضای مکاتبه کنند؟ (یعنی خواهند که خود را از مولا به مبلغی مشروط یا مطلق خریداری کنند) تقاضای آنها را اگر خیر و صلاحی در ایشان مشاهده کنید بپذیرید و (برای کمک به آزاد شدن آنها) از مال خدا که به شما اعطا فرموده (به عنوان زکات و صدقات در وجه مال‌المکاتبه) به آنها بدهید و کنیزان که خود مایلند به عفت زنهار و برای طمع مال دنیا جبراً به زنا وادار

مکنید که هر کس آنها را اکراه به زنا کند خدا در حق آنها که مجبور بودند آمرزنده و مهربان است (لیکن شما را که آنها را به زنا مجبور کنید به جای آنان عقاب خواهد کرد) (۳۳)»

سوره الکهف صفحه (۲۲۹)

در آیه فوق مخصوصاً عدم اجبار کنیزان به ارتکاب زنا با دیگران مطرح میشود و میتوان دریافت که سپردن کنیز به نحو غیر اجباری معمول بوده و منع نداشته است.

«و آنان که فروج و اندامشان را از عمل حرام نگاه میدارند (۵) مگر بر جفتهاشان (که زنان عقدی آنها باشند) یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست (۶) و کسی که غیر این زنان حلال را به مباشرت طلبد البته ستمکار و متعدی خواهد بود. (۷)»

سوره المومنون (صفحه ۳۴۲)

و هر که را وسعت و توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید به زنی اختیار کنید خدا آگاه‌تر است به مراتب ایمان شما اهل ایمان (همه از زن و مرد) و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش (بی‌هیچ کبر و نخوت) ازدواج کنید و مهر آنها بدانچه معین شده بدهید کنیزکانی که عقیف باشند نه زناکار و نه رفیق و دوست‌گیر پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است این حکم (کنیز را به زنی گرفتن) درباره کسی است که بترسد مبادا به رنج افتد (یعنی به زحمت عزوبت یا گناه زناکاری افتد) و اگر صبر کنید (تا وسعت یافته‌س و زنی آزاد بگیرید) برای (نظم خانه و تربیت فرزند) شما بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است (۲۵)

سوره النساء صفحه (۸۲)

در این آیه و آیه بعدی نیز به صراحت از تفاوت کنیز و زن آزاد سخن گفته

میشود. ولی تصریح دارد که کنیز مؤمن بهتر از زن آزاد مشرک است. بهر حال بیشتر از کنیز و موقعیت او حکایت میشود و برده مرد چندان مطرح نیست.

«با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر که ایمان آرند و همانا کنیزکی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از حسن و جمال او به شگفت آید و زن به مشرکان مدهید مگر این که ایمان آرند و همانا بنده مؤمن بسی بهتر از آزاد مشرک است هر چند از مال و جمالش به شگفت آید. مشرکان شما را از راه جهل و ضلالت به آتش دوزخ خوانند و خدا از راه لطف و مرحمت به بهشت و مغفرت دعوت کند و خداوند برای مردم آیات خویش بیان فرماید باشد که هوشیار و متذکر گردند. (۲۲۱)»

سوره البقره صفحه (۳۵)

در آیه زیر ضمن توجه دادن به اقشار آزاد و غیرآزاد جامعه اسلامی و تفاوت میان زن و مرد و برده و غیر برده رویه جزائی شرعی نیز بیان میشود که هم اکنون بویژه در ایران و بسیاری از نقاط خلیج فارس نظیر عربستان قاعده حکومتی است و در جاهائی مانند پاکستان دولت نمیتواند جلوی اجرای آن را بگیرد:

«ای اهل ایمان برای شما حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را به جای بنده و زن را به زن قصاص توانید کرد و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهد درگذرد بدون دیه یا به گرفتن دیه کاری است نیکو پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است پس از این دستور هر که از آن سرکشی کند و به قاتل ظلم و تعدی روا دارد او را عذاب سخت خواهد بود. (۱۷۸)»

سوره البقره صفحه (۲۶)

و یا مورد زیر که حاکم بر روابط جنسی صاحب برده و حقوق آن برده است. «آنان که از زنان خودظهار کردند (و آنها را به منزله مادر و محارم

دیگر گفتند) آنگاه از گفته خود برگشتند (و عزم جماع آنها کردند) پیش از تماس و مجامعت باید برده‌ای آزاد کنند به این عمل پند و موعظه می‌شوید (تا دیگر به این کار حرام اقدام نکنید) و خدا به تمام کردار شما بندگان آگاه است (۳) و هر که برده نیابد (یعنی بر آزاد کردن برده توانایی ندارد) باز باید پیش از جماع دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و باز اگر نتواند باید شصت مسکین را طعام دهد این (حکم) کفاره برای آن است که شما به خدا و رسول ایمان (کامل) آرید و این احکام حدود الهی است و کافران را (که به خدا و احکامش نمی‌گروند) عذاب دردناک (دوزخ) مهیاست. (۴)

سوره مجادله صفحه (۵۴۲)

### شرب مسکرات و دیگر منکرات نظیر قمار

در این موارد، ممنوعیت‌های بی‌حد و حصری که از سوی قشریون مذهبی اعلان و تبلیغ می‌شود و آزاری که از این ناحیه بر مردمان وارد می‌آید، انصافاً بی‌مورد است. گو این که این بایست و نبایست‌ها بیشتر ظاهری و نمایشی است. توجه به دو آیه زیر ما را به واقعیت نظر قرآن نزدیک میکند.

«ای پیغمبر، از تو از حکم شراب و قمار می‌پرسند بگو در این دو کار گناه بزرگی است و سودهایی ولی زیان آن دو پیش از منفعت آن است. (۲۱۹)»

سوره بقره صفحه (۳۴)

ای اهل ایمان هرگز در حال مستی به نماز نیایید تا بدانید (حضور کیستید) چه می‌گویید (و چه می‌کنید). (۲۳)

سوره النساء صفحه (۸۵)

### حلال و حرام

دایره عناصر و چیزهای حرام در اسلام محدودتر از مشابهات یهودی است و در این مورد نیز به خلاف احکام رایج شرع ملایمت‌هایی دیده می‌شود (چهار آیه) هر چند این سهل‌گیری‌ها ناظر به موارد نادر و در واقع ناموجود است:

«بگو ای پیغمبر، در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خورندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آنکه میته (حیوان مرده) باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک پلید است و یا حیوانی که بدون ذکر نام از روی فسق ذبح کنند و در همین‌ها که حرام است نیز هرگاه کسی به خوردن آنها مضطر گردید و در صورتی که از روی ستم و از راه تعدی و تجاوز از فرمان خدا نباشد و به قدر ضرورت صرف کند باز خدا خواهد بخشید که همانا خدای تو بر خلق بسیار بخشنده و مهربان است (۱۴۵)»

سوره الانعام صفحه (۱۴۷)

«پس شما مؤمنان (از حال آنها عبرت بگیرید و) از آنچه خدا روزی حلال و طیب شما قرار داده تناول کنید و شکر نعمتش به جای آرید اگر حقیقتاً خدا را می‌پرستید (تا به نعمت شما بیفزاید) (۱۱۴) خدا بر شما بندگان تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را به نام غیر خدا ذبح کنند حرام گردانید و باز از همین حرام‌ها نیز اگر کسی مضطر و ناچار شود بی‌آنکه قصد تجاوز و تعدی از حکم خدا نماید به قدر ضرورت تناول کند خدا البته غفور و مهربان است (۱۱۵) و شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده و به خدا نسبت دهید تا بر خدا دروغ بندید که آنان را بر خدای خود دروغ بستند هرگز روی رستگاری نخواهند دید (۱۱۶)»

سوره النحل صفحه (۲۸۰)

### کار شبانه

قرآن تصریح دارد که کار و امرار معاش به ساعات روز تخصیص یافته و لابد کار شبانه که بهر حال بسیاری بدان مشغولند جواز مثبتی ندارد.

«و پرده شب را ساتر احوال خلق گردانیدیم (۱۰) و روز روشن را برای تحصیل معاش آنان مقرر داشتیم. (۱۱)»

سوره نباء صفحه (۵۸۲)



«او خداوندی است که شب تار را برای آسایش و روز روشن را (برای امرار معاش) مقرر فرمود که در آن نشانه‌های قدرت خدا برای مردمی که سخن حق را بشنوند پدیدار است»

سوره یونس صفحه (۲۱۶)

## جَنّ

امروزه جن را موجودی وهمی و در زمره معتقدات و تصورات عوام می‌شناسند ولی در صدر اسلام و نزد اعراب جن و یا غول از پدیده‌های مسلم و واقعی و خوش ظاهر و بد باطن بودند. همانگونه که دیگران چون ایرانیان به پری و دیو می‌اندیشیدند. آنچه هم اکنون می‌تواند مطرح باشد، نظرات اشکار و بلا تردیدی است که در قرآن مشاهده می‌کنیم (هفت مورد):

«الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (۱۳) انسان را خدا از صلصال خشک گلی مانند گل کوزه‌گران (بدین حسن و زیبایی) آفرید (۱۴) و جنیان را از رخسنده شعله آتش خلق کرد (۱۵) الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (۱۶)»

سوره رحمن صفحه (۵۳۱)

«و ای رسول، یادآور وقتی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم (صَفّی‌الله) همه سجده کنید و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس جنّ (دیو) بود بدین جهت از طاعت خدای سرپیچید آیا (شما فرزندان آدم) مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفتید؟ در صورتی که آنها شما را سخت دشمنند؟ و ظالمان که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند بسیار بد مبادله کردند. (۵۰)»

سوره الحکمت صفحه (۲۹۹)

بجاست گفته شود که در آیه قبلی جن خلق شده از آتش معرفی گشته و البته انسان از گل. در آیه بعدی جن از جنس شیطان (به قول

مترجم دیو که البته معادل درستی نیست) شناخته شده است. اما در مراجعه به تأکيدات قرآن در همین آیه شیطان از جنس و سلک فرشتگان بوده و از حیث ریشه و تبار، نیکو به حساب میآمده است.

«خداوند گوید شما هم در آن گروه از جنّ و انس که پیش از شما به دوزخ شدند داخل شوید در آن وقت هر قومی از آنان که به دوزخ شوند قوم دیگر را ( از هم کیشان خود) لعن کنند تا آنگاه که همه را آتش دوزخ فرا گیرد و آنگاه زمره آخرین با فرقه اول (یا مرئوسین با رئیسان) گویند که خدایا اینان (یعنی رؤسا) ما را گمراه کردند پس عذابشان را در آتش افزون و شدیدتر و مضاعف گردان خدا گوید همه را عذاب مضاعف به استحقاق و به قدر گناه خود است و لیکن شما بر آن آگاه نیستید. (۲۸)»

سوره الاعراف صفحه (۱۵۵)

«و محققاً بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم واگذارديم (که آنها به سوء اختیار خود جهنم پلیدی و اخلاق و اعمال زشت و افکار و عقاید فاسد را گزیدند) چه آنکه آنها را دلهایی است بی ادراک و معرفت و دیده‌های بی نور و بصیرت و گوشه‌هایی ناشنوای حقیقت آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه‌ترند زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده داشتند و باز عمل نکردند آنها همان مردمی هستند که (از خدا و قیامت و عاقبت کار خود به بازیچه دنیا) غافل شدند. (۱۷۹)»

سوره الاعراف صفحه (۱۷۴)

در هر دو آیه فوق از سرشت و سرنوشت جنّ و انس سخن می‌رود و این که در دنیا و آخرت حال و روز مشترکی دارند. در آیه دوم (شماره ۱۷۹ - الاعراف) وارد شدن قدری به جهنم انس و جن مطرح است که مترجم با مسامحه آن را به حوزه اختیار (به سوء خود) سوق داده است.

همچنین در مشترکات میان جن و انس فرستادن رسولان الهی به میان

هر دو این جماعت است که قصد هدایت آنان را دارند که میتوانند این مفهوم را برسانند که شیطان و در نتیجه اجنه نیز میتوانند ستایشگر آدم باشند.

«و یادآور روزی که همه خلق محشور میشوند و به شیاطین خطاب شود که ای گروه جنّ شما بر انسان فزونی یافتید در آن حال دوستداران شیاطین از جنس بشر گویند. پروردگارا ما بعضی از اضلال بعضی دیگر بهره‌مند گردیدیم و به اجلی که تو معین نموده‌ای رسیدیم خدا (در پاسخ شیطان) گوید که اکنون آتش منزلگاه شماست و همیشه در آن خواهید بود مگر آن که را خدا بخواهد (بیرون آید) البته پروردگار تو در همه کار درست کردار و به همه امور عالم داناست (۱۲۸) و همچنین ما برخی ستمکاران را مقابل بعض دیگر به مخالفت برگماریم به سبب آنچه (از اعمال حسد و ظلم و مکر و حرص و طمع که بر آزار هم) کسب می‌کنند (۱۲۹) (آنگاه خدا خطاب کند که) ای گروه جن و انس آیا برای هدایت شما از جنس خود شما رسولانی نیامد که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با این روز سخت محشر بترسانند؟ آنها با نهایت پشیمانی جواب دهند که ما به جهالت (به مخالفت رسول) و بدی بر خود گواهی می‌دهیم و زندگانی دنیا آنها را مغرور ساخت و در آن حال می‌فهمند و بر خود گواهی دهند که به راه کفر و ضلالت می‌رفتند (۱۳۰) این (فرستادن رسل) برای این است که خدا اهل دیاری را تا (اتمام حجت نکرده) و آنها غافل نباشند به ستم هلاک نگرداند. (۱۳۱)»

سوره الانعام صفحه (۱۴۴)

### درباره مسیح و مسیحیت

در مقایسه با یهود و دیگران قرآن یقیناً به مسیح و مسیحیان نظر مساعدتری دارد. برای مثال در آیه ۸۲ سوره المائده می‌گوید «همانا محققاً دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان را خواهی یافت و با محبت‌تر از همه کس با اهل ایمان آنان را گویند که ما نصرانی هستیم، این دوستی نصاری نسبت به مسلمین بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند

و پارسا هستند و آنها تکبر و گردن‌کشی بر حکم خدا نمی‌کنند، و چون آیاتی را که به رسول می‌فرستاده شد استماع کنند اشک از دیده آنها جاری میشود گویند بارالها به رسول تو محمد (ص) و کتاب آسمانی او قرآن ایمان آوردیم. نام ما را در زمره گواهان صدوق او بنویس.»

از این نوع قضاوت منحصر بفرد که بگذریم ارزیابی کلی قرآن را از جمله در آیات زیر میخوانیم:

«(به دروغ) گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم در صورتی که او را نه کشتند و نه به صلیب کشیدند بلکه بر آنها مشتبّه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید و به طور یقین (شما مؤمنان بدانید که) مسیح را نکشتند (۱۵۷)»  
سوره النساء صفحه (۱۰۳)

توجه کنیم که اشاره آیه به مدعیات یهود درباره مصلوب کردن مسیح است. میتوان گفت بیش از آنکه این نکته نظر یهود باشد از اصول اعتقادی خود مسیحیان است.

«ای اهل کتاب (ای علمای نصاری) در دین خود اندازه نگه دارید و درباره خدا جز به راستی سخن مگویید در حق مسیح عیسی بن مریم جز این نشاید گفت که او رسول خداست و کلمه الهی و روحی از عالم الوهیت است که به مریم فرستاده پس به خدا و همه فرستادگانش ایمان آرید و به تثلیث قائل نشوید (آب و این و روح القدس را خدا نخوانید) از این گفتار شرک باز ایستید بهتر است که جز خدای یکتا عالم را خدایی نیست خدا منزّه و برتر از آن است که او را فرزندی باشد هر چه در آسمان و زمین است همه ملک اوست و خدا تنها به نگهبانی همه موجودات بی‌نهایت عالم کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح ابا و استنکاف ندارد از بنده خدا بودن و فرشتگان مقرب نیز (به بندگی او معترفند) و هر کس از بندگی خدا سرپیچد و دعوی برتری کند

زود باشد که خدا همه را به سوی خود محشور سازد. (۱۷۲)»

سوره النساء صفحه (۱۰۵)

«ای اهل ایمان یهود و نصاری را (دشمن اسلامند) به دوستی نگیرید آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند (در کفر و ستمگری) به حقیقت از آنان خواهد بود و همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود. (۵۱) و گروهی منافق (مسلمان ظاهری) که دلهاشان ناپاک و ناخوش است خواهی دید که در راه دوستی ایشان (یعنی یهودی و انصاری) می‌شتابند و می‌گویند ما از آن می‌ترسیم که مبادا در گردش روزگار آسیبی از آنها به ما رسد، باشد که خدا برای مسلمین فتحی پیش آورد و یا امری دیگر از طرف خود (که عزت و دولت مسلمین قوت یابد) تا منافقان از آنچه به نفاق در دل نهان کردند سخت پشیمان شوند. (۵۲)»

سوره المائده صفحه (۱۰۷)

«ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب (یهود و نصاری) کسه ایمان به خدا و روز قیامت نیآورده و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق (و آیین اسلام) نمی‌گروند قتال و کارزار کنید تا آنگاه ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند (۲۹) و یهود گفتند غزیر و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنان را که اینها (یهود و نصاری صاحب کتاب و دین) بر زبان می‌رانند خود را به کیش کافران مشرک پیشین (که اصلاً به نبی و کتب آسمانی معتقد نبودند) نزدیک و مشابه می‌کنند خدا آنها را هلاک و نابود کند چرا آنها باز به خدا نسبت دروغ بستند (۳۰) علما و زاهدان خود را (از نادانی) به مقام ربوبیت شناخته و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را (که متولد از مادر معین و حادث و مخلوق خداست) به الهیت گرفتند در صورتی که مأمور نبودند جز آنکه خدای یکتایی را پرستش کنند که منزّه و برتر از آن است که با او شریک قرار میدهند (۳۱)»

سوره البقره صفحه (۱۹۱)

## تقیه

تقیه را میتوان به عمل خودداری از رفتار و کردار و گفتاری که برای شخص، گروه یا جامعه زیان بار است تعبیر کرد بی تردید در روابط انسانی نقشی ایفا میکنند. اما در قرآن آیه و قاعده‌ای برای آن وضع گشته و همانطور که می‌بینیم در جوامع اسلامی این عکس‌العمل ساده و نکوهیده (از نظر اخلاقی و درستگویی و درستکاری) در زمره قواعد ضروری منظور میشود و بهر حال رابطه‌ای مستقیم با دروغ و ظاهر سازی و تعدد شخصیت دارد:

«نباید اهل ایمان مؤمنان را واگذاشته و از کافران دوست گیرند و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای درحذر بودن از شر آنها (تقیه کند) و خدا شما را از عقاب خود می‌ترساند و (بدانید) که بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود (۲۸) بگو ای پیغمبر هر چه را در دل پنهان داشته و یا آشکار کنید به همه آنها خدا آگاه است و به هر چه در آسمانها و زمین است داناست و خدا به قدرت کامله بر همه چیز تواناست (۲۹)»

سوره آل عمران صفحه (۵۳)

## جهاد و شهادت

رویارویی و جهاد علیه منتقدان و بدگویان و مخالفان و دشمنان و دیگر اندیشان و حتی آنانکه از اسلام روی برگردانیده‌اند در آیات متعدد و دست کم در بیست صفحه قرآن مطرح گشته. بدین لحاظ اسلام با حالت آماده باش و رزمی، وضعیت ویژه‌ای در میان مذاهب دارد. بررسی تاریخ اسلام از دوران غزوات اولیه تا جنگ و ترور همه جانبه در جهان کنونی، تحقق عملی این جبهه‌گیری و تلاش در گشودن جبهه‌های جدید در نقاطی است که دارالکفر خوانده میشود و یا اسلام به درستی مراعات نمیگردد. با آیه زیر که میتواند شعار گروه‌هایی چون «لقاعده» به حساب آید این مبحث را آغاز میکنیم:

«آنان که به دین اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نموده و در راه خدا جهاد کردند اینان امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند که خدا بر آنها بخشاینده و مهربان است (۲۱۸)»

سوره البقره صفحه (۳۴)

ادامه دارد

نیو نابت

## ایرانیان و امریکائیان تاریخچه مختصر روابط ایران و اتازونی

- آغاز روابط ایران با اتازونی (۱۸۵۰ میلادی - در زمان ناصرالدینشاه قاجار و صدراعظمی امیر کبیر).

- فعالیت میسیون‌های مذهبی در نقاطی نظیر آذربایجان و یا تأسیس مراکز مهم آموزش توسط امریکائیان در ایران (کالج البرز ۱۸۸۷).

- کشته شدن باسکرویل معلم کالج امریکائی تبریز که در جبهه مشروطه‌خواهان می‌جنگید و آموزش نظامی میداد (۱۹۰۹).

- گزینش مورگان شوستر برای رسیدگی به امور مالی دولت ایران (۱۹۱۱). از او کتابی به نام «اختناق ایران» بجا مانده است.

- اعلامیه رسمی دولت امریکا علیه قرارداد ۱۹۱۹ دائر بر وابستگی وسیع مالی و نظامی ایران به انگلستان (۱۹۲۱).

- مأموریت «میلیسپو»ی امریکائی برای اداره امور مالی ایران (۱۹۲۲).

- مخالفت روسیه و انگلستان دو قدرت صاحب نفوذ در ایران با حضور امریکائیان که بطور مستقیم و یا غیرمستقیم منجر به آشوب مذهبی ضد امریکائی در واقعه مربوط به سقاخانه آشیخ هادی تهران و کشته شدن ماژور ایمبری کنسولیار امریکائی در این ماجرا اوسط مذهبی‌ها شد و لغو قرارداد نفتی ایران با شرکت استاندارد اویل امریکائی.

- ماجرای قطع رابطه دولت رضاشاه با امریکا که گفته می‌شد ناشی از عدم رعایت مصونیت سفیر ایران بوده، ظاهراً سفیر ایران مرتکب عدم رعایت

مقررات رانندگی شده بود (۱۹۳۸).

- در جریان جنگ دوم جهانی بخشی از ارتش آمریکا در ایران مستقر شد و تهران مرکز برخی تماس‌های مهم میان سران متفقین (روزولت، چرچیل و استالین) گشت.

نقش آمریکائی‌ها در تأکید استقلال ایران و ادامه پادشاهی در دودمان پهلوی (۱۹۴۳) و فعالیت آنان در سازمان‌دهی ارتش و ژاندارمری و امور مالی حائز اهمیت خاص بود.

- رویارویی جدی آمریکائی‌ها (زمان هاری ترومن) با اتحاد شوروی در قضیه تجزیه آذربایجان.

- مقابله با شوروی‌ها در جریان جنگ سرد دو بلوک در ایران و اعطای کمک‌های نظامی و تأسیس سازمان اصل چهار ترومن در زمینه امور عمرانی.  
- میانجی‌گری مقدماتی در مسئله اختلاف نفتی ایران و انگلستان که البته منجر به همسوئی کامل با بریتانیا گشت.

- شرکت و حضور مؤثر در جریان برنامه برانداختن دولت مصدق با همگامی انگلستان و هماهنگ کردن عوامل ضد مصدق در میام ملایان، درباریان، ارتشیان و تنی چند از عناصر جدا شده از مصدق و افراد کوچک و بازار (۱۹۵۲-۱۹۵۳).

- تدارک پیمان بغداد میان پاکستان، ترکیه، ایران و عراق به ابتکار آمریکا و انگلستان که پس از وقوع کودتای نظامی عبدالکریم قاسم در عراق و خروج آن کشور از پیمان به پیمان مرکزی اشتهار یافت. این پیمان در واقع حلقه واسط پیمان‌های ناتو و سیتو (در غرب و شرق ایران) و برای مقابله با قدرت‌نمائی‌های اتحاد شوروی برپا گشته بود. از آن پس قراردادهای دوجانبه دفاعی میان آمریکا و ایران منعقد گشت که بنا بر برخی اسناد بیشتر از آن که آمریکائیان را موظف به مداخله و دفاع از ایران نماید به خرید و طرز بهره‌برداری از اسلحه و مهمات و مستشاری مربوط به تجهیزات و سازماندهی ارتش بوده است.

- قضیه کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسولی در ارتباط با حضور اتباع



آمریکائی در ایران (۱۹۶۰-۱۹۶۴) که با مخالفت‌های شدید در ایران همراه گشته و منظور حفظ حقوق آمریکائیان در ایران بود.

- دوران برقراری دکترین نیکسون در مورد کنترل خلیج فارس و دریای عمان (۱۹۶۸-۱۹۷۲) که پس از خروج انگلستان از آب‌های جنوب ایران مطرح بود و سخت مورد مخالفت محافل عرب و حکومت‌های افراطی نظیر رژیم عبدالناصر قرار گرفت.

- گسترش بی‌سابقه روابط نظامی و تسلیحاتی ایران و آمریکا که با آغاز ریاست جمهوری جیمی کارتر اختلاف با دولت ایران در بسیاری از زمینه‌ها بویژه در مورد پروژه‌های نیروگاه‌های اتمی و هواپیماهای آواکس و پایگاه‌های موشکی آمریکائیان روابط را تیره کرد. در این زمینه‌ها آمریکائی‌ها همکاری خود را قطع کردند و خصوصاً پایگاه‌های موشکی که برای مقابله با روس‌ها در مرزهای شمالی برپا بود برجیده شد (۱۹۷۷).

- وقوع چند فکسره ترور علیه نظامیان آمریکائی توسط گروه‌های شبه‌نظامی و مخفی مذهبی و کمونیستی در ایران.

- تجدیدنظر در سیستم کنترل فرماندهی و اصول و وظائف عملیاتی ارتش ایران توسط ژنرال هوپزر (۱۹۷۸).

تصمیم‌گیری جلسات کمیته هماهنگی و شورای امنیت ملی آمریکا در مورد ترک جانبداری از شاه و نزدیک شدن به خمینی که سرانجام چندی بعد (اواخر ۱۹۷۸ و اوائل ۱۹۷۹) در نشست گوادلوپ با دیگر سران کشورهای بزرگ غرب (انگلستان، فرانسه و آلمان) مطرح و مورد توافق قرار گرفت.

- آغاز فعالیت‌های جدید ژنرال هوپزر، معاون اتحادیه اتلانتیک شمالی برای آماده ساختن ارتش در زمینه بیطرفی و در واقع خارج شدن از فرماندهی شاه و تدارک انتقال قدرت در کشور. همزمان مذاکرات آمریکائیان با اطرافیان خمینی در نوفل لوشاتو (۱۹۷۹) صورت پذیرفت.

- انتقال قدرت به مذهبی‌ها و قضیه گروگانگیری سولیوان سفیر وقت آمریکا که چندی بعد با گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکائی (۱۹۷۹-۱۹۸۰)

پیگیری شد. همزمان چند هلیکوپتر حامل نظامیان آمریکائی در حوالی طبرس ظاهر شده و با تحمل تلفات (ظاهراً ناشی از توفان شن) از محل خارج شدند. علت و چگونگی این واقعه هیچگاه روشن نشد و سرانجام رابطه سیاسی با حکومت اسلامی جدیدالتأسیس قطع شد ولی روابط تسلیحاتی قطع نگشت.

- دخالت آمریکائی‌ها در جریان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰) که ابتدا به صورت کمک‌های غیرمستقیم و ارسال اسلحه آمریکائی و اسرائیلی صورت پذیرفت و پس از چندی با اتخاذ سیاست عدم پیروزی دوجانبه ایران و عراق کمک‌ها متوجه عراق شد. ادامه ارسال اسلحه به ایران در نهایت به قضیه ایران گیت منجر شد که دولت آمریکا را در مقابل کنگره قرار داد.

- ساقط نمودن هواپیمای ایرباس ایرانی توسط نیروهای آمریکائی در خلیج فارس که از سوی حکومت اسلامی حمله برنامه‌ریزی شده آمریکائی‌ها و بنا به گفته آمریکائیان یک اشتباه قلمداد گشت و کوشش شد با پرداخت خسارات به بازماندگان قربانیان تا حدی جبران شود.

- در دهه ۹۰، صدام حسین که از جنگ با ایران پیروزمند بیرون آمده بود برای اشغال کویت و احتمالاً ساقط کردن حکومت عربستان و تضعیف شیخ‌نشین‌ها و در نهایت کنترل کامل خلیج فارس و نفست منطقه اقدام به حمله نظامی کرده بود توسط آمریکائی‌ها به عقب رانده شد و بخش مهمی از قدرت نظامی و سیاسی خود را از دست داد که به سود ایران نیز بود.

- در نخستین سال‌های قرن بیست و یکم با فعال شدن انتگریت‌های اسلامی که در گذشته به عللی مورد کمک و حمایت آمریکائیان بویژه در افغانستان بودند، نیویورک و واشنگتن مورد حمله و عملیات تخریبی قرار گرفت. آمریکائی‌ها برای مقابله عملی، علیه محل برنامه‌ریزی عملیات یعنی افغانستان طالبان، همراه با متحدان خود افغانستان را مورد حمله و اشغال نظامی قرار داد و طالبان از حکومت رانده شدند و همراه با رهبر واقعی عملیات «بن لادن» از اتباع عربستان سعودی تجدید سازمان یافته و ظاهراً در منطقه‌ای میان افغانستان و پاکستان به مقاومت

خود ادامه دادند. چندی بعد برای جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد صدام حسین که وجهه اسلامی را به رهبری عربی و ضدآمریکائی افزوده بود و به دلائل دیگری که هنوز روشن نیست از جمله به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی، آمریکائیان وارد عراق شدند و حکومت صدام را برانداختند که پس از مدت زمانی خود او نیز بدار آویخته شد. این برنامه گو آنکه میبایست مورد استقبال دشمنان صدام از جمله ملاهای حاکم در ایران قرار گیرد بیشتر مایه وحشت و نگرانی و ادامه مخالفت گشت. روس‌ها و خصوصاً فرانسوی‌های دوره ریاست جمهوری ژاک شیراک که از وضعیت ممتازی در عراق صدام حسین برخوردار بودند لحظه‌ای از مخالفت دست نکشیدند. مخالفان و منتقدان موفق شدند افکار عمومی مخالف را در خارج و داخل آن کشور تجهیز و تقویت کنند.

- در این فاصله دولت آمریکا و شخص رئیس جمهور جورج بوش در فرصت‌های گوناگون مبارزات ایرانیان علیه حکومت اسلامی را مورد تقدیر و حمایت قرار داد ولی عکس‌العمل افراد گروه‌ها بیشتر ادامه مخالفت بود که از این ناحیه حکومت اسلامی و سیاست خارجی ضدآمریکائی آن تقویت شد. مخالفت‌ها به درجات از ضدیت با شخص رئیس جمهور تا تاختن به تمامی وجوه سیستم اتازونی پیش رفته و میرود و شناخت کیفیت و طیف وسیع و متنوع و حتی ناهمخوان مخالفان و انگیزه‌های آنان در مخالفت و ضدیت، خود انگیزه اصلی فراهم آوردن مقاله حاضر است.

### کاتالوگ بدکاری‌های شیطان بزرگ

بررسی چند و چون قضاوت ایرانیان در مورد اتازونی و نظام و دولت آن حائز اهمیت فراوان است، زیرا در جهان کنونی نقش قدرت‌های بزرگ و یقیناً جایگاه ایالات متحده آمریکا غیرقابل انکار است و همانگونه که در گذشته مؤثر بوده در آینده نیز چه بخواهیم و چه نخواهیم حائز اهمیت خواهد بود. میماند این نکته که با چه روحیه و زمینه‌ای می‌توانیم از این چگونگی در جهت مصالح و منافع و موجودیت و پیشرفت کشور بهره بگیریم.

آیا همراه با بسیاری از اهالی کشورهای چون اروپای شرقی که رژیم‌های توتالیتر را پشت سر گذرانده و به غرب و بویژه اتازونی نگاه مثبت دارند هستیم، یا به درجات در جهت مخالف قرار داریم. البته اطلاعات کافی از نحوه قضاوت عموم مردم عادی و به اصطلاح غیرسیاسی و به عبارت دیگر اکثریت ایرانیان در دست نیست ولی اهل تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی که اغلب از اعضاء و هواداران گروه‌های سیاسی چند دهه اخیر هستند، بطور چشمگیری خود را مخالف آمریکا یا دولت آمریکا می‌شناسند و نحوه مخالفت‌ها نیز کمابیش مشابه آنچه است که در میان جمعیت‌های ضدآمریکائی در دیگر نقاط دیده میشود. در دوره حکومت جمهوریخواهان که با حمله به افغانستان و خصوصاً عراق همراه گشته دامنه مخالفت‌ها و در واقع منزوی کردن دولت آمریکا در صحنه جهانی گسترش یافته است. فراموش نکنیم که سابقه فعالیت‌ها و تبلیغات درست یا نادرست ضدآمریکائی سابقه‌ای بالنسبه طولانی در دیگر نقاط دارد و در ایران پس از جنگ دوم جهانی از سوی رقیب بزرگ آمریکا یعنی شوروی و افراد جانبدار محلی چون توده‌ای‌ها تدارک یافته است. مذهبی‌ها نیز به علل گوناگون نظیر ضدیت با دنیای مسیحی و مخالفت با دنیای پیشرفته و سنت‌شکن غرب و در رأسش آمریکا سهم مهمی ایفا کرده‌اند. دیگر نیروهای سیاسی و یا دولت‌ها نیز قادر به ارائه طرز فکرها و روش‌های مقبول نگشتند و در حاصل قضاوت در باره آمریکا و آمریکائیها خصوصاً از زاویه منفی به سود مذهبی‌ها و مخالفان سنتی به گره بزرگ تحولات لازم ایران تبدیل شده است.

بهر حال بررسی مطبوعات و اسناد دهه‌های پس از جنگ چه در ایران و چه در دیگر نقاط کیفیت توجه منفی به اتازونی را روشن می‌سازد و بررسی‌های مثبت را کمتر در این منابع می‌توان یافت. در حال حاضر نیز می‌توان به مجموعه‌ای از اظهارنظرها که بوضوح ابراز و اظهار می‌شوند برخورد. نوشته حاضر و خصوصاً موارد انتقاد که بلافاصله در زیر می‌آید حاصل گفت و شنود و بررسی‌های گوناگون است. این مجموعه با کاتالوگ نظرات انتقادی و مخالف (متوجه مسئولانی از آن کشور و یا تمامی نظام اتازونی)

ضرورتاً خالی از تناقض و ناهمخوانی نیستند ولی هر منتقد و یا مخالفی شاید بتواند در برخی موارد نظر خود را منعکس ببیند و یا حتی نکات تازه‌ای بدان بیافزاید:

- اتازونی مهم‌ترین و نیرومندترین و جهان‌خوارترین مرکز استعمار و سرمایه‌داری جهانی است و بنا بر ماهیت متجاوز و غارتگر و جنگ‌طلب است. - در ایالات متحده ارزش‌های والای انسانی و ایثار و نوع‌دوستی و توجه به محرومان در رویارویی با قواعد و منافع کمپانی‌ها و محافل وابسته آنها در بخش‌های دولتی و غیردولتی رنگ می‌بازد. امریکائی‌ها چنان گرفتار کار و مصرف هستند که از واقعیات دور می‌مانند.

آن قطب‌ها و نیروهای متجاوز و ممتاز و مسلط و این مردمان ناآگاه و گرفتار و غیرسیاسی لازم و ملزوم یکدیگرند و سیستم با این موازنه می‌چرخد.

- اتازونی بزرگترین قدرت جهان و بدین سبب در همه جا حاضر و ناظر است. اما در مداخلات و تجاوزها اشتباه‌کاری‌های فاحش در تمام سطوح اداره رهبری تا در حد سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی و خود رئیس‌جمهور و اطرافیانش آشکار است.

- خطاها و نادرستی‌ها و بی‌ترتیبی‌ها و جنایاتی که توسط مقامات این کشور بویژه در خارج از آن صورت می‌پذیرد خواست مردم نیست بلکه این عناصر قدرتمند هستند که به هزار تدبیر و ترفند از بی‌اطلاعی مردم بهره می‌گیرند. بهر حال باید خرج طبقه حاکمه را از ملت بزرگ آمریکا جدا کرد.

- دولت جورج بوش نیز این چنین وارد صحنه قدرت شده است. او و امثال معاونش از عوامل انحصارات و کمپانی‌ها هستند که به لحاظ منافع شخصی، کشور را درگیر ماجراجوئی‌های بی‌سرانجام کرده‌اند.

- جورج بوش شخص بی‌مایه و تندروست که با اعمال نفوذ خانواده و محافل و باندها و فرقه‌های محافظه‌کار و خصوصاً با تقلب در انتخابات و اقدامات خلاف قانون آن هم با کمک نهایی برادرش در فلوریدا، به صحنه قدرت رانده شده است.

- عقب‌ماندگی و غیرسیاسی بودن و محافظه‌کاری آمریکائیان، بویژه اهالی ایالت‌هایی که به جمهوریخواهان رأی دادند نیز کارساز بوده است.

- جورج بوش و دار و دسته نئوکنسرواتورها در مقابل اکثریت ناراضی و کنگره ایستاده و همچنان بر طبل جنگ میکوبند، جنگی که در نقاط دوردست و صرفاً برای ارضاء منافع و محافل دور و بر بوش به راه افتاده است.

- قصد اصلی آمریکای بوش و عوامل کمپانی‌ها، دست‌اندازی به منافع نفتی و تصاحب و غارت آن از جمله در عراق بوده است. دیگر آن که کمپانی‌های اسلحه‌ساز هر از چندی برای فروش و آزمایش کاربرد اسلحه‌ها جنگی به راه می‌اندازند و برای این کار به هزار دروغ و فریب متوسل می‌شوند. این کار همیشگی آمریکائی‌هاست. بهر حال عراق جائی مناسب برای آزمایش نظرات محافظه‌کاران مذهبی است که خواب پیروزی نهایی در جنگ‌های صلیبی را می‌بینند.

- با این انگیزه‌ها آمریکای بوش به بهانه‌های واهی به عراق تجاوز کرد و تمامیت ارضی و حاکمیت آن را از بین برد.

- آمریکای بوش به دروغ متوسل شد. اگر واقعاً قصد از میان بردن تروریسم اسلامی بود چرا به ایران حمله نکرد. اما آنها با ساقط کردن حکومت ضدانگریستی و بهر حال امروزی و لائیک صدام حسین نشان دادند که هدف‌های دیگری چون تصاحب نفت و یا راضی کردن اسرائیلی‌ها و حکومت‌های محافظه‌کار عرب نظیر عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌ها را منظور می‌کردند. در جنگ‌های قبلی صدام با ایران و یا با کویت، آمریکائی‌ها از کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم به او دریغ نکردند. در همه این موارد خصوصاً در مورد کویت صدام فریب آمریکائی‌ها را خورد که کارت سفید به او دادند ولی او در دام افتاد.

- آمریکای بوش برای گمراه کردن افکار عمومی داخل و خارج اتازونی مدعی شد که این جنگ صرفاً برای صدور دموکراسی و آغاز این پروژه در عراق برای بکار بستن در خاورمیانه بزرگ بوده که با برخورداری از نظام‌های دموکرات پشت به تروریسم و انتگریسم خواهند کرد. این برنامه‌ها مورد

پذیرش مراجع و قدرت‌های بین‌المللی و حتی مخالفان داخلی قرار نگرفت و صرفاً کسانی چون نخست‌وزیر انگلیس «بلر» شاید به لحاظ آنگلو ساکسون بودن و وابستگی بی‌چون و چرا به آمریکائی‌ها در کنار بوش قرار گرفتند. برخی کشورها و قدرت‌ها از جمله افراد بدنایمی چون برلوسکونی از او حمایت کردند و امثال ازنار اسپانیولی و یا دیگر اقمار آمریکا و تازه‌واردان خوش‌خدمت اروپای شرقی بدین اتحاد پیوستند.

– دار و دسته بوش برای دموکراسی در منطقه هیا هو به راه انداختند، حال آنکه همه میدانند جاهائی مثل عراق دموکراسی‌پذیر نیستند. جورج بوش با خامی تمام از نبرد با محور اشرار (عراق صدام، ایران حکومت اسلامی و کره شمالی کیم‌ایل‌جونگ) صحبت کرد و نظرات محافظه‌کارانه و خطرناک مذهبی خود در مورد سیاه و سفید کردن دنیا را ارائه نمود. دروغ‌های بوش در مورد وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و نزدیکی صدام با تروریسم پس از چندی فاش شد و حتی شخصیتی چون کولین پاول (وزیر خارجه وقت) از آن شرم کرد و از هموطنان خود «آفرین» تحویل گرفت.

– جنگ‌طلبی جورج بوش و اطرافیان افراطی‌ش در این اواخر با افشای اطلاعاتی مشترک شانزده سازمان اطلاعاتی اتازونی، یکبار دیگر مطرح و ثابت گشت. در این اطلاعاتی گفته میشود که با ضبط گفتگوی تنی چند از سران سپاه پاسداران، قطع کامل تلاش‌های مربوط به دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای از سال ۲۰۰۳ آشکار شده است. از قرار بوش در تابستان سال ۲۰۰۷ از این موضع باخبر شده ولی همچنان از خطر موهوم اتمی جمهوری اسلامی و احتمال وقوع جنگ سوم جهانی سخن گفته است. این نکته مایه خوشحالی بسیاری از محافظان صلح‌جو، جمهوری اسلامی و بهر ترتیب مخالفان تجاوز اتازونی در نقاط گوناگون شد. به عکس کسانی نیز که امید به وقوع جنگ و سقوط جمهوری اسلامی از این راه بسته بودند ناخشنودی خود را ابراز کردند و برخی حتی معتقدند که آمریکا و اساساً غرب براساس منافع اقتصادی و مصالح خود و نه ادعاهای مربوط به دموکراسی و حمایت از حقوق بشر بدین ترتیب صحنه را خالی کرده است.

همچنین می‌توان اشکار شدن این اطلاعیه را ایجاد فرصتی برای پایان دادن به حالت و رویکرد به فعالیت‌های دیپلماتیک و عادی تصور کرد و چه بسا که آمریکائی‌ها و حکومت اسلامی به نوعی توافق آبرومندانه رسیده باشند.

- ادعاهای آمریکای بوش در مورد رعایت حقوق بشر و احترام به دموکراسی صحت ندارد و همه ما شاهد وجود نمونه‌های آشکار تخطی از حقوق بشر هستیم. همین شکنجه‌های سادیستی در زندان ابوغریب و یا برآه انداختن بازداشتگاه گوانتانامو را می‌توان ذکر کرد. هم اکنون این تجاوزات آنچنان ثابت شده که آمریکائی‌ها زندان ابوغریب را بسته‌اند و مرتب در حال رفع و رجوع هستند و به هر حال بر همه آشکار شد که مقامات بالای آمریکا تا حد فرماندهی نظامی و خود رئیس جمهور از آنچه در این شکنجه‌گاه‌ها می‌گذشته و می‌گذرد آگاه بوده و هستند. جنایات آمریکا چنان عکس‌العملی را بوجود آورد که سیل اعتراضات از اقصی نقاط سرازیر شد.

در این اواخر خانم ایرانی برنده جایزه صلح نوبل پایمال شدن حقوق انسانی در زندان گوانتانامو را در مرکز انتقادات خود قرار داد و به آمریکائی‌ها تاخت.

- از دیگر گمان‌زنی‌ها می‌توان نیست آمریکائی‌ها در برپائی یک جمهوری اسلامی تازه آن هم در عراق را یادآور شد. آمریکا در گذشته دستی در برپائی حکومت اسلامی داشته است. واقعیت این است که اگر حکومت‌گران اسلامی در ایران و یا امثال بن لادن خود را از کمک‌ها و همکاری‌های آمریکائی‌ها مبری بدانند، نقش آمریکائیان در این ماجراها غیرقابل انکار است. می‌توان گفت که در نهایت تفاوت چندانی هم میان این عوامل ضدبشری از امثال شارون و بن لادن و طالبان گرفته تا بوش و بلر وجود ندارد. نمونه تظاهر این قضاوت را در سروده‌های هموطن شوخ‌طبع، هادی خرسندی به صراحت می‌بینیم:

به بغداد و به کابل آتش از واشنگتن بارد

به تهران هم رسد این شعله، همچون که می‌بینم

جهان در اختیار غول یک چشم است پنداری

کزو یکسویه می‌آید فرامینی که می‌بینم



ز کوی بوش و بن لادن، صلاهی قتل‌عام آید  
 تفاوت نیست در بالا و پائینی که می‌بینم  
 بلر، ملاعمر، پاول، دونالد رامسفلد، زرقاوی  
 تنوع نیستا در دارالمجانبینی که می‌بینم  
 هادی خرسندی (کیهان شماره ۱۱۷۵، ۳ اکتبر ۲۰۰۷)

– به هر صورت دست آشوبگران آمریکائی و نظایر اروپائی یا اسرائیلی‌شان، در آشوب‌ها و جنایات دیده شده و می‌شود. همین‌ها بودند که حماس را آفرینند، طالبان را ساختند. قضیه منازعه عرب و اسرائیل و بهتر بگوئیم فلسطین و اسرائیل که حال تبدیل به درگیری انتگریست‌ها و اسرائیل شده قضیه مرغ و تخم‌مرغ نیست بلکه مسئولیت اصلی در ناحیه متوجه اسرائیل است که از حمایت غربی‌هایی که یادآور شدیم برخوردار بوده و هست. اساساً ریشه این مصیبت‌ها را میان همین رژیم‌های غربی نظیر آمریکائی‌ها باید جست. «محور شر» مورد ادعای بوش نیز مخلوق ذهن بیمار او و اطرافیان اوست.

– آمریکای بوش با تجاوز به عراق، جمعیت‌های ناراضی و آماده انفجار را در خدمت تروریسم القاعده قرار داد و به علت این خطای آمریکائی‌ها عراق تبدیل به مرکز سربازگیری برای انتگریسم و عملیات تروریستی شد که برای دیگر نقاط هم خطرناک است. بدین معنا که آمریکائی‌ها به سبب عدم آشنائی با شرایط منطقه و در عین حال به نیت غارت و سودجوئی مداخله نظامی کردند و عملاً تروریسم را تشدید کردند. همانگونه که رابطه‌شان بسا طالبان و امثال آنها در گذشته مشهود بود. جنگ و برادرکشی میان سنی و شیعه هم با همین اقدام بروز و گسترش یافت.

– آمریکا در سیاست اسلامی کردن و به دیگر سخن مسلط کردن شیعه‌ها بر عراق دموکراسی را بهانه کرد و آنها را بر امور عراق مسلط کرد. مقاومت در برابر متجاوزان آمریکائی که در ابتدا بیشتر از سوی سنی‌ها و هواداران صدام صورت می‌گرفت گسترش یافت و تبدیل به برخورد میان این «نهضت مقاومت عراقیان» که علیه «تجاوز خارجی» می‌جنگند با حکومت ساخته و پرداخته شیعی شد. هر چند که برای ظاهرسازی یک‌گرد، به ریاست جمهوری رسید و برای حفظ

ظواهر و ادعای دمکراسی انتخابات هم صورت گرفت. ضمناً آمریکائی‌ها برای جبران خوش خدمتی کردها استقلال نسبی آنها را تضمین کردند و ای بسا در تجزیه عراق آنها هم سهمی برای خود پیدا کنند.

- آمریکائی‌ها در روند تقویت شیعه‌ها، صدام حسین را به آنها تحویل دادند و هواداران مقتدا صدر او را اعدام کردند. در مورد پایان کار صدام حسین هم آشکار شد که او از دادرسی در دادگاه قابل قبول بین‌المللی محروم گشت و دادگاه فرمایشی به هدایت آمریکائی‌ها صدام حسین را تبدیل به یک شهید کرد این مداخله‌ها و خطاها باعث شد که سازمان القاعده و یا ملاحی حاکم در ایران نیز وارد صحنه شوند. اینها پیروزمندان واقعی در قضیه تجاوز آمریکا به عراق بودند و در واقع آمریکا شکست خورد. به نوشته مجله Policy Foreign در جنگی که هر سال پانصد میلیارد دلار برای آمریکائی‌ها هزینه بر می‌دارد برندگان را باید در جاهای دیگر (ایران و چین و القاعده و بالا رفتن قیمت نفت) جستجو کرد.

با این همه مسئولان آمریکائی به خودسری و انحصارطلبی و قلدری راه را بر هر گونه خروج مسالمت‌آمیز و ممکن در خاورمیانه بسته و به توصیه دولت‌های روسیه و فرانسه (دوره ژاک شیراک) و دیگران برای ادامه گفتگوهای انتقادی و سازنده واقعی نگذارده‌اند. اقدامات یکطرفه و خشن و نیز غیر قانونی و بدون مجوز حقوقی و مغایر با خواست مردم کشورهایی که قربانی این عملیات بوده و هستند. شاهد هستیم که بسیاری از مخالفان حکومت اسلامی در مورد مخالفت با دخالت آمریکائی‌ها کمابیش با آن حکومت همداستان هستند زیرا به این اعتقاد رسیده‌اند که هنگام حمله احتمالی آنها به ایران باید علیه آمریکائی‌ها جبهه گرفت. به هر رو همه مجموعه حکومت اسلامی و این طیف مخالفان به این نتیجه رسیده‌اند که به آمریکا نمی‌توان اعتماد کرد. مشکلات مخالفان با حکومت اسلامی در این وضعیت تدریجاً اهمیت اساسی نخواهد داشت. از اینرو کوشش برای جمع‌آوری مخالفان در کمیته‌های صلح و ضد جنگ (منظور جبهه‌گیری در برابر جنگ طلبی آمریکائی‌ها که نظایرش را در دهه سی در ایران داشتیم)، و

زنده ساختن روحیه ضد آمریکائی عمومی سال ۵۷ گفتگو در باره حقوق بشر در ایران، وضعیت حکومت اسلامی، ماهیت پروژه‌های اتمی و انتگریم و نظایر آن را پر اهمیت می سازد.

- در مجموع همانگونه که در چند مورد یادآوری شد، آمریکا از همان ابتدا محکوم به شکست بود و این مطلب خیلی زود آشکار گشت و اکنون آمریکائی‌ها در انزوای روزافزون بین‌المللی وقت‌کشی می‌کند و دستشان را برای کمک گرفتن حتی به سوی ایران و سوریه دراز کرده‌اند. شکست قریب‌الوقوع آنها در افغانستان و پاکستان هم قابل پیش‌بینی است. مخالفان بوش در داخل حزب جمهوری خواه و دمکرت‌ها نیز خواهان خروج فوری و آبرومندانه قوا هستند ولی بوش با یکدنگی و بدون منطق و خلاف افکار عمومی مقاومت می‌کند.

- عراق تبدیل به ویتنام تازه‌ای برای آمریکائی‌ها شده و ظرف چهار سال گذشته دست کم سه هزار نفر آمریکائی و در مجموع بیشتر از ششصد هزار نفر (به استناد منابع موثق نظیر محققین دانشگاه جان هاپکینز مریلند) جان در این راه باخته‌اند. جوانان آمریکائی در جنگی که ربطی به آمریکا ندارد درگیر شده و باید به کشور بازگردند. تظاهرات ضد جنگ نیز رو به گسترش است.

- آمریکائی‌ها عراق را به آستانه تجزیه کشیده‌اند و شاید چنین هدفی را هم داشتند. این که مناطق نفتی جنوب را برای خود حفظ کنند. شمال را به کردها بدهند و آنها نیز خود با ترک‌ها کنار بیایند. شاید همین پروژه را برای نابودی نهائی ایران هم داشته باشند. از قرار اسرائیل هم موافق این تجزیه‌هاست.

- دولت بوش با این اقدامات نه تنها مخالفت همگان را برانگیخته بلکه در داخل نیز به بهانه حفظ امنیت، کنترل همه جانبه‌ای را اعمال می‌کند و آزادی‌ها را محدود کرده است.

بدین ترتیب پس از بررسی تاریخچه مختصر روابط ایران و اتازونی و فراز و نشیب‌های آن که امکان مقایسه با موارد مشابه میان دیگر کشورها با خودشان و با اتازونی را می‌تواند فراهم سازد به نظردهی‌های که بلافاصله طی

فهرستی آمد می‌توان اشاره کرد. برخی از ایرانیان که میان عناصر حکومت تا اردوگاه مخالف، داخل یا خارج کشور خاصه میان اهل مطبوعات و هنر و ادب و سیاست و محقق را می‌توان از هواداران همین ارزیابی فهرست شده قرار داد. نکته‌ای که ویژه ایران هم نیست و به جز برخی نواحی در اروپای شرقی و یا اروپای شمالی و یا شاید آسیای جنوب شرقی در دیگر نقاط همین ارزیابی‌ها را کمابیش رایج می‌بینیم. این مخالفت‌ها و انتقادات (حال نسبت به یک نهاد یا تمامی نظام) چنان روشن و آشکار می‌نمایند که هر منتقد و مخالفی در جایی از این موارد انتقاد و مخالفت خود را پیدا می‌کند. در این صورت شاید ادامه گفتار بیهوده بنماید. اما پیچیدگی مسئله مانع از آن می‌شود و شاید بتوانیم با طرح چند پرسش موضوع را پیگیری کنیم.

آیا از حیث نظری و عملی، دموکراسی در اتازونی وجود دارد؟ آیا جز زبان‌هایی که شمرده شد سودی هم از وجود اتازونی برای مردم آن سامان و کشورهای دیگر ببار آمده است؟ بهر حال فهرست زبان‌باری‌های اتازونی که از نقاط متنوع جهان بطور یکنواخت و مشابه شنیده می‌شود در جلوی چشم و عقل ماست. اگر این ارزیابی نادرست بوده باشد ریشه‌اش را در چه عوامل و دلائلی باید جست؟ اساساً ایرانیان خود و کشورشان را در کجای این بحث قرار می‌دهند. و بسیاری پرسش‌های دیگر که ما را ناگزیر می‌کند از پرداختن به چند و چون موجودیت و سابقه و کیفیت قدرت و موقعیت این کشور:

### اتازونی کشوری جهانی

اتازونی کشوری پهناور، با نیروی انسانی قابل ملاحظه و ارزشمند، دارای منابع مهم زیرزمینی و ثروت‌های طبیعی و صنعت و کشاورزی گسترده و پیشرفته و پخش خدمات و سرویس کارساز. به صورتی که حتی پیش از توجه آمریکائیان به دیگر نقاط دنیا جایگاه برجسته این کشور مشهود بوده است. گذشته از این امتیازات به سبب موقعیت جغرافیایی، اتازونی با تحمل کمترین آسیب چه از حیث طبیعی و یا در جنگ و برخورد با دیگران سرزمینش را قابل دفاع نگهداشته مگر آن که مهاجمه انتگریست‌های اسلامی

به ساحل شرقی را که آثار و نتایج مهمی داشت استثناء کنیم و در جای خود مورد بحث قرار دهیم. آمریکائیان میراث‌دار فرهنگ و تمدنی هستند که از یونان به رم و اروپا رسیده و از آئین‌های یهودی و مسیحیت تأثیر فراوان پذیرفته است. از اینها گذشته مهاجرت بی‌درپی جمعیت‌هایی از کشورهای گوناگون جهان با ارزش‌های گوناگون قومی و فرهنگی و تاریخی دینامیسم و غنائی بی‌نظیر بدان بخشیده است به گونه‌ای که آن را با کمتر کشور دیگری می‌توان قیاس کرد و بجز معدودی چون کانادا و استرالیا نام ویژه‌ای بر آن نهاد. ژان لوک گودار کارگردان صاحب اندیشه فرانسوی در این باره گفته که این کشور به خلاف بسیاری از دیگر کشورها نام ویژه‌ای ندارد و بدان «ایالات متحده آمریکا شمالی» یا به فرانسه «اتازونی» می‌گویند.

به هر حال نقش عامل ثروت در پیشرفت را می‌توان تا حدی و برای دوره‌ای تصور کرد و پذیرفت ولی نقش فرهنگ و اندیشه که هستی و توانایی واقعی انسان‌ها را بارز می‌سازد و امکان موجودیت نظام‌های پیوا را فراهم می‌نماید چگونه قابل انکار می‌تواند باشد؟ اتازونی در ابتدا و در واقع مستعمره‌ای از جمله مستعمرات انگلستان بود که به سبب شرایط خاص و برخورداری از شرایط فرهنگی و نیروی روشنفکری سازنده از دوره استعمار انگلستان و کشتار بومیان (که در واقع و بیشتر با عاملیت اروپائیان مهاجر اولیه را جستجو کرد) با انقلابی آزادیخواهانه در سال ۱۷۷۶ جدا شد. اعلامیه استقلال آمریکا، قانون اساسی آن کشور (نخستین قانون اساسی نوشته در جهان) و نقش مردان بنیان‌گزار و پدران استقلال و دموکراسی اتازونی آغاز مرحله‌ای جدید است. نظام دموکراسی و پایداری آن پایه اصلی استواری ایالات متحده است که بر پذیرش آزادی فرد و آزادی عقیده قرار دارد و این آزادی و مسئولیت‌های ناشی از آن در همه شئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تا حدی که برای بسیاری افراطی و جنون‌آمیز می‌نماید ادامه پیدا می‌کند و در عین حال جدولی از ارزش آئینی و فرهنگی گهگاه به آن تأثیر می‌گذارد ولی این تأثیر در حد تغییر هستی و هدف نظام نمی‌تواند باشد.

پایداری این نظام از گذشته بر ناهماهنگی‌ها و ناهمخوانی‌های قومی و فرهنگی جمعیت فائق آمده و مایه هماهنگی و پیوستگی مداوم میان مردم و دولت و نظام و نهادها و سازمان‌های گوناگون کشور شده است. همین همبستگی و انسجام و تداوم، اتازونی را به مهم‌ترین و گاهی آخرین سنگر مقاومت علیه سیستم‌های مهیب ضدانسانی و توتالیتر و مدعیان اصالت فلان و بهمان نژاد و طبقه و مذهب قرار داده و می‌دهد.

عامل دیگری که در اقتدار اتازونی وجود دارد وجود نظام فدرال است. نظام فدرال از ترکیب اولیه چند واحد سیاسی کوچک در شرق آمریکای شمالی (اتازونی فعلی) و با پذیرش دموکراسی و استقلال نسبی ایالت‌ها یا کشورها آغاز شد و با همان آهنگ به وضعیت فعلی با پنجاه واحد ولی نه ضرورتاً یکسان و فرمایشی و تابع بی‌چون و چرای دولت مرکزی تبدیل گشت.

اکثریت قریب به اتفاق مردم با شرکت در انتخابات محلی و کشور سرنوشت خود را به گزیدگانی نظیر شهردار و فرماندار و منتخبین ایالتی و نماینده و سناتور و رئیس جمهور می‌سپارند. بدین ترتیب هر انتخابی از پائین‌ترین تا بالاترین سطح، لازم‌ترین و مفیدترین انتخاب بحساب می‌آید و خلاف آن صرفاً با محک قانون اساسی و مقررات مربوط به کیفیت انتخابات معلوم سنجیده می‌شود و ناخشنودی یا مخالفت آمریکائیان دیر یا زود با توجه به موجودیت دموکراسی و سیستم خبری پیشرفته و رقابت همه‌جانبه، پاسخ مثبت یا منفی خود را خواهد گرفت. مخالفت‌های دیگران نیز باید با توجه به این چگونگی مورد بررسی قرار گیرد و جنبه‌های ضدآمریکائی صرف و ایدئولوژیک در جهان را در جای خود منظور کرد. بدین گونه با پذیرش نظام دموکراسی و فدرال، دولت و سایر نهادهای انتخابی برآمده از اراده و تمایل مردم بوده و رابطه‌ای ناگسستنی میان مردم و منتخبین آنها وجود دارد و دولت مظهر اراده و خواست مردم است و شاید بهمین سبب است که مخالفان اتازونی و البته دشمنان دموکراسی، دولت آمریکا و در رأس آن رئیس جمهور و تأسیسات مهم اجتماعی و سیاسی بویژه اقتصادی را هدف قرار می‌دهند.

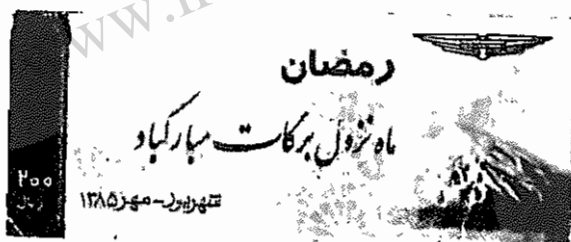
ادامه دارد

به کوشش فرامرز گیلانی

## سخن از سخن خیزد

### ■ تظاهر مذهبی

حکومت اسلامی از هر فرصت و امکانی برای نمایش اقتدار و حضور همه جانبه و نظارت به زندگی خصوصی و عمومی ایرانیان بهره می‌گیرد. نهاد و تشکیلات و خیابان و ساختمان و حتی ساحل دریا و جنگل و کوه و بیابانی نیست که محروم از تظاهرات ملاهای نودولت باشد. در یک کلام از یک سیستم توتالیتر و همه چیز خواه جز این انتظاری نمی‌توان داشت. این هم نمونه‌ای از تظاهر مذهبی حکومتی بر روی یک بلیط ساده اتوبوس.



\*\*\*

### ■ گیسو در چند بیت از اشعار حافظ شیرازی

نشانه آشکار زندگی و زیبایی و آزادی زن در فرهنگ ایرانی و سمبل پنهان کردنی ذلت و حقارت و سقوط همه جانبه زنان در حکومت زن ستیز اسلامی.

خم زلف تو دام کفر و دین است

ز کارستان او یک شمه این است

چنان زلف تو پختن نه کار هر خامیست  
 کزین شکار فراوان بدام ما افتاد

باز پرسید زگیسوی شکن در شکنش  
 کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست

عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو  
 دل زما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست

ذکر رخ و زلف تو دلم را  
 دردیست که صبح و شام دارد

بی‌گفتگوی زلف تو دل را همی کشد  
 با زلف دلکش تو کرا روی گفتگوست

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو  
 تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

\*\*\*

### ■ ظالم و مظلوم

در شماره ۲۴ سهند چند قطعه از آثار هنرمند سخن‌سنج و باریک اندیش، هادی خرسندی آوردیم و از صداقت و انصاف و توانایی که در کارهایش منعکس است سخن گفتیم. اما یک نکته هم در آن اشاره آمده بود. اینکه: «میماند، ادامه همان نگاهی که به داخل ایران دارد به بیرون از محدوده و در برخورد، با پیچیدگی‌های امروزی منطقه و جهان». از این طرز نگاه خرسندی یعنی نگاه به وضعیت دنیا هم نمونه‌ای بیاوریم:



### برای سرباز جوان اسرائیلی نگرانم!

«فلسطینی‌ها یک سر جوخه اسرائیلی را به قول خودشان «اسیر جنگی» گرفته‌اند. اسمش را اسرائیلی‌ها آدمربائی یا گروگانگیری می‌گذارند! پس اسرائیل هم آن همه فلسطینی را که در زندان‌های خود دارد، دزدیده‌ها دلم برای این جوانک نظامی اسرائیل می‌سوزد که نه آدمکش به دنیا آمده، نه حق است که در نوزده سالگی اسیر فلسطینی‌های زخمی و خشن و عصبانی باشد.

نگران این جوانک هستم که مبدا توپ و تانکی که ارتش اسرائیل برای نجات او به نوار غزه شلیک می‌کند، به سر جوخه جوان بخوردا شایع است که هدف اسرائیلی‌ها نجات جوانک نیست بلکه طرف، روز آخر دستمال گران قیمتی توی جیبش گذاشته و به جبهه رفته که اسرائیل به خاطر آن دستمال، غزه را به آتش کشیده.

دولت اسرائیل که خاک غزه را به توپره می‌کشد و نیروگاه برق را منفجر کرده و آب را به روی اهالی بسته آیا فکر نکرده که ممکن است سرباز خودشان از تشنگی تلف شود یا شب توی تاریکی به در و دیوار بخورد و سر و دستش بشکند؟»

ببینیم، سرباز اسرائیلی به دست اشخاصی اسیر شده که برای شناسایی‌شان کافیسیت روزنامه‌ها را بخوانیم و یا از نظر گردانندگان دولت خودمختار و مسئول فلسطین مطلع شویم. اینها همان افراد سازمان تروریستی اسلامی حماس گوش به فرمان حکومت اسلامی ایران هستند که چندی است یاغی شده و غزه را صاحب شده‌اند. اما در میان ایرانی‌ها هم بسیاری کسانی با هر نیت و ملاحظه و بیشتر عادت و تعهد فکری که از اسرائیل خرسند نیستند. نمونه‌اش را در همین قطعه بالا دیدیم. از قرار اسرائیلی‌ها هیچ ابائی ندارند که «جوان» «گروگان» یا «اسیر» ... را فدای آتش‌افروزی خود کنند. خاک غزه را به توپره بکشند... آب را به روی اهالی ببندند... و به عواقب ظلم خود و تنگنای مظلومان نیندیشند. هنرمند ناخرسند تابلویی را ترسیم میکند که حتی منظره تاریخی صحرای کربلا و آن

سناریوی اشک‌انگیز را از اعتبار می‌اندازد. آیا زمان آن نرسیده که با رعایت انصاف و با توجه به منزلت و مصلحت ایران و ایرانی تجدیدنظری در تعریف ظالم و مظلوم بکنیم.

\* \* \*

## ■ دو پیام تاریخی

### پیام محمدعلیشاه قاجار

چون به واسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوءظن حاصل شده بود که خدای نخواستہ ما در مقام نقض و مخالفت از قانون اساسی هستیم لہذا برای رفع آن سوءظن و اطمینان خاطر عموم ملت به این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم کہ اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچ‌وجه غفلت نکنیم. هر کسی بر خلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم، هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی کہ از وکلای ملت گرفته‌ایم مسئول خواهیم بود. لیلة هفده ذیقعدہ ۱۳۲۵ قمری

### پیام محمدرضا شاه پهلوی (آبان ماه ۱۳۵۷)

«ملت عزیز ایران در فضای باز سیاسی کہ از دو سال پیش به تدریج ایجاد شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد به پا خاستید. انقلاب ایران نمی‌تواند مورد تأیید من به عنوان پادشاه و به عنوان یک فرد ایرانی نباشد. من به نام پادشاه شما کہ سوگند خورده‌ام تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر، در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم کہ خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود. بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می‌شوم کہ پس از برقراری نظم و آرامش، در اسرع وقت، یک دولت ملی برای آزادیهای اساسی و انجام انتخابات آزاد، تعیین شود تا قانون اساسی کہ خون‌بهای انقلاب مشروطیت است، به صورت کامل، به اجرا درآید.

من نیز پیام انقلاب شما را شنیدم و آنچه را که شما برای بدست آوردنش قربانی داده‌اید تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی، به دور از استبداد و ظلم و فساد، خواهد بود.»

دو پیام با اختلاف زمان هفتاد سال که در هر دو به طور آشکار پذیرش آثار انقلاب و خصوصاً تجدیدنظر در نحوه برخورد با قانون و حقوق و اراده ملت را بیان می‌کند.

در هیچ یک از دو مورد نتایجی که برای آرام ساختن مردمان و بهتر بگوئیم مخالفان انتظار می‌رفت صورت نگرفت و در هر دو فقره هر دو شاه مورد انتقاد دوست و دشمن قرار گرفتند. محمدعلیشاه متهم شد که با عقل و قاطعیت لازم عمل نکرده و منتقدان محمدرضا شاه حتی از گول خوردن او و خیانت تهیه‌کنندگان پیام سخن گفته و هنوز می‌گویند. ولی این پیام‌ها در تاریخ مکرر در مکرر شنیده شده و در همین چند دهه قبل نمونه مشهور پیام دو گل در مسأله الجزایر قابل ذکر است که خواست‌ها را مورد تأیید قرار داد (Je vous ai compris). بهر حال در دمکراسی پس از هر اشتباه بزرگ و کوچک و یا هر گونه انحراف، توضیح دادن و پذیرش نظر مخالف امری جاریست و شاید ایران باید در انتظار پیام‌های مشابه باشد.

\*\*\*

### ■ جمشید جم و انقلاب ضحاک تازی

افتخار ایرانیان، ابوالقاسم فردوسی نزدیک به یکهزار و صد سال پیش با سرودن شاهنامه جانی تازه به فرهنگ ایرانی بخشید.

شاهنامه بزرگترین حماسه ایرانی و یکی از چند اثر برجسته ادبی جهان است و تا هر زمان که ایرانی استوار و سرافرازی بخوهد بی‌تردید از خواندن و باز خواندن این اثر سترگ باز نخواهد ماند. با هم داستان پادشاهی جمشید جم و عاقبت کار او و بر آمدن ضحاک را که یادآور روزگار ما هم هست مرور کنیم. مگر نه آن است که ملتی با سابقه و با فرهنگ، با تجربه و دانایتر و مجهزتر و توانایتر از دیگران است چگونه است که ما از آزموده چیزی نیاموخته و نمی‌آموزیم و بهای سنگینی این دور افتادن را می‌پردازیم.

به جوئی که یکبار بگذشت آب

نسازد خردمند از او جای خواب

بهر صورت فردوسی دوران جمشید را دوران تحول بزرگ فرهنگ و تمدن و پیشرفت و رفاه می‌داند. می‌گوید آهنگری و ریسندگی، دانش‌آموزی، پیشه‌وری، پزشکی و درمان، ساخت آلات جنگی، ایجاد امنیت و آرامش، شادی و شادخواری، پرواز به آسمان، برقراری جشن نوروز، ایجاد نظم و سلسله مراتب مفید در سازمان جامعه از جمله دستاوردها و آثار این دوران است. تا این که زمان، دیگرگون می‌شود. جمشید از صحنه بیرون می‌رود و ضحاک تازی «مغزخوار» و به اعتبار و عملکرد امروزی شاید بتوان گفت «مغزشو» بر زمین و زمان حکم می‌راند.

چنین تا بر آمد بر این روزگار

ندیدند جز خوبی از کردگار

جهان سر به سر گشت او را رهی

نشسته جهاندار و بر فرهی

یکایک به تخت مهی بگرید

به گیتی جز از خویشان را ندید

منی کرد آن شاه یزدان شناس

ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

گرامیگان را ز لشکر بخواند

چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده جهان

که جز خویشان را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید

چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم

چنانست گیتی کجا خواستم

خور و خواب و آرامتان از منست  
همان کوشش و کامتان از منست

همه موبدان سر فکنده نگون  
چرا کس نیارست گفتن نه چون

چو این گفته شد فر یزدان ازوی  
بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی

چه گفت آن سخن گوی با فر و هوش  
چو خسرو شوی بندگی را بکوش

به جمشید بر تیره گون گشت روز  
همه کاست آن فر گیتی فروز

از آن پس برآمد ز ایران خروش  
پدید آمد از هر سوئی جنگ و جوش

سیه گشت رخشنده روز سپید  
گسستند پیوند از جمشید

برو تیره شد فره ایزدی  
به کژی گرائید و نا بخردی

سپه کرده و جنگ را ساخته  
دل از مهر جمشید پرداخته

یکایک ز ایران بر آمد سپاه  
سوی تازیان بر گرفتند راه

شنودند کانجا یکی بسهتر است  
پر از هول شاه ازدها پیکرست

سواران ایران همه شاهجوی  
 نهادند یکسر به ضحاک روی  
 به شاهی برو آفرین خواندند  
 ورا شاه ایران زمین خواندند  
 کجا ازدها فش بیامد چو باد  
 به ایران زمین تاج بر سر نهاد  
 از ایران و از تازیان لشکری  
 گزین کرد گردان هر کشوری  
 سوی تخت جمشید بنهاد روی  
 چو انگشتری کرد گیتی بروی  
 چو جمشید را بخت شد کندرو  
 به تنگ اندر آمد جهاندار نو  
 برفت و بدو داد تخت و کلاه  
 بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه  
 چو صد سالش اندر جهان کس ندید  
 ز چشم همه مردمان ناپدید  
 نهان گشته بود از بد ازدها  
 نیامد به فرجام هم زو رها  
 صدم سال روزی به دریای چین  
 پدید آمد آن شاه ناپاک دین  
 چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ  
 یکایک ندادش زمانی درنگ  
 به آرش مر او را به دو نیم کرد  
 جهان را از و پاک بی بیم کرد  
 عاقبت کار را در شاهنامه بخوانید

## ■ آصف رزم‌دیده از خادمان و قربانیان خمینی

یادشان بخیر آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده، دو کارگر ساده چاپخانه که محل کار معمولشان، چاپخانه مخفی حزب توده را دهه چهل می‌چرخاندند. کارشان لو رفت و سر از زندان قزل‌قلعه در آوردند. آصف جوان حدوداً سی ساله، ریز نقش و بسیار خونگرمی بود و با هر طایفه و فرقه‌ای به راحتی طرح دوستی می‌ریخت. دو مطلب از گفته‌هایش خوب به یادم مانده، نخست آن که سازمان نظامی حزب توده که لو رفت در واقع سازمان افسری بود و از قرار تشکیلات حزب توده در میان درجه‌داران که مهم هم بود، هر چند به تدریج محو شد، دست نخورده باقی ماند و هیچگاه اسرارش فاش نشد. دیگر اینکه به توصیه حزب، روز سخنرانی مهم خمینی علیه شاه در سال ۱۳۴۱ با یکدستگاه ضبط صوت سیار به قم و به محل سخنرانی (مدرسه فیضیه یا مسجد اعظم درست یادم نیست) رفته و با این که جمعیت متراکم بوده خود را به زحمت به آن نزدیکی رسانده و بالای درختی نزدیکی سخنران مستقر شده و همه گفته‌ها را ضبط کرده بود. غیر از کسانی که در محل سخنرانی حضور داشتند کسی اطلاع کافی از مفاد نطق نداشت و البته حزب توده نوار تهیه شده آصف را به زحمت به بلغارستان (محل رادیوی پیک ایران - صدای حزب توده) رسانیده بود که پخش شد و خدمت بزرگی به خمینی بود.

آصف رزم‌دیده نظیر دوستش صابر محمدزاده در جریان انقلاب ۵۷ خیلی فعال بود و هر دو به عضویت کمیته مرکزی حزب توده که بی‌اهمیت نبود ارتقاء یافتند. چند سال بعد با خبر شدم که حکومت خمینی در جریان تسویه حساب با حزب توده هر دو را به تیرباران و مرگ محکوم کرد. آصف در چه معرکه‌ای حضور یافت و رشد کرد و جان باخت.

از خاطرات یک زندانی قدیمی مقیم پاریس

## ■ در آستانه انقلاب

### ایرج هاشمی زاده

تقویم ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ را نشان می‌داد، سوز و سرمائی بود و همه مست بودند، همه!  
زن و مرد دانشجو و کارمند دولت، تاریک فکر و شبه روشنفکر - مذهبی و لامذهبی.

همه ودکای اسلامی را سر کشیده بودند، ودکای ارزان قیمتی که آن روزها در هر دکه‌ای بدست می‌آمد، دختران و زنان مینی‌پوش بدو بدو، چارقد به سر توی صف میتینگ مالاها جا باز می‌کردند، توده‌ای‌ها به مسجد می‌رفتند و نماز می‌خواندند، جبهه‌ای‌ها تسبیح بدست گرفته بودند، سوسیالیست‌ها یواشکی عکس خلیل ملک‌ی را از طاقچه اطاق در صندوقچه خانه قایم می‌کردند. بیست و سی نماینده مجلس شورای ملی و سنا که از غربال ساواک بر صندلی‌های مجلس و سنا خزیده بودند، چون عروسک‌های کوکی پشت تریبون مجلس و سنا از ظلم و ستم شاهی داد سخن سر می‌دادند.

«شهرستانی» شهردار تهران از مقامش استعفا داد و حاضر نشد بیش از این ظلم و ستم شاهی را تحمل کند.

کارمندان دولت، روزنامه‌نگاران، رادیو و تلویزیون تمرین اعتصاب می‌کردند، اقشار و طبقات مرفه و غرق در ناز و نعمت به جای دفاع از حکومتی که ثروت و مقام خود را مدیون او بودند، حب سکوت فرو داده بودند و ۵ و ۶ ماه قبل از وقوع حادثه همگی بدون استثناء یکی پس از دیگری به نیس و لندن فرار کردند و در ویلاهای زیبا و پر شکوه خود در انتظار نشستند بودند تا پس از کودتای «ارتش غیور» باز گردند و دوباره آقائی کنند.

همافران و نظامیان جوان با یکی دو ستاره فسقل برپاگون، از دانشکده افسری راهی حوزه علمیه قم شدند.

بوی خون و کفن، بوی تزویر و تقیه، بوی نعلین و تسبیح در هوای تهران، اصفهان و شیراز و... پخش بود.

میوه‌فروش خیابان بهار در پاسخ بانوی سر برهنه‌ای که از گرانی میوه



گله می‌کرد، گفت: «صبر کنید خانم، امام که آمد همه چیز ارزان میشه، کمی صبر داشته باشید» و بعد پرسید:

«خانم - القاب خواهر و برادر و حاج آقا و حاج خانم هنوز مد روز نبودا - داستان ترور امام را در پاریس شنیده‌اید؟  
نه، راستی؟»

بله، ساواک، سرهنگی را به دهکده «فیل شاتو» [نوفل لوشاتوا] فرستاده بود تا امام را ترور کند، سرهنگ در جمع مشتاقان چهار زانو جلوی امام نشست و امام سخن می‌گفت، سرهنگ در فرصت مناسبی هفت تیرش را بیرون کشید تا امام را روانه بهشت کند، ناگهان هفت تا امام جلویش ظاهر شدند، مات و مبهوت، حاج و واج نمی‌دانست کدامیک را هدف گلوله قرار دهد!

رفیقم (۴)، توده‌ای، بساز و بفروش و حمال جهل و نادانی، انتظار «گاندی ایران» را از پاریس می‌کشید.

«گاندی» که بر کرسی قدرت نشست و خوش رقصی‌های «پدر کیا» تعطیل شد، سه سالی را در زندان «گاندی» آب خنک نوشید!  
در چنین فضائی، شاپور بختیار تک و تنها از اختناق سیاهی که در راه بود به مردم هوشیار می‌داد و مرا به یاد گاری کوپر در فیل «۵ دقیقه به ۱۲» می‌انداخت!  
همه مست بودند، همه!

نفتگر و خدمتکار و آموزگار و باربر و معلم و دانشجو و خیل «سیاوش کسرائی»ها!

و همه فریاد «مرگ بر شاه» «بختیار نوکر بی‌اختیار» سر دادند و رژیم «سفاک و جیره‌خوار امپریالیسم» و شاه «سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا» را در زباله‌دانی تاریخ انداختند.

بعد وقتی در «بهار آزادی» دکه احزاب «مترقی» سر هر چهارراهی باز شد، چپی و راستی و ملی و غیر ملی، سوسیالیست و مائوئیست و تروتسکیست، مجاهد و فدائی و توده‌ای، همه با هم آستین‌ها را بالا زدند تا در زیر پرچم سبز امام و اسلام عزیز، ایرانی نو بر پا کنند، ارتشا و فساد را از

جامعه و دستگاههای اداری ریشه‌کن کنند، شهر نوها و حلی آبادها را با خاک یکسان کنند و آزادی قلم و بیان را به جامعه باز گردانند.

\*\*\*

### ■ شاپور بختیار به نقل از کتاب یکرنگی

وقتی پранتاز خمینی باز شد، پранتازی که من سیاه می‌خوانم و از صمیم دل در انتظار و آرزوی روزی هستم که بسته شود، اپوزیسیونی وجود نداشت. اجزاء بالقوه این اپوزیسیون چه گروه‌هایی می‌توانست باشد؟

آن عده‌ای که با رژیم گذشته ساخته بودند و منافعی در این بود که آن رژیم باقی بماند یا باز گردد. بعضی از مأموران ساواک و درباریان و تمام کسانی را که منافع کلان از وضع سیاست داخلی برده بودند و حکم اعظم فساد را داشتند، می‌توان از این گروه شمرد. این افراد جرأت مخالفت با آیت‌الله را نداشتند، چون به دلایل آشکار و متعدد از او وحشت داشتند. بنابراین محتاطانه صدا را بریدند و به گوشه‌ای خزیدند.

گروه دوم افراد طبقه متوسط بودند، مردمی بی‌گناه که با سیاست کاری نداشتند و فقط با کارهای تجاری کوچک دلخوش بودند (چون معاملات بزرگ در انحصار سوگلیان دربار بود). این جمع در حال انتظار به سر می‌برد و به خود می‌گفت: «این قضایا که به ما ارتباطی ندارد. پس چرا بی‌جهت صدا را بلند کنیم و فریاد برداریم؟»

پس از این دو گروه به دسته روشنفکران می‌رسیم: چپی‌های وابسته و چپی‌های مستقل، لیبرال‌ها و عده‌ای از ملیون و میانه‌روها. این اشخاص در ابتدا خمینی را ناجی پنداشته بودند. در خیابان‌ها عربده کشیده بودند، از رژیم بی‌آنکه درست بدانند چیست - پشتیبانی کرده بودند. البته ماهیت رژیم هم چون آئینه روشن و گویا نبود! این عده هم که به نحوی دیگر ساده‌لوحی نشان دادند، پس از آن که از خواب خرگوش بیدار شدند شرم کردند که آنچه را در حد ستایش تأیید کرده بودند بی‌اعتبار کنند و اقرار به اشتباه نمایند.

زمانی که من صدا را برای محکوم کردن طبیعت شوم و

بدعت‌گزاری‌های تحمیلی خمینی، مکرر و بدون رعایت ترتیب و آداب بلند کردم، در صحرائی فریاد می‌زدم که صدا در آن حتی انعکاس نداشت. نه اپوزیسیونی وجود داشت و نه منشعبی. بعد وقتی اوضاع وخیم شد زمانی که ایران در ظلمت و هرج و مرج فرو رفت مخالفین پیدا شدند، ولی باز اپوزیسیونی بوجود نیامد.

صفحه‌های ۲۷۵ و ۲۷۶

\*\*\*

### ■ هم افقی با رژیم نازی

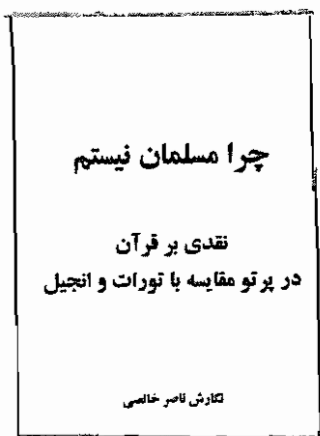
درست است که پایه و محور اصلی قدرت نازی‌ها در آلمان ایدئولوژی و سازمان‌دهی در تدارک یک سیستم توتالیتر تمام عیار بود. جنایات بی‌سابقه و گسترده نازی‌ها در داخل و خارج آلمان هنوز موضوع بررسی اهل تحقیق است و از نکات برجسته در این جستجوها، نقش آشکار و پنهان و مستقیم و غیر مستقیم برخی از نامداران اهل دانش و فن و هنر و ادب و فلسفه با نازی‌هاست. از آن میان به نام کسانی چون فورت فینگلر و هربرت فون کارایان (رهبران موسیقی و موسیقی‌شناسان برجسته)، کارل ارف (موسیقیدان صاحب سبک) و اخیراً امثال گونتر گراس (نویسنده) و مارتین هایدگر (فیلسوف) برمی‌خوریم. در سال ۲۰۰۵ یازده نفر از آشنایان آن دوره تاریخی زیر نظر François Fédier در کتابی به نشانه‌های وابستگی هایدگر به نازی‌ها اشاره کرده‌اند.<sup>۱</sup> همین نوع بررسی در دیگر نقاط زیر سیطره سیستم‌های توتالیتر فاشیستی و کمونیستی هم صورت پذیرفته و نقش خبرگان و اهل فکر و ادب که در خدمت افکار و سیستم‌های زیانبار این چنانی قرار گرفته‌اند به بررسی گذاشته شده است. در ایران اکنون کمابیش از گرایش و فعالیت‌هایی که در خدمت ایدئولوژی‌ها (در گذشته نزدیک مارکسیسم لنینیسم و اخیراً مذهبی) مطلعیم و برای مثال نام افرادی چون جلال آل احمد و

1- François Fédier, Heidegger à plus forte raison, Le Cerf, 2005, 565 p. France.

تلاش‌های او برای تدارک وضع فعلی روشن شده و در آینده نیز این قبیل هماهنگی‌ها که در طول دست کم یک نسل صورت پذیرفته می‌تواند در معرض آگاهی عموم قرار بگیرد.



## ■ آیه‌های شیطانی



داستان آیه‌های شیطانی در واقع

به بحران روانی و ناامید شدن محمد، در موفقیت دین نوظهور خود و عدم گسترش آن در میان قبایل عرب، بویژه قبیله قریش مربوط می‌شود. داستان از این قرار بود که فشار ثروت‌مندان قریش به طرفداران محمد، هر روز گسترش می‌یافت و مهاجرت اجباری طرفداران او به حبشه نیز نتوانست از میزان فشار

روانی بر محمد بکاهد. در این شرایط ناامید کننده محمد با همراهان خود به کعبه رفته و در حوار بت «الله» به راز و نیاز مشغول شده و دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره النجم را بر خود «نازل» می‌کند:

«آیا دو بت بزرگ اُرت و عزای خود را دیدید»

«و منات سومین بت دیگر را دانستید»

و در ادامه بی‌اختیار محمد شعر شاعر معروف عرب «هشام بن محمد کلبی» که ۲۰۰ سال بعد از میلاد مسیح می‌زیسته است را به دو آیه اضافه کرده و می‌گوید:

«که بلند پروازند» (تلک الغرائق العلی)

«که به شفاعت آنها می‌توان امیدوار بود» (و ان شفا عتھن شرتجی)

بعد از پایان بردن دو آیه از «سوره النجم»، قبیله قریش این اعتراف محمد را مورد استقبال قرار داده و آن را نشانی از قبول خدایان کعبه از سوی محمد و احترام به آنها دانسته، و به فکر بهبود روابط خود با محمد برآمدند. ولی بعد از مدتی محمد از کرده خود پشیمان شده و به اطرافیان خود اظهار داشت که دیشب جبرئیل از سوی الله به دیدار من آمده و گفت که این من نبودم که این آیه‌ها را بر تو فروخواندم، بلکه آیاتی که «الله» برای نزول آماده کرده بود، آیات ۷۵ و ۷۷ سوره الاسری هستند، پس اکنون من این آیات را بر تو فرومی‌خوانم:

«و در آن صورت توجه می‌کردی بتو این عمل را می‌چشاندیم و عذاب ترا در حیات و آخرت مضاعف می‌گردانیدیم آنگاه از قهر و خشم ما بر خود هیچ یآوری نمی‌یافتی و نزدیک بود که کافران ترا در سرزمین خود سبک کرده و از آنجا به مکر یا به قهر بیرون کنند در اینصورت پس از آن اندک زمانی بیش زیست نمی‌کردند ما ائین همه پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم نیز قرار دادیم و این طریقه ما را تغییرپذیر نخواهی یافت.»

و پس از قرائت آیه‌های بالا، محمد دو آیه ۱۹ و ۲۰ از سوره النجم را شیطانی اعلام کرد. ولی «نازل کردن» آیه‌های ۷۵ و ۷۷ از سوره الاسری طرفداران محمد را آرام نکرد.

پیروان محمد او را سرزنش کرده و به او یادآوری می‌کردند که دعوت تو از اول بر این پایه بود که از بت‌ها کاری ساخته نیست، در حالی که در آیه‌هایی که نازل کرده‌ای، خلاف آن را گفته‌ای.

محمد برای آرام کردن هواداران خود مدعی شد که شیطان در این کار دخالت داشته است ولی با وجود اینکه آیه‌های ۷۵ و ۷۷ سوره الاسری را برای آرام کردن اوضاع «نازل» کرده بود، ولی مجبور شد مجدداً آیه‌های ۵۱، ۵۲ و ۵۳ از سوره الحج را «نازل» کند و اینک این آیه‌ها:

«و آنانکه در رد و انکار آیات ما کوشش کردند آنها اهل آتش دوزخند.»

«ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم جز آنکه آیاتی برای

هدایت خلق تلاوت کرد شیطان در آن آیات الهی القاء دسیسه کرد.»

«آنگاه الله آنچه شیطان القاء کرده محو و نابود می‌سازد و آیات خود را محکم و استوار گرداند و الله دانا به حقایق امور و درستکار در نظام عالم است تا الله به آنها القائنات شیطان کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به مرض و نفاق و شک یا کفر و قساوت است بیازماید و همانا کافران و ستمکاران عالم سخت در شقاوت و دور از نجات می‌باشند.»

این آیه‌هایی که ذکر آن رفت نشان می‌دهد که شیطان در «نزول»

آیات ۱۹ و ۲۰ النجم دخالت داشته و محمد مورد سرزنش همراهان خود قرار گرفته است. به استناد همین سه آیه ۵۱، ۵۲ و ۵۳ است که روایت

«آیه‌های شیطانی» شکل گرفت.

داستانی در تفسیر تاریخ طبری وجود دارد که چنین است:

«عبدالله بن سعد بن ابی سرح برای پیغمبر وحی می‌نوشت و از کاتبین بود. چون پیامبر بر او سمیعاً علیماً را املا می‌کرد، عبدالله بن سعد به جایش علیماً حکیماً را می‌نوشت و هنگامی که پیغمبر علیماً حکیماً می‌گفت، عبدالله به جای آن سمیعاً علیماً می‌نوشت. پیغمبر نیز آیات را به همین نحو که عبدالله بن سعد نوشته بود، بر مسلمین می‌خواند. آنگاه عبدالله در کار وحی به شک افتاد و کافر شد. گفت اگر به محمد وحی می‌رسد به من نیز وحی می‌آید. اگر خدا این سخنان را فرو می‌فرستد، من نیز مانند آنچه خدا فرستاده، نازل کردم. محمد گفت سمیعاً علیماً من گفتم علیماً حکیماً و به همین نحو که من گفتم در قرآن نوشته شد. پس به مشرکان پیوست.»

البته محمد بلافاصله با «نازل» کردن آیه ۹۳ از سوره الانعام موقعیت خود را در این زمینه که بعد از اعترافات عبدالله بن سعد مستزلزل شده بود، بهبود بخشید. در این آیه می‌خوانیم:

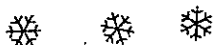
«و کیست ستمکارتر از آنکه بر الله دروغ بندد و یا وحی به او نرسیده گوید وحی به من می‌رسد و نیز گوید من هم محققاً مانند آن کتاب که الله فرستاده خواهم آورد و اگر فضاحت و سختی حال ستمکاران را در سكرات موت بینی فرشتگان برای قبض روح آنها دست قهر و قدرت برآورند و گویند که جان از تن بدر کنید امروز کیفر عذاب و خسواری می‌کشید چون بر الله سخن بناحق می‌گفتند و از حکم و آیات او گردنکشی و تکبر می‌کردید تبهکاران پی خواهی برد.»

عبدالله بن سعد برادر ناتنی عثمان خلیفه سوم مسلمین بود و بعد از این که «کافر» شد از سوی محمد به مرگ محکوم گردید ولی با واسطه‌گری برادر خود عثمان بن عفان ظاهراً از سوی محمد مورد عفو قرار گرفت ولی تا زنده بود از اذیت و آزار اطرافیان محمد در امان نماند.

نقل از کتاب «چرا مسلمان نیستم»، نقدی بر قرآن در پرتو مقایسه با

تورات و انجیل، از ناصر خالصی، پاریس، ۲۰۰۷.

لطفاً بهای این شماره و یا کمکهای مالی  
را به آدرس زیر از طریق پست ارسال  
فرمائید.



SAHAND – SHARIFI R.  
B.P. N° 384  
75723 PARIS CEDEX 15  
nashresahand.com

شماره (۲۶)  
پاریس – اسفند ماه ۱۳۸۶  
مارس ۲۰۰۸



---

# SAHAND

Revue Politique et Culturelle Iranienne  
Volume 7 - N° 26 - Mars 2008

Fondée en 1984  
Fondateur et directeur  
de la publication M.R.SHARIFI  
N° d'enregistrement 92/0441

## ADRESSE :

SAHAND - SHARIFI R.  
B.P. N° 384  
75723 PARIS CEDEX 15  
[www.nashresahand.com](http://www.nashresahand.com)

سهند  
تأسیس آذر ۱۳۶۳  
شماره ثبت: ۹۲/۰۴۴۱  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رحیم شریفی  
سردبیر: نیو نابت  
با همکاری: شورای نویسندگان

# SAHAND

A Persian Journal of Political & Cultural Studies

---

## CONTENTS

1. Prologue  
By : Staff
2. How Long Can We Remain Indifferent ?  
By : Rahim SHARIFI
3. Now-Ruz  
By : Nava ABTIN
4. More Memoirs from the Remote Past (Part 3)  
By : Mohammad MOSHIRI-YAZDI
5. A Letter to Ahmadinejad  
By : Zeyn-al-abedin MOMENI
6. khayyam the Philosopher  
By : Sadeq HEDAYAT
7. Some Aspects of the Iranian Constitutional History  
By : Ahmad KASRAVI
8. Beware of Tarnishing the Good Name of Those Who Have Passed Away  
By : Niv NABET
9. A Brief Account of Political Coalitions in Iran  
After the Second World War ( Part Three)  
An unpublished article  
By : the late Hossein MALEK ( 1300-1383.S.H.)
10. The Big Deceit and Lie (6)  
By : R. LOTFABADI
11. Let us Review the Qor'an ( Part 3 )  
By : Mehran GHAVAM
12. Iranians and Americans  
By : Niv NABET
13. Word Stems From Word (3)  
By : Faramarz GUILANI